

راه

۴۰ صفحه

توده

دوره دوم شماره "۶۸" بهمن ۱۳۷۶

کمیته امداد-بنیاد مستضعفان-تولیت قدس رضوی

۳ کانون اقتصادی

توطئه ها

علیه تحولات!

لایحه بیرون کشیدن بنیادهای مالی-اقتصادی از دست بازار و ارتجاع و برقراری نظارت دولت بر آنها را باید به مجلس برد! حتی اگر این لایحه رد شود، بحث های پیرامون آن، مردم را هر چه بیشتر با ماهیت و امکانات ارتجاع و بازار آشنا می کند. (ص ۲۳)

انتخابات دوم خرداد و صف بندی های جدید

کنگره "موتلفه اسلامی"

در تهران

(ص ۴۰)

پرسش و پاسخ آیت الله

"مهدوی کنی"

(ص ۱۵)

۱۹ سال از انقلاب بزرگ بهمن ۵۷ گذشت!

قیام قانونی مردم مقابله غیرقانونی حکومت!

۱۹ سال از انقلاب همه خلقی، ضد امپریالیستی و ضد استبدادی بهمن ۵۷ گذشت. در آستانه بیستمین سال انقلاب، یکبار دیگر، مبین ما و دهها میلیون ایرانی، مصمم به نجات آرمان های انقلاب خویش، جنبش نوینی را آغاز کرده و در برابر پشت کردگان به این آرمان ها و خائنین به انقلاب دست به صف آرانی زده اند. پیام و فریاد چند قیام به خون کشیده شده، در شهرهای کوچک و بزرگ ایران، طی دهسال گذشته، سرانجام در قیام آرام و مسالمت آمیز همین مردم، در دوم خرداد و در پاسخی قاطع به حکومت "ارتجاع-بازار"، بار دیگر تکرار شد. مردم به آن برنامه و سیاستی رای دادند، که به آرمان های اساسی انقلاب ۵۷ نزدیک تر بود. این همان برنامه و سیاستی بود، که "محمد خاتمی" خود را متعهد بدان اعلام داشته است.

حاکمیتی که پس از پیروزی مرحله اول انقلاب، متکی به رفراندوم ۹۸ درصدی مردم، قدرت را بدست گرفت و بی وقفه خود را نماینده آراء اکثریت نزدیک به مطلق مردم ایران معرفی می کرد، امروز همچنان در اختیار کسانی است، که حتی علیرغم همه تقلب هائی که در انتخابات اخیر ریاست جمهوری شد، نماینده ۱۰ درصد مردم ایران نیز نمی باشد! و با قاطعیت می توان گفت، که اگر همین امروز یکبار دیگر انتخابات تکرار شود، این ۱۰ درصد به ۲ درصد هم نخواهد رسید!

بدین ترتیب، جمهوری اسلامی و حاکمیت کنونی آن، بر اثر نتیجه انتخابات ریاست جمهوری، با بزرگ ترین تضاد تاریخ حیات خویش روبرو شده است: قیامی همه خلقی و نتیجه قانونی آن (حاصل انتخابات اخیر ریاست جمهوری) و مقاومتی غیرقانونی برای تسلیم نشدن به خواست مردم!

پاسخ به این سؤال تاریخی، که طی ۱۹ سال گذشته بر ایران و انقلاب آن چه گذشت و "آنچه نباید می شد" و یا "آنچه باید می شد"، کدام بوده است، امروز و در این لحظه همانقدر اهمیت دارد، که: با جنبش کنونی مردم ایران چگونه باید روبرو شد و این قیام قانونی و مسالمت آمیز، برای نجات آرمان های واقعی انقلاب ۵۷ را چگونه باید یاری رساند؟

آن تضادی که حکومت اکنون با آن روبروست، میدان مقابله ده ها میلیونی مردم ایران با حاکمیت "بازار-ارتجاع" را در برابر ما قرار داده است:

الف- جمهوری اسلامی نمی تواند شانه از زیر بار "انتخابات" خالی کند، زیرا خود را متکی به رای مردم و قانون اساسی معرفی کرده و می کند.

ب- حاکمیت ارتجاعی کنونی، در هیچ انتخاباتی نمی تواند به پیروزی دست یابد و هر شکستی روحیه جنبش را تقویت، صفوف حاکمیت را پراکنده تر و آگاهی عمیق توده های مردم را وسیع تر می کند!

اینکه سرانجام قیام مسالمت آمیز کنونی و قانونی مردم، در برابر ادامه مقاومت غیرقانونی حاکمیت راست در جمهوری اسلامی، سرانجام کدام اشکال نوین را به خود خواهد گرفت، پیش از آنکه به حدس و گمان و جان بر کفی این و آن بستگی داشته باشد، به عملکرد و مقاومت حاکمیت بستگی دارد. مقاومتی، که می تواند اشکال نوین قیام را در دستور جنبش قرار دهد. اما در لحظه کنونی، بیشترین تلاش را باید برای حداکثر بهره گیری از تضاد "قیام قانونی-مقاومت غیرقانونی"، بکار گرفت و هر انتخاباتی را به حربه ای علیه حاکمیت و در جهت رشد بازهم بیشتر جنبش مردم تبدیل ساخت. (ص ۲۲-۱۶)

مبارزه با

"امریکا" از

حرف تا عمل

(ص ۲)

صادق هدایت

به قلم

"احسان طبری"

(ص ۸)

"چپ" بدون

"شونیالیسم"

هویت ندارد!

(ص ۳۰)

افشاکری ناخواسته نشریه "شلمچه"

به کارنامه ای درخشان برای

آیت الله منتظری تبدیل شد!

واپسین

ماه های حیات

آیت الله خمینی

چگونه گذشت؟

(ص ۵)

پیرامون مصاحبه محمد خاتمی با شبکه تلویزیونی "سی.ان.ان" آمریکا

مبارزه علیه آمریکا از حرف تا عمل!

مصاحبه محمد خاتمی، با شبکه تلویزیونی "سی.ان.ان"، همانگونه که پیش بینی می شد، هم در داخل و هم در خارج از کشور، با جنجال های خبری و تفسیری روبرو شد. هدف این جنجال ها، از هر دو سو و در خدمت به یکدیگر، فلج ساختن دولت بود. اگر در مصاحبه محمد خاتمی، خشن سازی اهرم های تبلیغاتی اسرائیل و آمریکا، برای آماده ساختن افکار عمومی جهانی جهت دخالت نظامی در امور داخلی ایران، هدف بود، جنجال هایی که مطبوعات و وابستگان جناح شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری، با هدف تضعیف و فلج ساختن دولت برپا ساختند، عملاً به همان اهدافی خدمت کرد، که آمریکا و اسرائیل پیگیر آن هستند! تمامی خبرگزاری ها و بویژه دو رادیوی بی بی سی و اسرائیل بی وقفه تنور طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری را، برای این جنجال گرم کردند.

در تمام روزهایی که سرانجام به خطبه های نماز جمعه "رهبر" جمهوری اسلامی ختم شد، این دو رادیو و همه خبرگزاری ها، در هماهنگی با یکدیگر، تفسیرهایی را، مخیره و منتشر کردند، که براساس آنها، گوئی محمد خاتمی آغوش جمهوری اسلامی را برای آمریکا گشوده است و آمریکا نیز خود را آماده پرت کردن در این آغوش کرده است!

در داخل کشور نیز، مطبوعات وابسته به زدویندچی های با انگلستان، تجاری که قطر، بحرین و ترکیه را به پایگاه مناسبات اقتصادی و تجاری خود با آمریکا تبدیل کرده و به ثروتی ۲۰ میلیارد دلاری در جمهوری اسلامی دست یافته اند و دو آتشه ترین دشمنان شعارها و آرمان های انقلاب سال ۵۷ هستند، یک شبه ضد آمریکائی شده و زمینه را برای حملات مستقیم به دولت فراهم یافتند! (مراجعه کنید به خبر کنگره "موتلفه اسلامی" در تهران، در همین شماره راه توده)

در این مصاحبه، هشت محور اساسی، وجود دارد که اتفاقات جنجال ها و تحریف های خبری و تفسیر نیز روی همین محورها شکل گرفت. ما این ۸ محور را بدقت استخراج کرده و با همان جملات و اصطلاحات محمد خاتمی منتشر می سازیم، تا ابتدا و بنور از جنجال ها، واقعاً دقت شود، که چه گفته شده و امپریالیسم خبری و مطبوعات جناح راست در داخل کشور چگونه به پیروی از این امپریالیسم عمل کرده اند.

واقعیت کدام است؟

واقعیت اینست، که نه مناسبات سیاسی با آمریکا به معنای وابستگی به امریکاست و نه مناسبات سیاسی نداشتن با آمریکا به معنی مبارزه با امریکاست. مبارزه با آمریکا، امپریالیسم و یا همان استکباری که جمهوری اسلامی از خودش اختراع کرده، از درون آن سیاست ملی، مردمی و عدالت جویانه ای بر می خیزد که در عرصه داخلی دنبال می شود و نزدیک ترین متحدان این سیاست، در عرصه جهانی نیز، بصورت بسیار طبیعی آن کشورها و دولت هایی هستند، که سیاستی مشابه را دارند. این سیاست ها، چه در گذشته که اردوگاه سوسیالیسم، مانع یکه سازی امپریالیسم جهانی و در راس آن آمریکا بود، و چه امروز که این اردوگاه وجود ندارد و آمریکا پورش به هر دولت ملی و استقلال طلبی را حق خود می داند، با توطئه های گوناگون امپریالیسم و سرمایه داری جهانی روبرو بوده است.

خواست مکرر کوبا، در تیررس ایالات متحده، برای مذاکره با دولت آمریکا و داشتن روابطی متساوی الحقوق و متقابل، همانقدر متکی به حمایت درونی و مردم این کشور است، که بیم و هراس پسران جمهوری اسلامی از داشتن روابط رسمی، علنی و برابر حقوق با آمریکا، ریشه در بی پایگی درونی و داخلی حکومت دارد. وحشت جمهوری اسلامی در اینجاست، همانگونه که جسارت انقلابی کوبا در آنجاست!

آنچه که باید با آن، سر آشتی نداشت، زدویند و مناسبات پشت پرده و زیر میزی با امریکاست، و این همان مناسباتی است که جمهوری اسلامی در تمام طول سالهای اخیر، طرفدار ادامه آن بوده و می خواهد آنرا همچنان ادامه دهد. این همان مناسبات و روشی است، که "مگ فارلن" رئیس شورای امنیت کاخ سفید آمریکا را در آوج نفرت عمومی مردم ایران از آمریکا و نقشی که در جنگ عراق با ایران ایفاء می کرد، به ایران آورد و بلند پایه ترین مقامات آن روز جمهوری اسلامی، که امروز نیز اصلی ترین سکان های جمهوری اسلامی را در اختیار دارند، در هتل "کمدور" تهران او را جای دادند. همان هتلی که در زمان شاه نه تنها متعلق اسرائیلی ها بود، بلکه مرکز جاسوسی و محرمانه ترین ملاقات های جاسوسی آمریکا و اسرائیل بود!

بنابراین، جنجال هایی که شکست خورده گان انتخابات اخیر، پیرامون مصاحبه خاتمی با سی.ان.ان راه انداختند، از نگاه نیروهای واقعاً طرفدار استقلال ملی و مخالف هر نوع دخالت امپریالیسم جهانی و بویژه آمریکا، در امور داخلی ایران، صرفاً جنجالی است که اهداف سیاسی و اقتصادی خاص خود را دنبال می کند و هرگز ریشه و مایه واقعی نداشته و نمی تواند داشته باشد. زیرا: نزدیک ترین و طبیعی ترین متحد سرمایه داری تجاری و غارتگر و طرفداران بی ترلز برنامه های صندوق بین المللی پول، در جمهوری اسلامی، امپریالیسم جهانی و امریکاست. زیرا: بانک جهانی و صندوق بین المللی پول ابزار سیاست اقتصادی آمریکا و صهیونیسم بین الملل در سطح جهان است.

بدین ترتیب و بنظر ما، اکنون که شعار علیه آمریکا، از دهان راست ترین جناح جمهوری اسلامی و متحدان طبیعی آمریکا در جمهوری اسلامی بیرون آمده است، باید از این شعار استقبال کرده و بحث واقعی پیرامون ماهیت امپریالیسم، سیاست های جهانی آن و متحدان طبیعی آمریکا را به مطبوعات کشاند و طرد شدگان انتخابات اخیر را ناچار به موضعگیری و بازکردن مشت خود کرد.

این بحث را باید تا سطح گشودن دفاتر معاملات تجاری با آمریکا، اما در قطر و بحرین و بنادر آزاد تجاری گشود، تا معلوم شود، سرمایه داری تجاری ایران و روحانیون وابسته به آن، که حالا و در سبزه با دولت و تحولات مثبت در ایران، پشت شعار مبارزه با آمریکا سنگر گرفته اند، چگونه از کنار این باصطلاح مبارزه با آمریکا و رابطه و معامله غیر مستقیم با آن، به ۲۰ میلیارد دلار ثروت در جمهوری اسلامی دست یافته اند؟

وقتی فرماندهان سپاه پاسداران، در همسویی و همصدائی با "موتلفه اسلامی" و "بازار" و "ارتجاع" خواهان ادامه قطع مناسبات با آمریکا (بخوان ادامه مناسبات پنهان و زود بند تجاری با آمریکا) می شوند، باید دفتر آن شرکت "پیشگامان سازندگی" را گشود که طی تمام سالهای پس از جنگ با عراق، بزرگترین طرف معامله و تجارت با آمریکا بوده است و میلیاردها تومان ثروت به جیب این فرماندهان سرازیر کرده است.

اگر سرمایه داری تجاری ایران و شرکت های وابسته به فرماندهان سپاه پاسداران از مناسبات رسمی، علنی و برابر حقوق با آمریکا، از این جهت بیم دارند، که این منافعیان به خطر افتد، باید آنرا افشاء کرد! مبارزه علیه آمریکا و امپریالیسم، یعنی کوتاه ساختن دست های اقتصادی آمریکا در حاکمیت جمهوری اسلامی، چرا که همین دست ها می توانند بر سر استقلال ایران با آمریکا معامله سیاسی کرده و جنبش مردم را، با شعار "مرگ بر آمریکا" به خون بکشد. هیچکس نمی تواند شعارهای ضد آمریکائی را از دهان کسانی باور کند، که پیوسته به پیمان تجاری "گات" آمریکا و تبدیل ایران به تجارتخانه را به تولید داخلی و ملی ترجیح می دهند؟

اما آنچه که به آمریکا مربوط می شود:

بنظر ما، دولت ایالات متحده آمریکا، در شرایط کنونی نه تنها کوچکترین تسابلی به برقراری مناسبات عادی با جمهوری اسلامی ندارد، بلکه نیازمند تنش بیشتر در این مناسبات است. این استراتژی است، که دولت اسرائیل سخنگو و بهره گیرنده از آن، در منطقه است.

آن جنجالی که خبرگزاری های تحت سلطه صهیونیسم بین الملل و رادیوهای بی بی سی و اسرائیل برپا ساختند و متحدان اقتصادی آمریکا در داخل ایران به آن دامن زدند، در خدمت همان استراتژی آمریکا و اسرائیل است، که در پی ضربه نظامی به ایران، تبدیل گروه هایی نظیر "انصار حزب الله" به هسته ها و مین های انفجاری برای ایجاد جنگ داخلی و تجزیه خاک ایران است. همین است، که در همان روزهای اول، جنجال پیرامون باصطلاح چراغ سبز خاتمی به آمریکا (اصطلاح خبرگزاری ها و رادیوهای یاسا شده در سال)، که ظاهراً باید آمریکا درنگی در سیاست های منطقه ای خود می کرد، ناو جنگی جدیدی را راهی منطقه خلیج فارس کرد و اسرائیل در تدارک تجاوز به خاک ایران و پورش جدید نظامی به عراق، پایگاه ها و مناسبات خود را با دولت ترکیه تقویت کرد!

نحوه برخورد رادیو اسرائیل به مصاحبه خاتمی با "سی.ان.ان" و تحریکاتی که در این مورد بدان دست زد، حاصلی را در مطبوعات نظیر جمهوری اسلامی،

رسالت و کیهان به همراه آورد، که هر خواننده پیگیر رویدادهای ایران را به این نتیجه می‌رساند:

تبلیغات این رادیو عمیقاً بر سیاست‌های تبلیغاتی مطبوعات جناح راست در داخل کشور تأثیر دارد و با احتمال بسیار قوی و با آگاهی از همین تأثیر است، که تبلیغات رادیو اسرائیل و تحریکات جناح شکست خورده انتخابات، با به پانی هم پیش می‌رود!

۸ محور اساسی مصاحبه اخیر "محمد خاتمی"

آنچه را در زیر می‌خوانید، خلاصه‌ایست، از اساسی‌ترین مطالبی که محمد خاتمی با خبرنگار شبکه تلویزیونی "سی.ان.ان" بیان داشته است. بیرون کشیدن این محورهای اساسی از مصاحبه نسبتاً طولانی وی، کمکی است به فاصله گرفتن از جنجال‌های تحریک آمیز جناح شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری و سران بازار و ارتجاع مذهبی در داخل کشور و تفسیر و تعبیرهای رادیو اسرائیل و خبرگزاری‌های غربی در خارج از کشور، از این مصاحبه و تلاش در جهت تحریف آنچه واقعاً مطرح شده است.

۱- درباره انقلاب

این انقلاب اسلامی دو جهت داشت و باید داشته باشد: یکی باز آوردن تعبیر و روایتی از دین است که دینداری را با آزادی توأم کند... زندگی سعادت‌مند باید روی سه پایه استوار باشد: دینداری، آزادی و عدالت. این است جهتی که انقلاب اسلامی می‌خواهد و برایش تلاش می‌کند و با این سرمایه وارد قرن بیست و یکم می‌شود.

...در ایران وضع بدی بود، یعنی ملت ایران تحقیر شده بود، ملت ایران سرنوشتش در دست دیگران بود و شما می‌دانید که یکی از جهات برجسته مبارزه حضرت امام مبارزه با کاپیتولاسیون بود. شاه را مجبور کرده بودند تا مصونیت مستشاران امریکائی در ایران را به تصویب برسانند و این بزرگترین تحقیری بود که به ملت ما شد. ملت ما قیام کرد و پیروز شد.

۲- امریکا

با کمال تأسف سیاست‌هایی که از سوی سیاستمداران امریکائی لاقابل در ۵۰ سال گذشته بعد از جنگ دوم جهانی در دنیا اعمال شده، هیچ سختی با تمدن انسان مدار، دموکرات منش و آزادیخواه امریکا ندارد. ما بسیار علاقمند بودیم که در سیاست خارجی هم کسانی که این سیاست خارجی را اعمال می‌کردند، نماینده تمدن برجسته امریکائی باشند که در امریکا به قیمت گرانی بدست آمده است، نه نماینده ماجراجویانی که به دست خود امریکائیان مغلوب شدند.

این سیاست غلط و سلطه جویانه، سه زیان داشت: یک زیانش خسارت‌هایی بود که به شدت به ملت‌های محروم و مظلوم از جمله خود ما وارد کرد، دوم اینکه بعد از جنگ بین الملل دوم بخصوص استقلال خواهی در کشورهای مستعمره اوج گرفت، امید زیادی مردم به امریکا داشتند چرا که پیش‌تاز مبارزه با استقلال، امریکائی‌ها بودند، وقتی آن سیاست‌های سلطه مدارانه به نام ملت امریکا اعمال شد، در دیوار اعتماد ملت‌ها به ملت امریکا خلل وارد آمد و این زیانی است که سیاست‌های امریکا به امریکائی‌ها زد. سوم و از همه مهمتر این است که آنچه در سیاست خارجی امریکا اعمال شد به نام ملت بزرگی بود که برای آزادی قیام کرده بود و به نظر من سیاستمداران امریکائی باید حداقل از ملتشان به خاطر این روشی که داشتند عذر خواهی بکنند.

۳- گروگانگیری

اصولاً یکی از اشتباهاتی که در سیاست خارجی امریکا وجود داشته، اینست که هنوز در دوران جنگ سرد بسر می‌برد و در پی پیدا کردن یک دشمن فرضی است. بعد از فروپاشی کمونیسم، تلاش شده است در بعضی محافل که بگویند

این دشمن، "اسلام" است و متأسفانه لبه تیز حملات هم متوجه اسلام مرفقی است، نه اسلام ارتجاعی و برداشت‌های مرتجعانه از اسلام، اسلامی که خواستار دموکراسی است و اسلامی که خواستار پیشرفت و توسعه است. اسلامی که خواستار بهره برداری از دستاوردهای تمدن بشری از جمله تمدن غرب است.

در مورد گروگانگیری که گفتید، بنده می‌دانم که احساسات ملت بزرگ امریکا به خاطر این قضیه جریحه دار شده و من متأسفم از این امر، همچنان که احساسات این مردم بزرگ، وقتی که کشته‌های جوانانشان را از ویتنام می‌آوردند جریحه دار شد، اما ملت امریکا، ملت ویتنام را ملامت نکرد، سیاستمداران خود را ملامت کرد که چرا به ویتنام رفتند و جوانانشان را در آن با تلاق بردند. (در ایران) آنچه که رخ داد، باید در مجموعه حوادث مورد ارزیابی قرار بگیرد. ملت ما احساس ناخوشایندی از سیاست‌های امریکا داشت و همان جور که گفتید در بحبوحه شور انقلابی کارهایی می‌شود که همه اینها را نمی‌شود مهار کرد یا برایش حساب خاص باز کرد، اینها در واقع فریادهایی بود از سوی مردم در مقابل بسیاری از تحقیرها و ستم‌هایی که از سوی سیاست‌های خارجی امریکا نسبت به مردم ما بخصوص در آغاز انقلاب شده بود و امروز به یاری خداوند، انقلاب ما جا افتاد و جامعه جدید ما تثبیت شده است و دولتی مقتدر سرکار است و هیچ نیازی نیست که برای ابراز احساسات و ابراز مکنونات قلبی به روش‌های غیر متعارف متوسل بشوند...

در دوران جنگ خیلی از ضوابط دوران صلح به هم می‌خورد، انقلاب هم خودش یک جنگ است و با کمال تأسف، سیاستمداران امریکائی به جای اینکه واقعیت انقلاب را ما بفهمند، باز هم پشت سر دشمن ملت ایران، یعنی شاه و در مقابل ملت قرار گرفتند و درگیری‌ها در آغاز دوران انقلاب پیش آمد. به محض اینکه اولین مجلس شورای اسلامی تشکیل شد، حضرت امام حل مساله را به نمایندگان ملت واگذار کردند و مساله خیلی سریع حل شد. در اینجا لیست مفصلی است از دخالت‌هایی که امریکا چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب نسبت به ملت و انقلاب ایران کرده است. ملت بزرگ ما احساس تحقیر شدگی یافت و همواره تحقیر شد، اگر هم در جهاتی در عکس العمل‌هایش افراطی بود، معتقدم در مقابل ستم‌هایی که به او شده است، خیلی زیاد نبود. وقتی مردم ما پرچم امریکا را آتش می‌زنند و شعار مرگ بر امریکا سر می‌دهند، منظور نابودی و براندازی حکومت امریکا هم نیست و شعار آنها متوجه مردم امریکا نیست، بلکه سمبلی است از مرگ نوعی رابطه میان ایران و امریکا. ببینید، این شعار در جواب آن جسارت بزرگی است که وزیر دفاع اسبق امریکا به ملت ایران می‌کند و می‌گوید ریشه ملت ایران را باید خشکاند. یا جواب حمله به هواپیمای مسافربری است که حدود ۳۰۰ نفر زن و مرد را با فرمان فرمانده ناوگان امریکائی سرنگون و نابود کردند. بر فرض که این اشتباه بوده، تحقیر بعدی این است که در امریکا به همین فرمانده مدال می‌دهند یا در کنگره امریکا بیست میلیون دلار تصویب می‌کنند برای براندازی حکومت ایران. ملت ما سیاست خارجی امریکا را در جهت براندازی و مقابله با این ملت تلقی می‌کند و در واقع مرگ به این نوع رابطه را می‌گوید.

۴- روابط سیاسی

در زمینه روابط سیاسی باید عواملی را که منجر به قطع رابطه شده است در نظر گرفت و اگر هم روزی بناست وضع دیگری پیش بیاید حتماً باید ریشه‌های عوامل را مورد توجه قرار دهیم و رفع کنیم. اولاً من عرض کنم که رفتار سیاست خارجی و سیاستمداران امریکا با ما، خسارت‌هایی به ما زده است، ولی یک حسن هم داشته است که ما بیشتر خودمان سعی کردیم که کارهایمان را پیش ببریم... دنیای امروز به حد کافی متنوع و متکثر هم هست که ما بدون کمک امریکا بتوانیم به اهداف خودمان برسیم... ما کار خودمان را انجام می‌دهیم و نیازی هم به رابطه سیاسی با امریکا نداریم، اما مساله این است که رفتار سیاسی دولت‌ها سبب نشود که ملت‌ها از امکانات یکدیگر محروم بمانند. میان ما و دولت‌های امریکا دیوار بزرگی از بی‌اعتمادی وجود دارد، بی‌اعتمادی‌ای که ریشه در رفتارهای نادرست دولت امریکا دارد. نمونه کارهایش را بگویم. دولت امریکا به صراحت اعلام کرده است که در کودتای سال ۱۳۳۲ علیه دولت ملی مصدق شرکت داشته و دولت ایران را سرنگون کرده و بلافاصله بعد از آن، حکومت کودتا را با ۴۵ میلیون دلار وام تقویت کرده است. دولت امریکا کاپیتولاسیون را بر ما تحمیل کرده است. بعد از انقلاب، رفتاری که دولت امریکا داشته است، رفتاری متعذرانه نبوده و با ما دشمنی کرده است. در زمینه‌های اقتصادی سعی کرده است که به ما لطمه بزند. نمونه کارش همین قانون "داماتو" است که باز بر می‌گردد به دوران جنگ و عدم درک سیاستمداران امریکا از واقعیات که حتی می‌خواهند خواسته‌های خودشان را بر کشورهای دیگر مثل کشورهای اروپائی و ژاپن تحمیل کنند. تصویب بودجه ۲۰ میلیون دلاری برای سرنگونی دولت ایران و سایر مسائل بوده است و به هر حال ملت ما این انقلاب را از زبان بدست نیآورده است و در هزینه‌ای که پرداخته

۸- در مورد سلاح اتمی

ما کنوانسیون منع سلاح اتمی را امضاء کرده ایم و نماینده رسمی آژانس بین المللی انرژی اتمی بارها از ایران دیدار کرده و به صراحت اعلام کرده است که ما در صدد ساختن سلاح اتمی نیستیم، اما عجیب است که کسانی که دلشان برای بشریت می سوزد در حالی که اسرائیل، یک نیروی اتمی است و به هیچ وجه هم حاضر نیست به قواعد آژانس بین المللی انرژی اتمی تن بدهد، مورد حمایت قرار می گیرد، ولی ایرانی که هنوز هم نتوانسته است نیروگاه اتمی اش را که از قبل از انقلاب شروع کرده است به ثمر برساند، مورد حمله قرار می گیرد. اینها بهانه هائی برای تحمیل یک سلسله سیاست های خاص بر ایران و منطقه و ترساندن است. ما یک قدرت اتمی نیستیم و قصد هم نداریم به صورت یک قدرت اتمی در آییم و عضو آژانس بین المللی هم هستیم و زیر نظارت این آژانس هم بسر می بریم.

فرماندهان تاجر پیشه

و ضد امریکائی!

فرماندهان سپاه پاسداران، در سال ۷۳ و با تأیید و حمایت مقام رهبری در جمهوری اسلامی، بنیاد تجاری "پیشگامان سازندگی" را بنیان گذاشتند. از زمان تاسیس این بنیاد تاکنون، جز خبر اولیه آن که در مطبوعات انتشار یافت، هیچ خبر و گزارشی منتشر نشده است. خبر تاسیس این شرکت تجاری، در تاریخ تیر ماه سال ۷۳ در مطبوعات دولتی، به شرح زیر منتشر شد:

«آقای مصطفی میری، "بعنوان مسئول اداری موسسه نوینپاد "پیشگامان سازندگی" گفت: موسسه پیشگامان سازندگی با تأیید مقام معظم رهبری و بدستور ریاست جمهوری تشکیل شده و توسط یک هیات امنای ۱۱ نفره اداره می شود. از جمله موسسان و اعضای هیات امنای موسسه مذکور عبارتند از "محسن رضائی"، فرمانده سپاه پاسداران، "علیرضا افشار"، فرمانده بسیج سپاه پاسداران، "علی فلاحیان"، وزیر اطلاعات و امنیت، "محسن رفیق دوست"، سرپرست بنیاد مستضعفان و جانبازان، "علینقی خاموشی"، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع».

در همین تاریخ و همزمان با این مصاحبه و در حالیکه سرمایه واقعی این موسسه و محل تأمین بودجه آن افشاء نشد، مطبوعات نوشتند که مقام رهبری مبلغ ۲ میلیارد تومان برای تاسیس موسسه مذکور در اختیار آن گذاشته است!

بیانیه های ضد امریکائی که فرماندهان سپاه و بسیج و سران بازار و تجار بزرگ، در جمهوری اسلامی صادر می کنند، برای حفظ همین نوع شرکت های تجاری خارج از نظارت دولت و مردم و زدویندهای سیاسی-اقتصادی در قطر و ابوظبی و بحرین و ترکیه با بازرگانان امریکا نیست؟ این نوع معاملات سود بیشتری به همراه ندارد؟

* محسن رفیق دوست در همایش موسسات مالی و اعتباری غیر بانکی...» بنیاد درحال حاضر ۲۸ درصد محصولات نساجی کشور، ۲۲ درصد سیمان، ۴۵ درصد نوشابه غیرالکلی و ۲۵ درصد شکر کشور را تولید می کند. بنیاد ۴۰۰ شرکت تولیدی-خدماتی را در اختیار دارد... بنیاد مدتهاست از بانک مرکزی خواسته برای تأسیس بانک غیر دولتی وابسته به بنیاد راه را بگشاید... همانطور که توانستیم مجوز تأسیس شرکت های هواپیمائی و کشتیرانی را بگیریم، اجازه تأسیس بانک را هم خواهیم گرفت... ما مشمول اصل ۴۴ قانون اساسی نیستیم زیرا یک موسسه عمومی غیر دولتی هستیم... (مراجعه کنید به راه توده شماره ۶۶ صفحه ۵ و ۶)

* مهندس عزت الله سبحانی در مصاحبه با هفته نامه "میهن" در تهران: «... حدود ۴۰ تا ۴۵ درصد ثروت ملی کشور در اختیار این چند نهاد است» (بنیاد مستضعفان، تولید آستان قدس رضوی و کمیته امداد امام خمینی)

است، سهم امریکا را در تحمیل این هزینه بر ملت ایران زیاد می داند. بی اعتمادی بسیاری وجود دارد. اگر مذاکره براساس احترام متقابل نباشد، هیچ وقت آن مذاکره به نتیجه نمی رسد... در این دیوار بلند بی اعتمادی، اولاً باید رخنه ای در آن ایجاد شود تا زمینه ای برای تغییر وضعیت و مطالعه در وضعیت جدید پیش بیاید. متأسفانه تئوری از تغییر رفتار نمی بینیم. من آرزوی دنیائی را می کنم که سوء تفاهم در آن از بین رفته باشند، ملت ها با همدیگر رابطه داشته باشند، میان دولت ها براساس احترام متقابل، بتواند یک رابطه منطقی برقرار شود. اما به هر حال هر ملتی حق دارد که روی اصول و معیارهای خودش بایستد و از طرف مقابلش توقع داشته باشد که به او حرمت و احترام بگذارد.

۵- تروریسم

تروریسم به هر شکلش محکوم است، آدم کشی محکوم است و ناپایده ای هم ندارد و ما هم در همه وجوه و اشکالش آن را محکوم می کنیم. برای ادعائی هم که در مورد ما می شود خوبست که شواهد دقیق و عینی و محکمه پسند را ارائه دهند که ندارند، اما بهر حال خود سازمان ملل هم پذیرفته است و ما هم این را می پذیریم که میان ترور و کشتن انسان های بیگناه و دفاع در برابر تجاوز و اشغال باید فرق گذاشت. بدترین شکل ترور در دنیا ترور دولتی است که همین چندی قبل خود شما شاهد بودید که تروریست های اسرائیلی در اردن می خواستند یکی از شخصیت های سیاسی را از پا درآورند. اگر ما واقعا خواستار از بین رفتن ترور هستیم باید ریشه هائی را که منجر به این عکس العمل های غیر منطقی در دنیا می شود، بشناسیم که از جمله تحقیر ملت ها، اشغال سرزمین های آنها و تجاوز به حقوق آنهاست و باید همه بشر دست به دست هم دهند تا با تفاهم با این پدیده زشت مبارزه بکنند... حمایت از کسانی که برای آزادی سرزمینشان می جنگند (فلسطینی ها، علیه اسرائیل) به نظر من حمایت از تروریسم نیست، حمایت از کسانی است که علیه تروریسم دولتی می جنگند.

۶- مقدمه چینی برای حمله نظامی به ایران

اینکه گفته می شود، مقامات ایرانی در خارج، مرتب امریکائی ها را زیر نظر دارند (اشاره به انفجار پایگاه نظامی امریکا در عربستان سعودی و...) من به شدت آن را تکذیب می کنم. هیچ فعل و انفعال جدیدی در خارج از کشور علیه امریکائی ها و یا جستجوی درباره مسائل امریکائی وجود نداشته و ما با صراحت هم جواب دادیم و با بدبینی به آن نگاه می کنیم که مقدمه ای باشد برای اینکه اعمال بعدی که احياناً می خواهند انجام بدهند را توجیه بکنند.

۷- مذاکرات اسرائیل و فلسطینی ها

اولاً ما مخالفتمان را با روند سازش در خاورمیانه اعلام کردیم به علت اینکه معتقدیم به نتیجه نمی رسد، اما به صراحت اعلام کردیم که نظر خودمان را به دیگران تحمیل نمی کنیم و در مقابل آنها نمی ایستیم. به نظر ما همه فلسطینی ها حق دارند درباره سرزمین هایشان صحبت بکنند و نظر بدهند و تازه میلیون ها فلسطینی که در خارج از سرزمین هایشان هستند باید حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشند، در آن صورت است که یک صلح پایدار خواهد بود... یهود ستیزی یک پدیده غربی است. در اسلام و در شرق سابقه نداشته است. همچنان که فاشیسم و نازیسم در غرب به وجود آمد. در شرق ممکن است که استبداد و دیکتاتوری بوده، ولی فاشیسم و نازیسم وجود نداشته است و خود غربی ها هزینه بسیار زیادی برای مبارزه با فاشیسم و نازیسم پرداختند. آنچه که باعث نگرانی من است، این است که اولاً این یهود ستیزی که در غرب بوده است، بهانه ای برای تحمیل یک سلسله سیاست های غلط بر مردم خاورمیانه و مسلمان در دنیای ما بشود. دوم اینکه فاشیسم و نازیسم که در غرب سرکوب می شود، به صورت دیگری در خارج از غرب، سیاست غرب شود. ما پایتخت امریکا را واشنگتن می دانیم و در آنجاست که باید درباره منافع امریکا تصمیم گرفته شود، ولی متأسفانه تلقی خاورمیانه ای و مسلمانان این است که در خارج امریکا و سیاست خارجی امریکا، پایتخت سیاست امریکا، تل آویو است نه واشنگتن. بنظر من سیاست غلطی که امریکا دارد، در حمایت همه جانبه از تجاوزهای یک رژیم نژاد پرست و تروریست، به نفع منافع امریکا نیست، حتی به نفع یهودی ها هم نیست، صهیونیست ها در صد کمی از یهودی ها هستند و بارها هم اعلام کرده اند و در عمل هم نشان داده اند که توسعه طلب هستند. حتی این مرحله صلحی هم که مطرح است، با سرسختی ها و عدم تحمل هیچ یک از ضوابط بین المللی از طرف رژیم اسرائیل، دوستان امریکا در منطقه را هم ناراحت کرده است.

چرا مردم برای نخستین بار نشریه "شلمچه" را خریدند؟

نشریه "شلمچه"، که با حمایت روحانیت مبارز، شورای نگهبان، سازمان زندان‌ها، بنیاد مستضعفان و شورای تبلیغات اسلامی و با کمک مالی و چاپی حزب "موتلفه اسلامی" در تهران منتشر می‌شود، شماره بیست و یکم خود را با این عنوان بزرگ منتشر ساخت: «آقای منتظری! تو کمر امام را شکستی» و سپس در چند تیرت کوچکتر نوشت: منتظری محاکمه خواهد شد. مایلی کهن قربانی یک توطئه سیاسی ورزشی شد! به بهانه جشن فوتبال ناموس مردم را در خیابان رقصاندند! در همین شماره عکسهایی با عنوان "فتح لانه جاسوسی دوم" از اشغال خانه آیت الله منتظری، توسط دارو دسته‌ای که "شلمچه" سخنگری آنهاست منتشر شده است.

این شماره "شلمچه" را مردم برخلاف تمام شماره‌های گذشته این نشریه خریدند! به گونه‌ای که نایاب شد. "شلمچه" که شباهت بسیار به "پیام دانشجوی بسیجی" در نخستین شماره‌هایش دارد، در این شماره خود، چندین صفحه را به نقل نامه‌ها و سخنان آیت الله منتظری در سال ۶۷ و ۶۸ و مقابله‌اش با نظرات و عملکردهای آیت الله خمینی اختصاص داده است و دلیل نایابی و فروش رفتن همه شماره‌های آن را باید در انتشار همین اسناد جستجو کرد! در محافل مطبوعاتی ایران، برپه مطبوعات ورزشی ایران، گفته می‌شود، اشتباه بزرگ هدایت کنندگان "شلمچه" آن بود که مطلبی را درباره سرپرست منفور و برکنار شده تیم ملی فوتبال و ستیز با جشن ملی مردم، در کنار اسناد مربوط به مکاتبات و سخنان آیت الله منتظری منتشر ساختند. این اشتباه تاکتیکی باعث شد، تا بسیاری از جوانان ایران، که سالهای دهه ۶۰ را بخاطر نمی‌آوردند، با آیت الله منتظری، برای نخستین بار آشنا شوند. این آشنایی از طریق نشریه‌ای مانند "شلمچه"، بعنوان نشریه‌ای هتاک و منتقد به آیت الله منتظری، همانقدر توجه نسل جوان را نسبت به این روحانی حقیقت‌گو و آزادخواه جلب کرده است که نفرت از موضعگیری‌های جناح بازنده انتخابات ریاست جمهوری و حامل "شلمچه" را تشدید کرده است.

بدین ترتیب، طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری، که نمی‌توانند میزان نفرت و بی‌اعتمادی مردم را نسبت به خودشان حدس بزنند، با هرکس که به ستیز بر می‌خیزند و با هر فردی که دشمنی می‌کنند، عملاً او را به پرچم نسل جوان و آن بیست و یک میلیون نفری تبدیل می‌کنند که در انتخابات اخیر به محمد خاتمی رای دادند. (بتدریج زمزمه‌ها، در مطبوعات ایران پیرامون تقلب در شمارش آرا، و رای واقعی خاتمی بالا می‌گیرد. گفته می‌شود، تعداد رای دهندگان به وی ۲۵ میلیون بوده است، که چهار میلیون آن به نام ناطق نوری خوانده شده است!)

"شلمچه"، نامه‌ها و موضعگیری‌های آیت الله منتظری را با سانسور اشارات مستقیم او به کشتار و قتل عام زندانیان سیاسی، توصیه آیت الله منتظری به آیت الله خمینی برای "توبه" نسبت به اشتباهاتی که در جنگ مرتکب شد و توصیه به جلوگیری از کشتار زندانیان منتشر ساخته است. این نشریه تلاش بسیار کرده است، تا با استناد به نامه‌های آیت الله خمینی و تحریف آنها، آیت الله منتظری را فردی ساده لوح معرفی کند که تحت تأثیر این و آن موضعگیری می‌کند، سیاست نمی‌داند و فتنه گر است! اما حتی همان گزیده‌های سخنان و نامه‌های آیت الله منتظری که در "شلمچه" منتشر شده، کافی است، تا نشان دهد، آیت الله منتظری بر خلاف تمام کوشش‌های طرد شدگان مردم و خائنین به انقلاب بهمن، فردی ثابت قدم، جسور، حقیقت‌گو و معتقد به آرمانهایش است و بر سر اعتقادش با کسی معامله نمی‌کند؛ حتی با آیت الله خمینی!

آنچه که او در نامه‌ها و موضعگیری‌هایش در سال ۶۷ و ۶۸ مطرح کرده، در واقع همان واقعیاتی است، که انگیزه مردم برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری اخیر شد! همه آنچه که او در نامه‌ها و موضعگیری‌هایش، در سالهای ۶۷ و ۶۸ مطرح کرده، امروز در ابعاد دهها میلیونی، مشکل و خواست مردم ایران است. بازندگان انتخابات بر این تصورند که با حذف و حتی نابودی آیت الله منتظری، بر یکی از مشکلات بزرگ خود غلبه خواهند کرد، غافل از آنکه بحران عمومی در جمهوری اسلامی، در صورت سرکوب نشدن جبهه "آزجاع-بازار"، با آیت الله منتظری و بدون آیت الله منتظری باقی خواهد ماند و جنبش مردم رهبران و سخنگویان جدید خود را خواهد یافت!

آنچه را که در زیر می‌خوانید، برگرفته شده، از گزارش چهار صفحه‌ای "شلمچه" درباره موضعگیری‌های آیت الله منتظری است، که در ایران، بعنوان سندی معتبر از واقع بینی و شجاعت در بیان واقعیات دست به دست می‌شود:

آیت الله منتظری ۱۰ سال پیش این حقایق را گفت:

شلمچه: شما در پاسخ به سوالات ستاد دهه فجر در تاریخ دوم دیماه ۶۷ نوشتید که:

هدف های انقلاب را فراموش کردید!

«... در انقلاب ما، چون هدف پیاده شدن موازین اسلامی و ضوابط دینی و اخلاقی و حفظ حرمت‌ها و حفظ حقوق محرومین بود و پشتوانه آن نیز ایمان و اعتماد مردم و هماهنگی همه افشار ملت بود، اگر همان هدف تعقیب می‌شد، و همان ایمان و اعتماد مردم و هماهنگی آنان حفظ می‌شد، به یقین انقلاب مسیر خود را طی می‌کرد و روز به روز شکوفاتر می‌شد، ولی متأسفانه، ما به جای عمل و حفظ ارزش‌ها، بیشتر شعار دادیم و به جای بها دادن به مردم و حفظ آنان در صحنه، روز به روز، نیروی عاقل و فعال آنان را ناراضی و منزوی و از صحنه کنار زدیم و قهراً کارمان به جانی رسید که برای حفظ خود، ناچار باید عملاً بر خلاف شعارهای اولیه خود قدم برداریم و همه ارزش‌ها را فراموش کنیم!

در جنگ اشتباه کردید!

شلمچه: شما نبودید که نظام را درجنگ تحمیلی شکست خورده قلمداد کردید و در سخنرانی ۲۲ بهمن ۶۷ خود گفتید:

«... ما جنگ را طی کردیم ولی چقدر نیرو از ما گرفتید... چه شهرهایی از ما خراب شد، اینها را حساب کنید و بعد ببینید اگر اشتباهی کرده‌ایم، اینها توبه دارد و باید توبه کرد. اقلاً باید متنبه شد که بعد دیگر انجام ندهیم... و اینکه ما به آرزوهایمان نرسیده‌ایم، اما بی‌جهت جشن بگیریم و این همه خانواده‌های شهدا اعتراض بکنند، اینها درست نیست.»

شلمچه: در سخنرانی دوم بهمن سال ۶۷ خود گفتید:

«... ما در این مدت شعارهایی دادیم که غلط بوده است. خیلی شعارها دادیم که ما را در دنیا منزوی کرد. مردم دنیا را به ما بدبین کرد و هیچ لزومی هم نداشت. راه عاقلانه‌تری داشته اما سرمان را پائین انداختیم، هر کدام گفتیم که همین است و بعد فهمیدیم اشتباه کرده‌ایم. باید بفهمیم که اشتباه کرده‌ایم»

شلمچه: شما آئینه تمام نمای مواضع لیبرال‌ها، منافقین، میثمی‌ها، پیمان‌ها شدید و در پاسخ به ستاد دهه فجر، دوم دیماه ۶۷ نوشتید:

«... متأسفانه شیوه‌های غلط مدیریت کشور و نبودن کارها معمولاً به دست اهلش، و افراط و تفریط‌ها و خود محوری‌ها و انحصار طلبی‌ها و خط بازیها و گروه گرایی‌ها و حق کشی‌ها و بی‌عدالتی‌ها و بی‌اعتنائی به مردم و ارزش‌های اصیل انقلاب، تاکنون بیشترین ضربه را به انقلاب زده است.»

شلمچه: شما در سخنرانی ۲۲ بهمن ۶۷ گفتید:

«... مسئولین ما حساب کنند که ما در اول انقلاب چه داشته‌ایم و حالا به کجا رسیده‌ایم. اگر اشتباهاتی داشته‌ایم، اشتباهمان را جبران کنیم. ما خیلی جاها لجبازی کردیم، بی‌زودریاستی خیلی جاها گوش به حرف ندادیم، خیلی افراد عاقل تذکر می‌دادند، در روزنامه‌ها، در رادیو و تلویزیون، در اعلامیه‌های داخل و خارج می‌آمدند راهنمایی می‌کردند، وساطت می‌کردند، ما می‌گفتیم نخیر، ما همین طوریم. سرمان را پائین انداخته بودیم تا گاو و ماهی باید برویم، خیلی خب! آنوقت توجه نداشتیم، حالا که توجه پیدا کرده‌ایم، یک چیزهایی که قابل جبران است، جبران کنیم و مواظب باشیم این حالت لجباعت و گوش نکردن به حرف دیگران و گوش نکردن به نصیحت‌ها، خود

گرچه می دانم که این کار را خواهید کرد، به تاریخ بیست و پنجم فروردین ۶۸ نوشتید:

«... و هر چند برای حضرتعالی خواندن نامه من بسیار تلخ است، ولی اجازه دهید... چند دقیقه وقت شما را اشغال کنم. اینان انتظار دارند من درک و فهم خود را کنار بگذارم و تسلیم جوسازیها شوم. آیا این صحیح بود که با بزرگ کردن بافته ها و القانات برای رهبر معظم ذهنیت درست کنند که موجب ناراحتی شدید ایشان گردد.»

شلمچه: و در تاریخ یازدهم دیماه ۶۸ در سخنرانی خود بی شرمانه گفتید:

«... من به سهم خود فرضا از غیبت ها و اهانت ها بگذرم، ولی از تهمت ها و اشاعه اکاذیب هرگز نمی گذرم.»

سه رویداد مهم

در کدام شرایط روحی و جسمی به آیت الله خمینی تحمیل شد؟

نشریه "شلمچه" در همین شماره خود و با هدف پرونده سازی برای وزیر کشور "عبدا لله نوری"، بخش هایی از نطق او را پس از درگذشت آیت الله خمینی منتشر کرده است. انتشار این سخنان عبدا لله نوری خود سند دیگری است، دال بر اینکه آیت الله خمینی در ماه های آخر حیات خویش، دارای روحیه ای درهم شکسته بوده است. هاشمی رفسنجانی نیز در نماز جمعه اخیر خود و در تشریح رویدادهای آستانه درگذشت آیت الله خمینی و عزل آیت الله منتظری گفت، که وضع جسمی آیت الله خمینی به گونه ای بود، که دکترها در بدن او رادار کار گذاشته بودند تا اگر در دستشویی و یا حمام حال او به گونه دیگری شد، فوراً با خبر شوند. ظاهراً فشارهای حکومتیان برای گرفتن حکم پایان جنگ از وی، تا پیش از درگذشتش، چنان ضربه روحی به وی بوده، که پیوسته می گریسته است. حکم مربوط به محاکمه دوباره زندانیان سر موضوع را در چنین حال روحی و جسمی از آیت الله خمینی گرفتند، نامه اعتراضی آیت الله منتظری خطاب به آیت الله خمینی و مخالفت با کشتار زندانیان سیاسی در چنین حال روحی و جسمی بدست او رسید، حکم برکنار آیت الله منتظری از جانشینی نیز در همین ماه ها و روزها به امضای آیت الله خمینی رسانده شد، مجلس خبرگان، برای تجدید نظر در قانون اساسی و حذف ضرورت مرجعیت از رهبری نیز در همین ماه ها به آیت الله خمینی تحمیل شد. در مجموع، همانگونه که راه توده در تحلیل اوضاع ایران در ماه های پایانی حیات آیت الله خمینی متذکر شد، جمهوری اسلامی در ماه های پایانی حیات آیت الله خمینی شاهد یک سلسله رویدادهای بسیار مهم بود، که بعداً تاثیر مستقیم بر روند رویدادها در ایران برجای گذاشت. (این تحلیل را بصورت مستقل در این گزارش می خوانید)

شاهد بزرگی که امروز می توانست زبان باز کند و حقایق را درباره این دوران بر زبان آورد، یعنی احمد خمینی، ناگهان و با تمام اسرارش به زیر خاک فرستاده شد.

آنچه را "شلمچه"، بی خبر و با هدفی دیگر از سخنان عبدا لله نوری منتشر کرده است، سند دیگری است، برای بررسی تاریخ این دوره از حیات آیت الله خمینی و نقش بسیار مهمی که اطرافیان و بویژه صاحبان امروزی ارکان قدرت در جمهوری اسلامی ایفاء کردند. همین صاحبان قدرت و بویژه طیف طرد شده در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، اینگونه تبلیغ می کنند که جمله نقل شده از آیت الله خمینی "کمرم شکست" مربوط به مخالفت های آیت الله منتظری با تصمیمات او در این دوران است. اما سخنان عبدا لله نوری، کاملاً نشان می دهد که گریستن ها و روحیه درهم شکسته آیت الله خمینی و آن جمله ای که از او نقل می کنند، مربوط به قبول پایان جنگ است و نه برکناری آیت الله منتظری!

محورهای، کنار زدن نیروهای خوب، بی اعتنائی به نیروهای خوب، منزوی کردن افراد دلسوز، فشار آوردن به بعضی افراد لایق و... این کارها را بگذاریم کنار. اگر به اسلام و انقلاب و کشور علاقمندید و می خواهید آن را حفظ نمایید، باید نیروهایی که در بدو انقلاب با هم بودند، هماهنگ و خوشبین و منسجم نمایند، افراد منزوی را به کار دعوت کنید تا مدیریت کشور دچار تحول شود... جای تاسف نیست که آنها بیایند تحلیل کنند کار دهساله ما را و ما که آن اجتماعات مردم و راهپیمائی های مردم، که نیلیم هایش را در تلویزیون شما دیدید، یا هیچ دقت کرده اید، که در آن وقت چه روحیه ای در جامعه حکمفرما بود و چه عناصری در جامعه بودند و چه امکاناتی و چه منابع اقتصادی داشته ایم، ما چه چیزهایی داشته ایم، چه فداکاریهایی داشته ایم، ملت چه ایثاری و گذشتی داشته اند، یادتان هست؟...

شلمچه: در مصاحبه با ستاد ده فجر به تاریخ دوم دیماه ۶۷ با پاره سرانی گفتید:

«... از مسئولین انتظار می رود به این خطر بزرگ توجه نمایند و کاری نکنند، که نسل جوان از دست برود و بجای برسیم که اعتمادشان و ایمانشان بطور کلی به روحانیت و انقلاب و یا خدای ناکرده به اسلام از دست بدهند.»

زندانیان را نکشید!

شلمچه، نوشت: مگر شما نبودید که در سخنرانی ۲۲ بهمن ۶۷ خود گفتید:

«... باید یک تحولی پس از ده سال پیدا بشود. اشتباهات را جبران کنیم... و این راهش این است که اشتباهات جبران شود، به نیروها فرصت داده شود، افراد منزوی دعوت شوند، مدیریت کشور و چه از خارج... ما بجای اینکه به گذشته مان افتخار کنیم، که ما نیز که انقلاب کرده ایم، بله درست است، اما توانستیم انقلاب را حفظ کنیم؟ آیا اهداف انقلاب را پیاده کردیم؟... الان این کاری که از طرف رهبر انقلاب انجام شد که گروهها، غیر از آنها که قتل کرده اند، اینها عفو بشوند و آزاد بشوند. این کار بسیار متین و قابل تقدیر است، اما در نوشته رهبر انقلاب این بود که مسئولین با عواطف انسانی، اسلامی با اینها برخورد کنند. زندانیانی که آزادی می شوند باید جامعه آنها را جذب کند... فرمایش رهبر انقلاب را گوش دهید و آن اشتباهات گذشته و سختگیریهای گذشته نسبت به دانشجویان غلط بوده است و برای ما ضرر داشته است و این کارها را بگذارند کنار...»

شلمچه، بدون اشاره به قتل عام زندانیان سیاسی در شهریورماه سال ۶۷، بخشی از نامه تاریخی آیت الله منتظری خطاب به مسئولین وزارت اطلاعات و امنیت، که تدارک این قتل عام را فراهم می آوردند و اعتراض وی نسبت به این جنایت نوشت: شما در نامه مورخ ۲۴ مرداد ۶۷ خطاب به تنی چند از مسئولین قضائی و اطلاعاتی نوشتید:

«... من بیش از همه شما از منافقین ضربه خورده ام... اگر بنا بر انتقامجویی باشد، من بیشتر باید دنبال کنم... من قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر می گیرم...»

بازگشت ایرانیان مهاجر

شلمچه می نویسد: شما در سخنرانی ۲۲ بهمن ۶۷ خود گفتید:

«... موضوعی که من حدود چهار پنج سال است که خدمت رهبر انقلاب می رسم و عرض می کنم و به نظر من امری است لازم و ضروری، همه اینها که خارج هستند، نمی گویم همه صد در صد خوب هستند، اما از سه چهار میلیون افراد خارج، فرض می کنیم صد هزار، دویست هزار، سیصد هزار ضد انقلاب، ولی بقیه نیروهای خوبی هستند...»

شلمچه: آقای منتظری! شما در بازی خوردن از دشمن و اسباب دست آنان شدن، تا جانی پیش رفتید که در سخنرانی هفتم تیر سال ۶۷ خود گفتید:

«... آن روزها که دنیا به هم مربوط نبود و مردم واقعیت ها را نمی دانستند، گذشت. مردم به رادیوهای خارج گوش می دهند، مسائل سیاسی و اجتماعی را تجزیه و تحلیل می کنند، چرا چیزهایی را که رادیوهای خارجی مربوط به دشمن می گویند و عیب هائی را که آنان می دانند و می گویند، خود نگوئیم.»

شلمچه: شما بی شرمانه در برابر امام و توصیه ها و نامه های ایشان که به شما توصیه کرد، به خطاهای خود اعتراف کنید، و چون فردی ساده لوح هستید، در مسائل سیاسی دخالت نکنید و برای من هم چیزی ننویسید،

آیت الله خمینی بی اراده می گریست!

در دام "ارتجاع" و "بازار"!

«با پایان جنگ، مرتجعین و وابستگان انجمن حجتیه، که در تمام این مدت از نظر مخفی شده و از پشت پرده هدایت عملیات "جنگ جنگ تا پیروزی" را برعهده داشتند، از مخفیگاه بیرون آمده، تشکیلات علنی "سالت" را سازمان دادند و آینده تقسیم قدرت را تدارک دیدند. با تغییراتی که در قانون اساسی داده شد، از یکسو نخست وزیر از قانون اساسی حذف شد و راه برای یک ریاست جمهوری قدرتمندتر هموار گردید و از سوی دیگر، با حذف شرط مربوط به "مجتهد جامع الشرایط" بودن، از شرایط "ولایت فقیه" راه برای یک "ولایت فقیه" ضعیف تر، اما مطمئن و گوش به فرمان، گشوده شد. این تعادل انعکاسی بود از تناسبی که در آن زمان در درون صف نیروهای راست، یعنی گردانندگان واقعی جمهوری اسلامی وجود داشت.

برای بدست گرفتن بی قید و شرط زمان جمهوری اسلامی، راست گرایان از هر سو به رفع موانع مشغول بودند. با نزدیک شدن زمان مرگ آیت الله خمینی، فرصت ها دمدم تنگ تر می شد و لازم بود یک سلسله مسائل و موانع باقیمانده، که هنوز حاکمیت بی چون و چرای آنها را تهدید می کرد، هر چه سریع تر در زمان آیت الله خمینی بر طرف گردد. از همین رو در آخرین سال حیات آیت الله خمینی مجموعه نیروهای راست یک سلسله توطئه های بسیار جنایت کارانه را سازمان دادند، که تمام سرنوشت بعدی انقلاب را تحت الشعاع خود قرار داد. توطئه نخست، طرح کشتار وسیع زندانیان سیاسی بود، که به حق بزرگترین جنایت تاریخ معاصر ایران محسوب می شود. مسئله زندانیان از طریق پاک کردن صورت مسئله، در زمان آیت الله خمینی و به نام او انجام شده، به حساب "جنون" وی، بعلت شکست در جنگ گذاشته شد.

توطئه دیگر این دوران، عبارت بود از تلاش برای برداشتن تنها مانع و آخرین مانع باقی مانده در مقابل قدرت مطلقه راست، یعنی توطئه برکنار کردن آیت الله منتظری و بدین ترتیب آخرین امید جناح چپ جمهوری اسلامی بطور کلی از دست رفت و حاکمیت کامل ارتجاع در دوران پس از درگذشت آیت الله خمینی مسلم گردید. هرچند که مواضع آیت الله منتظری، با مواضع نیروهای چپ حاکمیت در همه زمینه ها، الزاما هماهنگی نداشت، اما در مورد نیروهای راست، مسئله هماهنگی نبود، بلکه مسئله تضاد کامل و قرار داشتن وی در نقطه مقابل خواست حاکمیت مطلقه راستگرایان بود.

توطئه دیگر آخرین سال حیات آیت الله خمینی، ایجاد بلوای تکفیر سلمان رشدی، نویسنده انگلیسی بود. دلائل این اقدام دارو دسته حجتیه تبدیل مبارزه "اسلام انقلابی" علیه "اسلام آمریکایی" که تکیه کلام آیت الله خمینی بود، به مبارزه میان "اسلام" و "دگراندیشی" بود...»

(راه توده شماره ۲۴، آبان ماه ۱۳۷۳ - سخنی با همه توده ایها-)

مملکت در دست کیست؟

آیت الله مشگینی، رئیس مجلس خبرگان رهبری و امام جمعه قم است. ظاهرا و برحسب این مسئولیت، او باید بداند قدرت واقعی در جمهوری اسلامی در دست کیست و سران مافیای اقتصادی-سیاسی در کجا لاته کرده و چه می کنند؛ اما سخنان وی پس از حمله به خانه آیت الله منتظری نشان می دهد، که امثال او نیز از سوی این مافیا چندان به بازی گرفته نمی شوند. این جمع، تنها نقش سخنگو کارگزار مافیای حجتیه و سرمایه داری تجاری را برعهده دارند و تا وقتی محترم و عزیزند، که به این وظیفه خود خوب عمل کنند و پایشان را بیشتر از گلیمشان دراز نکنند. گمان بسیار می رود، که نقش و موقعیت رهبر کنونی جمهوری اسلامی نیز همینگونه باشد! آیت الله مشگینی، که به گفته خودش در برپایی تظاهرات دست داشته، نگران از اینکه آنچه علیه آیت الله منتظری سازمان دادند، فردا علیه خود او سازمان بدهند و در پاسخ به اعتراض مراجع مذهبی نسبت به تظاهرات نفرت انگیز قم، درباره این تظاهرات گفت: «متأسفانه آقایان در دنبال اش (دنبال تظاهرات فرمایشی و سازمان داده شده) کاری انجام داده اند که به آن حرکت ضرر زد. خرابکاری کردن مطابق هیچ قانونی نبود، من نفهمیدم تو این مملکت، تو این شهر، نظام مملکت، امنیت مملکت، دست کیست؟ چرا باید اینجوری بکنید؟ ما ناراحت بودیم از این حرکت ها، ما راضی نبودیم، به همه تلفن کردیم، کسی توجه نکرد، من نفهمیدم امنیت شهر دست کیست؟...»

این سئوالات را آیت الله مشگینی باید از رئیس قوه قضائیه می پرسید که خود در سازمان دادن حوادث نقش مستقیم داشته، از محسن رفیق دوست باید می پرسید، که حقوق ماهانه به دست های اوپاش پرداخت می کند، از رهبر جمهوری اسلامی باید می پرسید، که ادامه حمله به خانه آیت الله منتظری را از طریق همان قوه قضائیه که خود مبتکر و مجری توطئه بوده، خواهان شده است!! چرا از مردم می پرسد؟

«... هشت سال امام فرمود: "صلح بین اسلام و کفر معنی ندارد". هشت سال امام صدا زد: "جنگ جنگ تا پیروزی، جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم". هشت سال امام فریاد زد: "صدام باید برود". هشت سال امام اینجوری شعار داد، اما بعد دایر شد بین اینکه اسلام بماند یا شعار امام و باصطلاح پرستیو امام بماند. شجاعت از این بالاتر؟ آزمایش از این بالاتر؟ امتحان خوانی از این بالاتر؟ امام می دانست این چند ماهی که به آخر عمرشان باقی مانده، زیر بار این قطعنامه نرود و تا آن آخرین نفسش، شعار خودش را هم بدهد، اما بعدش بزرگترین گرفتاری را برای ما بگذارد و برود، بزرگترین بدبختی را برای ما بگذارد و برود. اولاً جنگ به نقطه حساسی رسیده بود که دیگر کاربردی نداشتیم ما. مضافاً بر اینکه این چند ماه را هم ادامه می داد امام، حالا اگر مسئولین ما می خواستند صلح بکنند، خود ماها چشماشون رو در می آوردیم بیرون که: تا امام زنده بود شما جرات نکردید، حالا که امام سر به تیره تراب گذاشته، شما شروع کردید سازشکاری را و مضافاً بر اینکه دیگه این دفعه، ما اگر بعد از امام زیر بار این قطعنامه می رفتیم برای همیشه ذلیل بودیم، خوار بودیم! رسید به جایی که از غیب، حالا شما بگو از پس پرده ای، با امام این معامله را کردند که یا پرستیو را حفظ کن و هنوز آن شعارها را این چند ماه آخر عمرت بده، یا بیا و اسلام و جمهوری اسلامی را حفظ کن! امام در یک نیمه شب، قلم به دست گرفت و آن جملات عجیب را نوشت و فرمود که: "در این هشت سال هر چه شعار دادم همه را پس می گیرم، اگر آبرونی داشتم با خدا معامله اش کردم" و این قطعنامه را پذیرفتند. پیشت بود برام، تلخ بود برام، اما کاسه زهری بود سر کشیدم...»

آقا سید احمد، وقتی ما برای تسلیت رفته بودیم به حسینه جماران، همینطور که نشسته بود، با چشمانی پر از اشک گفت: «...قسم می خورم که امام بعد از قطعنامه، به هیچ وجه خنده اش را ما ندیدیم. آرزوی لبخندش به دل ما ماند... یکبار صبح خدمتکار اتاق امام آمد گفت: حاج احمد آقا! آقا دارد گریه می کند. من بلند شدم رفتم داخل اتاق، دیدم آقا دارد گریه می کند. آقا پشت به در، رو به دیوار نشسته، شانه هایش تکان می خورد. رفتم "علی" پسر کوچکم را آوردم که آقا خیلی به او علاقه داشت. علی رفت و دستمال را از جلو صورت آقا برداشت و اشکهایش را پاک کرد و پرسید: آقا بزرگ چرا گریه می کنی؟ آقا گفت: قلبم درد می کند علی جون، ناراحتم، درد می کشم که دارم گریه می کنم. رفتم حاج خانم را آوردم، امام به من گفت: احمد! این کارها چه می کنی؟ دلم درد می کند، می خواهم گریه کنم! اینکه راه علاجی هم جز اشک نداره. تو یا مادرت را می آوری و یا علی را، دیگه بعد از اینها چه کسی را می خواهی بیاوری؟ برو سراغ کارت، رهایم کن به حال خودم. تا گریه نکنم قلبم آرام نمی گیرد...»

پس از عزل آیت الله منتظری

از قول احمد خمینی، در نطق عبدا لله نوری وزیر کشور، به نقل از شلمچه:

«... یک روز بعد از اینکه حکم استعفای آقای منتظری را امام امضاء کرد، گفت وارد اتاق شدم، دیدم نامه آقای منتظری در دستش هست، از زیر عینک قطرات اشک، آمده روی محاسنش دارد "گریه" می کند. گفت: احمد! بخدا دیگر کمرم شکست، بخدا دیگر اصلاً دلم نمی خواهد زنده بمانم. دعا کن، خدا دیگر مرگ بابایت را برساند، یک عمر فریاد زدم "ولایت فقیه" حالا خودم با دست خودم، باید قسمت اعظم این "ولایت فقیه" را ذبح کنم، کمرم شکست...»

یادمانده های زنده یاد "احسان طبری" را راه توده "منتشر می کند!"

"صادق هدایت" از نگاه "طبری"

* توده ای ها متأسفند، که افرادی نظیر "شیوا" فرهند راد، که امید بود، در مهاجرت به زانو در نیامده و صفوف حزب ما را ترک نکنند، اکنون، به جای برگردن جای خالی سرداران حزب و تحقق بخشیدن به امید و آرزوی شهدای حزب، به بهانه "عمل به وصایای زنده یاد احسان طبری" خنجر بر چهره این موکل خود و حزب او می کشند!

با سرنگونی نظام شاهنشاهی و آغاز فعالیت علنی حزب توده ایران در داخل کشور، نسل جدیدی به حزب توده ایران پیوستند. شرایط سیاسی ناشی از پیروزی انقلاب و مشی و سیاست یگانه ای، که حزب توده ایران آن را گام به گام و با دشواری بسیار در جامعه پیش برد، و یک سلسله عوامل متعدد دیگر، در سالهای ۵۸ تا ۶۱ اقبال کم نظیری را در جامعه، برای پیوستن به حزب توده ایران بوجود آورد. رهبری سالمند حزب، از جمله کوشش هایش، در این سالها، انتقال بسیاری از مسئولیت ها و فعالیت های حزبی به نسل جدید توده ای کشور بود. برپایه همین کوشش، در تمامی شعب حزبی و در کنار رهبران، سرداران و چهره های نامدار حزب ما، نسل جدید توده ای امور حزبی را برعهده گرفت. در این سالها، هر آنکس که در زمینه ای استعداد و ظرفیت داشت، برای انتقال تجربه نسل قدیمی حزب به نسل جدید، به فعالیت و مسئولیت فرا خوانده شد. این همکاری و همگامی دو نسل توده ای و صمیمیتی که از هر دو سو وجود داشت، ارتباط های عاطفی را تا فراسوی ارتباط های سازمانی، حزبی و تشکیلاتی پیش برد.

چند ده سال مهاجرت غرب و محرومیت رهبران سالمند حزب توده ایران از فرهنگ، آداب و سنت های ایرانی و شوق مهربانی کردن و مهربانی دیدن، چنان بود که آنها با تمام وجود به استقبال این نوع مناسبات با نسل جدید و جوان توده ای رفتند. آنها در تداوم این ارتباط، آنچه را داشتند، دیده بودند و انبوه بودند، در دامان نسل جوان حزب گذاشتند. یادبودها، خاطرات و یادمانده های این دوران، برای بسیاری از توده ایها، که جان به سلامت برده اند، جان نشین تر از آنست که بتوان آنها را فراموش کرد!

یورش به حزب توده ایران، فروپاشی اتحاد شوروی و قتل عام زندانیان سیاسی از جمله اکثریت نزدیک به مطلق رهبری حزب توده ایران- تزلزلی را در ایمان، اعتقاد و حتی عواطف برخی از به اسارت درنیامدگان حزب توده ایران، در مهاجرت موجب شد، که کم از تزلزل های مشابه در زندان های جمهوری اسلامی نبود. از میان آنها که پشت به حزب کردند، تنی چند، از یادمانده های آن شوق دیدار و مهربانی و پیکار در سالهای پیش از یورش به حزب، خنجری ساختند برای نشان دادن پهلوی حزب توده ایران! از میان این پشت به حزب کردگان، که دست دانش، مهربانی و معلمی رهبران نامدار حزب را بر سر خویش داشتند، در سالهای یورش و مهاجرت، دو تن بیش از دیگران میداننداری کردند: "عبدا لله شهبازی" و "شیوا فرهند راد".

اولی در زندان جمهوری اسلامی و دومی در مهاجرت. این دو، آنچه را آموخته بودند، به تیغی تبدیل ساختند در دست زنگی مست! دریغ و صد افسوس از گشاده روئی، مهربانی، انسان دوستی و فراخ اندیشی زنده یاد احسان طبری! که هر دو، در کنار او و با یاری او چیزی آموختند و نامی یافتند!

از آنچه عبدا لله شهبازی، در تهران بدان سرگرم است و مرکبی که او تلمش را در آن فرو می برد، اطلاع مستند و آشکاری وجود ندارد؛ نام و نشان را آشکار نمی کند. می گویند: شرم دارد!

آنچه، این دیگری در مهاجرت خود را بدان سرگرم ساخته، آشکاراست. شرمش نیز در همان حد و حدودی است، که در نامگذاری نوشته هایش مراعات می کند: "فشیوا"

ابتدا، با همان موج اولیه ای پشت به حزب کرد، که بابک امیرخسروی براه انداخت. مدتی امیرخسروی را از "یسوی ازانی" تا "یسوی آزادی" همراه کرد و بعد هم پناه به خویشتن خویش را به این همراهی ترجیح داد. حاصل غوطه خوردنش در موجی که بابک امیرخسروی در حزب ایجاد کرد، کتابی است بنام "با گام های فاجعه" و حاصل پناه گرفتنش در سنگر خویشتن خویش، کتاب تازه ایست با نام "از دیدار خویشتن". در کدام ساحل لنگر خواهد انداخت؟

کیهان لندن، از کتاب تازه اش، ستیز با حزب توده ایران و ناسپاسی او در حق احسان طبری را بیرون کشیده و به تمجید از نویسنده کتاب، نقدی را منتشر ساخته است. ای کاش خودش هم بداند، که این تمجید، پیش از آنکه از حب "علی" باشد، بغض "معاویه" را همراه دارد! قطب نمای رسیدن به آن ساحل را، برابزش گرفته اند؟

"فشیوا" در کتاب تازه اش، بارها از "آذر طبری"، جملات و اظهار نظرهای را نقل می کند. او شاید نداند، که از آذر طبری نقل است، که همیشه درباره "فشیوا" می گفت: «این جوان به همان اندازه که در خواندن و نوشتن با استعداد است، در کار حزبی و ... بی استعداد و ... است!» آن قطب نما را، کیهان لندن، با همین شناخت، برابر "فشیوا" نگرفته است؟

نگاهی به کتاب تازه "شیوا فرهند راد"

کتاب تازه ای که "ف. شیوا" منتشر کرده، ظاهراً، نوشته هایی باید باشد، که زنده یاد احسان طبری در سالهای رابطه با "فشیوا" برای او تحریر کرده و یا بصورت نوشته در اختیارش گذاشته، تا پس از درگذشتش منتشر کند. "فشیوا" در مقدمه مفصلی که بر این نوشته افزوده، خود را امانت داری صادق معرفی کرده، که به وصیت زنده یاد طبری عمل کرده و یادداشت های را منتشر ساخته است. این امانت داری به چند دلیل بی اعتبار است:

۱- اگر تمامی ادعاهای "فشیوا" درباره امانت داری و اجرای وصیت زنده یاد احسان طبری، درست هم باشد، این امانت داری تا وقتی اعتبار داشته، که امانت دار توده ای بوده است، نه ضد توده ای! احسان طبری به یک ضد توده ای اعتماد کرده بود؟ قطعاً نه!

این امانت داری زمانی بی اعتبارتر می شود، که "فشیوا" برداشت ها، دیده ها و حتی خصوصی ترین گفته ها و شنیده ها و برداشت های خود را، لابلای مطالب کتاب و با هدف ستیز با طبری و حزب توده ایران گنجانده است. واقعاً از این امانت دار باید پرسید: نقل فلان داستان رایج در فلان کشور سوسیالیستی، در فلان میهمانی خصوصی، و یا میزان و نحوه غذا خوردن این و آن و ... بقصد امانت داری در لابلای این باصطلاح خاطرات جا سازی شده است؟ طبری و آنچه که "ف. شیوا" مدعی آموختن از او می باشد، یعنی همین یاره نویسی ها؟ چگونه می توان آن ها را که در زیر شدیدترین شکنجه های روحی و جسمی قرار داشتند، با کسانی که در مهاجرت اینگونه و در حد بازجوهای طبری شکستند، مقایسه کرد؟

کتاب، شامل مقدمه ای ۴۰ صفحه ایست، که طی آن "ف. شیوا" زحمت جمهوری اسلامی را برای اثبات اینکه کتاب "کج راه" را خود طبری و به طیب خاطر نوشته، کم کرده است. سپس، در ۱۶۰ صفحه باقی مانده، نوشته هایی پراکنده از احسان طبری نقل شده است، که اظهار نظرها و خاطرات شخصی "امانت دار" نیز بدان اضافه شده است!

چند نکته درباره اظهار نظرهای "ف. شیوا" و نکاتی درباره نوشته های زنده یاد طبری، باید بتواند ماهیت کوشش هایش از آن دست را، که "ف. شیوا" بدان دست زده و واقعیات نوشته های طبری روشن کند:

آقای فرهند راد ("ف. شیوا") هر آنچه را شنیده و یا حدس زده، سندی معتبر تلقی کرده و در خلوت خود آنرا برگی از تاریخ یافته است! بر همین اساس است، که او، متکی به رفت و آمدهایش به برخی خانه هایی که جلسات رهبران حزب در آنها تشکیل می شده، داستان هایش را درباره تاریخ یورش به حزب و دستگیری رهبری حزب در کتابش سرهمبندی می کند. "ف. شیوا" فراموش می کند و یا اساساً با جامعه و رویدادهای آن ارتباط ندارد، تا بداند، از جمع رهبران حزب، تعدادی آزاد شده و در تهران بسر می برند. برپایه همین بی اطلاعی و نداشتن کنجکاوی لازم یک محقق است، که او نمی داند، حتی جزئیات مسائل مربوط تدارک یورش به حزب و رویدادهای

"صادق هدایت" به نگارش "احسان طبری!"

صادق هدایت شاید به علت گیاه خواریش مردی لاغر اندام و شکننده بود. میانه بالا بود و سپید تابه، با چشمانی گِیرا در پس عینکی که روی بینیش کمی به زیر می لغزید. تا پیش از ساعت ۸ بعد از ظهر که از آن پس گیلانی دو یا سه مشروب می خورد و شنگول می شد، مردی کم سخن و عبوس بود و تا حدی تاثیر خود بگیری در بیننده باقی می گذاشت، ولی این تنها "چنین به نظر می رسید" و از درون، مردی بی ادعا و متعادل و حتی خجالتی و تهی از اعتماد به نفس بود.

من هدایت را به کمک نوشین شناختم. پاتوق روزانه او ابتدا کافه لاله زار و سپس کافه فردوس و پاتوق شبانه اش کافه رستوران کنیتانستال بود. این دو کافه در خیابان اسلامبول قرار داشتند که در آن ایام خیابان معتبر و گردش گاه تهران بود.

هدایت آشنایان فراوان ولی دوستان معدود داشت: دوستان روزش افرادی بودند که با او رابطه هنری و منطقی داشتند. دوستان شبش افرادی بودند که با او در عیش و نوش هم راهی می کردند. عیش و نوش هدایت وسوسه دوستان شبش بود. اما آشنایان فراوان هدایت از همه نوع بودند. گاه با او بر سر میز کافه ساعتی می نشستند و این را برای خود نوعی مزیت معنوی می شمردند. پس از مرگ هدایت، هر سه گروه خود را از دوستان نزدیک هدایت معرفی کردند و هر کدام خواستند سخن گوی او باشند و هر کدام دیدگاه خود را تنها دیدگاه درست در باره او شمردند. به همین جهت این همه چهره های گوناگون و حتی متضاد از هدایت رسم شده که گاه خلاف واقع است. هر کسی از ظن خود یار او شد و هدایت خاموش، هدایت طنزگو، هدایت نویسنده، هدایت انسان پرتحمل، به قول خود مانند اسب های گاری "علویه خانم" در جاده خراسان بود که همه مسافران را با خود می کشید و می برد. این تشبیه را خود او زمانی پس از انتشار داستان بلند "علویه خانم" به من گفت. در حالی که نگاهش در پس عینک تابشی داشت، پرسید:

— مرا در این کتاب شناختی؟ من جواب پرتی دادم. گفت:

— نه! نه! من آن اسب ها هستم که زیر قنوت سورچی باید رجاله های این جامعه را با خودشان ببرند.

چه تشبیه دردناک، پر از غرور و زیبایی! من روزها تحت تاثیر این تشبیه هدایت بودم.

هدایت هرگز عضو حزب توده ایران نبود. بینش فلسفی او به "سورن کیرکه گارد" و "ژان پل سارتر" نزدیکی داشت. "فرانتس کافکا"، نویسنده آلمانی زبان چک را بسیار می پسندید و دوست می داشت. ذاتا بدبین بود. زندگی را نوعی تحمیل بیولوژیک طبیعت می دانست. خودکشی را، که چند بار در زندگی آن را آزموده بود، پاسخ شایسته انسان به این تحمیل طبیعت می شمرد. تلخی و اندوه مغرورانه ای در روانش رخنه داشت. گوشه لبانش را طنز مرموزی می پیچاند. به نظر می رسید که "کافکا" این محکومیت گوسفندانه تبار انسانی را بیش از همه درک کرده است.

با این حال، به علت نفرتش از خانوان پهلوی، به حزب ما، به مثابه یک حزب ضد سلطنت علاقه یافت. خود او پس از سقوط رضا شاه، اسکناس همه را از آن ها می گرفت و برای "پدر شاخ دار" دو شاخ دیوآسا می کشید! علت محبت او به حزب تنها این نبود، به علاوه بسیاری از رهبران آن روز حزب را از نزدیک می شناخت و با برخی از آنها سابقه دوستی و آمیزش داشت. لذا خود را از شهریور ۱۳۲۰ تا عزیمت پایانی اش به اروپا در ۱۳۳۰، با برخی دوران های رکود و سردی، در اختیار حزب گذاشته بود.

دوران سردی و رکود، پس از شکست جنبش دمکراتیک آذربایجان در رسید. کسانی او را به شدت علیه حزب تحریک می کردند و موفق شدند در مقدمه کتاب "گروه محکومین" ترجمه حسن قائمیان، او را به نگارش طعنه های آشکاری علیه سوسیالیسم و دارند. بعدها این دوران گذشت و بار دیگر به حزب و دوستان حزبی اش روی خوش نشان داد و پی برد که در کار آن ها خدعه ای نیست و نه هر نیت و تلاش صادقانه ای از قرعه پیروزی بهره مند است.

هدایت در زندگی شبانه خود آدم تازه ای بود: جغد گوشه نشین، به شمع جمع و بلبل داستان سرا بدل می گردید. نیروی اختراع او در طنز به حد دهاء می رسید. با ارتجال حیرت آوری یک فرد را با یک طنز خود نابود می کرد. از سحر وحشتناک خنده، خنده دیگران و یا خند خود، با ظرافت و مهارت اعجازمانندی استفاده می نمود. صبحی مهتدی، شاید بعد از هدایت بیش از همه طنزگویان اطرافش در این بدیهه گوئی خنده آور، (بقیه در ص ۳۷)

پس از یورش، برای آنها که به حزیشان علاقمندند و دفتر آنها مانند او نبسته اند، روشن است. مقایسه این اطلاعات با آنچه که "ف. شیوا" بعنوان کشف و الشهود در کتابش نوشته، هیچ نوع همخوانی ندارد. چند تنی از رفقای توده ای، که در ابتدای خروج از کشور، با "ف. شیوا" بوده اند، با خواندن کتابهای وی، به راه توده نوشته اند، که فلان نقل قول و یا فلان حرف را ما در بدو ورود، در جمع محدود خودمان مطرح کردیم و بعدها هم فهمیدیم غلط بوده است، اما "ف. شیوا" همین حرفها را، در کتابش سند معرفی کرده است!

این بی دقتی و سرهم وصل کردن شنیده ها، در این حدود نیز مخلود نیست. برخی اسامی که در کتاب ذکر شده (از جمله عباس ندیم) غلط است و اطلاعاتی که درباره برخی افراد (از جمله حیدر مهرگان رحمان هاتفی) عنوان می شود، اساسا درست نیست.

برخی از نوشته ها و تحریرهای زنده یاد طبری، که در اختیار "ف. شیوا" قرار داشته و یا دارد، می توانست، پس از ویرایش، تدقیق اطلاعات و حفظ پیوند آنها با رویکرد وسیع روشنفکران ایران، پیش از کودتای ۲۸ مرداد، به حزب توده ایران، سیاسی درخور این زحمت را همراه داشته باشد، اما آنچه که او اکنون با این آثار کرده، نه در خور ستایش، که در حد سرزنش است!

"ف. شیوا" به گفته خودش، بارها شرح جانگاہ مهاجرت و پیامدهای تلخ آن: فروغطلین این و آن، ناامیدی نسبت به خیزش دوباره جنبش، خود محوری ها، جاه طلبی ها، اختلافات، رقابت ها، کوچک شدن آرزوها و... را از زبان احسان طبری و بعنوان عوارض مهاجرت سیاسی شنیده است. رویدادهای مربوط به این دوران جانگاہ بنا به شهادت "ف. شیوا" چنان بوده، که احسان طبری از یادآوری آن پیوسته گریزان بوده و بارها تاکید می کرده است، که «حاضر نیست یکبار دیگر به مهاجرت (برود)». ایکاش "ف. شیوا" با همه استعداد خود برای یادگیری، به خاطرات تلخ طبری از مهاجرت اندیشیده بود، که اگر چنین کرده بود، سرنوشتی اینچنین نداشت که اکنون، در مهاجرت دارد و همطراز منتشر کنندگان و اعتراف گیرندگان کج راه، کتاب منتشر کند!

آنچه از طبری باقی مانده!

برخلاف ادعاهای "شیوا" فرهمند راد، همه نوشته هائی که او مدعی است، احسان طبری بصورت انحصاری در اختیار او گذاشته تا بعد از مرگ منتشر کند، دارای این وزن و اعتبار نیستند. واقعیت اینست، که بخشی از این یادداشت ها و خاطرات او اتفاقا بخش خواندنی و تاریخی آن- پیشتر نیز توسط زنده یاد احسان طبری، مشروح تر و دقیق تر، طی دو نوبت پرسش و پاسخ در سال ۵۸ در ایران ضبط شده و صدها نسخه از آن در اختیار توده ای ها بوده است. تعجب آور است، اگر "ف. شیوا" که هم خودش می نویسد و هم دیگران تایید می کنند، که یکی از مسئولین ضبط برنامه های پرسش و پاسخ ها بوده است، از این امر اطلاع نداشته باشد!! بنابراین، او در اینجا نیز برای کرم کردن بازار نوشته هایش، نه تنها اشاره ای به این پرسش و پاسخ ها نمی کند، بلکه هیچ زحمتی را برای تلفیق و تدوین آن پرسش و پاسخ ها و این یادداشت ها به خود نمی دهد. در همین پرسش و پاسخ ها، شرح جالبی از نظرات استالین درباره ما، آخرین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی که ما، در آن شرکت کرد، درباره هوشی مین و... وجود دارد، که واقعا هم دانستنی و تاریخی است. همچنین است، نظرات احسان طبری درباره نخستین کنگره نویسندگان ایران، که طبری جوان در آن سخنرانی کرد!

اگر ارزشی برای کتاب "ف. شیوا" بتوان قائل شد و بخش هائی از آن را خواندنی یافت، همان چند ده صفحه ایست، که نظرات زنده یاد طبری در کسوت یک فیلسوف، شاهد سیاسی و منتقد هنری، درباره نیما، صادق هدایت، خانلری، استالین و... به قلم و زبان خود وی طرح شده است. با این برداشت از کتاب "ف. شیوا" و ارزش نظرات هنری و سیاسی احسان طبری است، که "راه توده" تصمیم گرفته است، با خلق "ف. شیوا" از امانت داری آثار احسان طبری، به دلیل ترک حزب و قرار گرفتنش در برابر حزب توده ایران- خود این بخش از نظرات احسان طبری را بتدریج منتشر سازد و بقیه کتاب او را برای ضد توده ای ها و دشمنان احسان طبری و مشوقان این نوع آثار در کیهان لندن باقی گذارد. احسان طبری افتخار حزب توده ایران است و محل انتشار آثارش نشریات توده ایست!

بخش نخست یادداشت ها و خاطرات باقی مانده از احسان طبری را، با "هدایت و طبری" شروع می کنیم، که نشر روان و داستان گونه و چهره نگاری طبری در این یادداشت کوتاه، سرگردنی از همین نوع چهره نگاری ها به قلم "بزرگ علوی"، "جمالزاده" و... برتر است!

این یادداشت ها، حضور و سایه بلند طبری را بر سر نامداران ادبیات و هنر معاصر ایران نشان می دهد!

نگاهی به نشریات ارتجاع و بازار

چاپلوسی مطلقه

در خدمت

حکومت مطلقه !

سرمایه داری تجاری-بازاری و ارتجاع مذهبی-روحانی در جمهوری اسلامی، هر کدام دو نشریه ارگان دارند. این چهار نشریه در یک تقسیم کار غیر رسمی اما آشکار، علیه تحولات مثبت در جامعه، دفاع از موقعیت نمایندگان خود در حاکمیت، تقویت مافیای "بازار-روحانیت"، ستیز با آزادی‌ها و آزادیخواهان فعالیت می‌کنند.

دو نشریه وابسته به سرمایه داری تجاری-بازاری "شما" و "بنیاد" نام دارند، که اولی ارگان حزب "موتلفه اسلامی" است و دومی ارگان مطبوعاتی بنیاد مستضعفان، که هر دو هفته نامه هستند. دو روزنامه بلندگوی ارتجاع مذهبی-روحانی "رسالت" و "کیهان" هستند که روزانه منتشر می‌شوند.

تعیین و تفکیک نقش این چهار نشریه از دیگر نشریات متمایل به این طیف در جمهوری اسلامی، هرگز به معنای آن نیست، که نشریات و روزنامه‌های دیگری در جمهوری اسلامی وجود ندارند، که به نوعی مدافع اندیشه‌ها، پایگاه اقتصادی و نقش طیف نامبرده شده در بالا، در جمهوری اسلامی نباشند. بعنوان مثال، هفته نامه‌هایی نظیر "آرزش‌ها" و یا روزنامه‌هایی نظیر "جمهوری اسلامی" با حفظ برخی فاصله‌ها، در صف مخالفان تحولات مثبت در ایران، نقش یاور را برای چهار نشریه بالا ایفاء می‌کنند و از میان نشریات کمتر شناخته شده، اما فعال و خط دهنده در جمهوری اسلامی، که در کنار کیهان، جمهوری اسلامی، "شما" و "بنیاد" به ستیز با آزادی‌ها و مخالفت با تحولات در جمهوری اسلامی مشغولند، یکی هم نشریه "قدس" است که مستقیماً توسط آستان قدس رضوی منتشر می‌شود. به این طیف نشریات، البته می‌توان نام نشریات دیگری را هم افزود، که حتاک تر، بی پروا تر و فارغ از هر چارچوب قانونی و اخلاقی هر چه بخواهند در جمهوری اسلامی می‌نویسند و انواع تحریرات را علیه آزادی‌ها، تحول خواهان و... ادامه می‌دهند و از جانب همین طیف تقویت و حمایت سیاسی، حکومتی و مالی می‌شوند. شناخته شده‌ترین نشریات در این زمینه "قلمچه" و "اشارات" هستند، که حمایت از آنها تا سازمان زندانها و شخص اسدالله لاجوردی رئیس آن پیش می‌رود. البته این نشریات، تیراژی ندارند و اساساً فاقد کیفیت لازم یک نشریه و یا روزنامه و هفته‌نامه‌اند و مردم نیز به آنها اعتنائی ندارند؛ اما این بی‌اعتنائی مردم به آنها، به هیچ وجه دلیل بر کم‌نقشی اداره کنندگان و دست‌های حامی آنها در حاکمیت جمهوری اسلامی نیست؛ بلکه برعکس، اتفاقاً به همین جهت، باید با آنچه که آنها می‌نویسند آشنا شد، زیرا همین نوشته‌ها، خطوط توطئه‌ها، تحریک‌ها، ترورها، شعارها و صحنه‌سازیهایی ضد ملی است!

اگر نشریات ارتجاعی منتشره در قسم، برخی نشریات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و سپاه و بسیج را هم به این مجموعه اضافه کنیم، آنوقت با صحنه ستیز مطبوعاتی داخل کشور بیشتر آشنا شده‌ایم. ستیزی که بصورت بسیار طبیعی بازتاب دهنده نبردی است، که ما از آن بعنوان "که برکه" در سراسر جامعه و از جمله حاکمیت جمهوری اسلامی از آن یاد کرده و می‌کنیم.

بدین ترتیب است، که اعتقاد داریم، برای آشنائی بیشتر با این نبرد و شناخت بیشتر از ستیزی که در حاکمیت جریان دارد و تحلیل دقیق‌تری از صف آرایی انکار ناپذیری که بین جنبش مردم و طرده شدگان حاکم جریان دارد، گریزی از آگاهی و شناخت بیشتر از نقش مجموعه این مطبوعات وابسته به ارتجاع، سرمایه داری تجاری، مافیای بازار و حجتیه نیست؛ همچنان که این گریز برای شناخت مطبوعات طرفدار تحولات، مطبوعات منعکس کننده دیدگاه‌های طیف گسترده چپ مذهبی و غیر مذهبی نیست. بدین ترتیب است، که بنظر ما، آشنائی با مطبوعات داخل کشور، در واقع مقدمه آشنائی دقیق‌تر از کارزاری است، که در داخل کشور جریان دارد.

تلاش راه توده در تمام سالهای گذشته برای آگاهی از مواضع و مطالب نشریات داخل کشور، تقویت این شناخت در مهاجرت و بویژه در میان هواداران حزب توده ایران در خارج از کشور است. آنچه را در زیر می‌خوانید، از میان نشریات وابسته به طیف یاد شده در بالا برگزیده‌ایم، که بصورت بسیار طبیعی، واکنش و نقش این مطبوعات در رویدادهای اخیر و همچنین انتخابات ریاست جمهوری است. برای آشنائی بیشتر با دیدگاهها و نقشی که این مطبوعات در جمهوری اسلامی دارند، آماج‌های اساسی مورد ستیز کنونی بین جنبش مردم و ارتجاع بازاری-روحانی در جمهوری اسلامی را مستقلاً برگزیده‌ایم:

چاپلوسی مشمّر کننده!

نشریه "شما"، ارگان موتلفه اسلامی، با کپی برداری از بولتن ویژه دربار شاهنشاهی، با همان اصطلاحات و لغات و القابی که برای شاه از آنها استفاده می‌شد، فرهنگ شاه ستائی را به بهانه دفاع از رهبر کنونی جمهوری اسلامی و "ولایت فقیه" در جمهوری اسلامی ترویج کرده و مروج آنست. جمعیت موتلفه اسلامی تلاش می‌کند، بساط جمهوریت را در جمهوری اسلامی برچیده و حکومت "ولایتی" را با همان ساختارهای شاهنشاهی جانشین آن کند. سران این جمعیت در زمان شاه نیز مخالفتی با نظام شاهنشاهی نداشتند، تنها طلبشان از دربار پهلوی تقویت بازار سنتی و سرمایه داری تجاری سنتی از یکسو و ترویج سنت‌های ارتجاعی مذهبی بود. به همین دلیل نیز، آنها پیوسته با آیت الله هاشمی نظیر شریعتمداری، گلپایگانی و مرعشی، در جمهوری اسلامی بیشتر نزد عشق می‌باختند، تا روحانیونی نظیر آیت الله خمینی، آیت الله مطهری، آیت الله طالقانی، و اگر کمک مالی و سهم امامی هم در اختیار این روحانیون می‌گذاشتند، برای آینده نگری بود و نه بیش از آن. به همین دلیل است که آنها در سالهای اول پیروزی انقلاب بیشترین مخالفت را با نظرات اقتصادی آیت الله خمینی، دولت میرحسین موسوی و آزادیهای برخاسته از انقلاب داشتند. مدیر مسئول ارگان این طیف در زمان حیات آیت الله خمینی، آیت الله آذری قمی بود، که در مجلس خبرگان پس از درگذشت آیت الله خمینی، نیز طرفدار جانشینی آیت الله گلپایگانی به جای وی بود. این طیف، همانگونه سلطنت مقتدر و حامی بازار را پیش از انقلاب می‌پسندیدند، امروز نیز حکومتی "ولایتی" شبیه سلطنت مقتدر را به وضع کنونی، که از نظر آنها حکومت هرج و مرج است، ترجیح می‌دهند و مدل مورد نظر آنها "ولایت نشین ایران" است که شبیه "امیرنشین کویت" یا "طالبان" افغانستان است. حالا با فرهنگ شاهنشاهی و سلطنت پرستی موتلفه اسلامی به قلم سران این جمعیت و به بهانه دفاع از رهبری و ولایت فقیه آشنا شویم.

* از سر مقاله دبیر اجرایی موتلفه اسلامی در "شما" ۲۰ آذر ۷۶ و بمناسبت برگزاری کنفرانس اسلامی:

((...اجلاسیه به برکت حضور ولی امر مسلمین متبرک شد. سخنان حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای و سخن ولایت، که سخن امامت و امت اسلامی و نیاز جهان اسلام و مسلمین جهان بود، برفضای اجلاسیه پرتو افکند... استقبال سران و مسئولان کشورهای اسلامی از سخنان پیامبرگونه رهبر انقلاب اسلامی و مرجع شیعیان... رهبر مستضعفان جهان... معظم له گفتند...))

اسدالله بادامچیان، عضو سابق سازمان مجاهدین خلق و ثواب این سازمان در دوران شاهنشاهی، که اینگونه چاپلوسانه پشت رهبر جمهوری اسلامی پناه گرفته و بعنوان مدیر مسئول "شما" سرمقاله برای ارگان مرکزی موتلفه اسلامی نوشته، مانند هر چاپلوس دیگری، دیکتاتورمآبانه برای سه سال آینده کنفرانس اسلامی و دولت خاتمی تعیین تکلیف کرده است. او ناطق نوری نامزد شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری و آیت الله یزدی، رئیس توطئه گر قوه قضائیه را شریک ریاست سه ساله خاتمی کرده و این دو چهره وابسته به موتلفه اسلامی را، که در ایران توسط مردم طرد شده‌اند، شریک ریاست سه ساله خاتمی بر کنفرانس اسلامی کرده‌اند. اینکه کسی برای این نوع پیشنهادها و خواب و خیال‌های مضحک اسدالله بادامچیان ارزش و اعتباری قائل نیست، یک سوی ماجراست، و اینکه موتلفه اسلامی به این ترتیب به مردم دهن کجی کرده و دو چهره طرد شده مردم ایران را اینگونه بی پروا مورد حمایت خود اعلام می‌کند، سوی دیگر ماجرا. اسدالله بادامچیان، در ادامه چاپلوسی هایش از علی خامنه‌ای، متکی به سخنرانی او در این اجلاس پیشنهاد و تکلیف می‌کند:

پیشنهاد می‌شود: «مجلس نمایندگان مجالس کشورهای اسلامی با همکاری حجت الاسلام ناطق نوری، ریاست مجلس و نمایندگان ملت در اسرع وقت آغاز شود. با همکاری ریاست محترم قوه قضائیه حضرت آیت الله یزدی، ترتیب راه اندازی و تشکیل دیوان داری اسلامی با دعوت از مسئولان دادگستری و قوه قضائیه کشورهای عضو داده شود و بازار مشترک اسلامی هر چه زودتر تشکیل شود.»

نیز منتشر شده است. در پایان این گزارش، بنیاد مستضعفان و رفیق دوست برای آیت الله منتظری اینگونه خط و نشان کشیده و تکلیف روشن کرده است: «... در پایان این مراسم (مراسمی که رهبر جمهوری اسلامی در آن حضور داشته) جانبازان یا سردادن شعارهایی (که از قبل به آنها دیکته شده) حمایت خود را از ولایت مطلقه فقیه و حضرت آیت الله العظمی (رفیق دوست خود درجه اجتهاد و اعلیت صادر کرده!) خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اعلام داشتند و حرکت‌های اخیر عناصر ساده لوح را محکوم کردند. (این همان محکومیتی است که خود بنیاد نیز مجری آن شد و دسته‌های اوپاش حقوق بگیر بنیاد مستضعفان خانه آیت الله منتظری را به قول خود فتح کردند و حوادثی تاریخی را بوجود آوردند، که شرح بخشی از آن در نامه خانم اعظم طالقانی و خود آیت الله منتظری که در شماره ۶۷ راه توده چاپ شد، منعکس است!)

تا پای جان، تا پای کودتا!

چاپلوسی توام با خط و نشان نظامی که محسن رفیق دوست برای جنبش آزادیخواهی مردم ایران می‌کشد، خود فصل جداگانه‌ای، که همراه با نقش او در کمیته‌های انقلاب، زندانها، شکنجه‌گاهها، وزارت اطلاعات و امنیت، گروههای فشار، اختلاس، سرقت‌های تاریخی، خانه‌های تیمی کنونی بنیاد برای دستگیری و شکنجه و سرانجام جناحی نظامی در بسیج و سپاه پاسداران باید بررسی شود. فراخوان او از سپاه پاسداران برای ورود به صحنه، سخنان و جسارتی که بسیار فراتر از سن و سال و سابقه اوست، در ارتباط با امثال آیت الله منتظری و سرانجام کنار زدن پرده‌ها و عنوان ساختن دفاع از ولی فقیه کنونی و نه اصل ولایت فقیه، همگی نکاتی است که توجه دقیق به آنها، برای شناخت اوضاع کنونی جمهوری اسلامی، جناحی‌ها، خطرانی که جنبش مردم را تهدید می‌کند و مافیای پر قدرت مالی-سیاسی حجتیه و بازار ضرورت دارد. در پشت آن چاپلوسی از رهبر کنونی جمهوری اسلامی که در بالا و به نقل از گزارش مراسم دیدار با جانبازان خواندید، اکنون از همان شماره نشریه "بنیاد" نطق و رهنمودهای نظامی-سیاسی رفیق دوست را، در پناه آن چاپلوسی بخوانید:

«... کسانی که ولایت فقیه را قبول دارند، اما ولی فقیه را قبول ندارند (اشاره به سخنان آیت الله منتظری و انتقادهایی که از عملکرد و همسویی علی خامنه‌ای با مطلقه اسلامی و روحانیون مرتجع عضو جامعه روحانیت مبارز در جمهوری اسلامی زمزمه می‌شود) کافر هستند و در مسلمانی خود باید شک داشته باشند. من اولین کسی هستم که تا پای جان می‌ایستم. من و اغلب مبارزان سیاسی (او خودش را در این صف مبارزان قرار می‌دهد) از سال ۴۰ به بعد با منتظری و باند مهدی هاشمی آشنا شدیم و همواره مرام و مشی او با خط اصیل حضرت امام خمینی جدا و متفاوت بود. در سال ۶۵ در مجلس خبرگان جو حاکم به گونه‌ای بود که اظهار نظر در مخالفت با قائم مقامی منتظری عملاً غیر ممکن بود، تا موضع به جرایم باند هاشمی و حمایت منتظری از آن کشید. سپاه پاسداران بر اساس قانون اساسی مکلف است، در هر زمان و در هر گوشه‌ای از ایران، تعرضی به ساحت ولایت فقیه یا ولی فقیه انجام شود، به میدان بیاید!»

اینگونه تعیین تکلیف کردن برای نیروهای نظامی، صدور فتوای مذهبی، شهادت درباره مجلس خبرگان و... از سوی کسی که تا انقلاب ۳۰ و چند سال بیشتر نداشته و همه خدمت انقلابی‌اش در راندگی اتومبیل حامل آیت الله خمینی از فرودگاه به بهشت زهرا و خدمات پیش از انقلاب، عمدتاً صرف دلالی در میدان تره بار تهران بوده، متکی به کدام پشتوانه است؟ ما می‌گوییم: همان نقدیگری عظیم بازار، حمایت حجتیه، تشکل مطلقه اسلامی، وابستگی روحانیون به بنیاد، بودجه محرمانه برای چرب کردن دهان فرماندهان سپاه و بسیاری از روحانیون و...

کدام سند و مدرکی مستند تر از همین نطق رفیق دوست، برای پیگیری توطئه‌های کودتایی علیه دولت کنونی، انتخابات دوم خرداد و سرانجام جنبش آزادی خواهی مردم ایران؟ اگر ایران دارای یک قوه قضائیه ملی و مستقل بود، ناطق این سخنان نباید به دادگاه فرا خوانده می‌شد تا پاسخ دهد، او چه کاره است، که برای نیروهای نظامی تعیین تکلیف می‌کند؟ کدام پیوندها در جمهوری اسلامی وجود دارد، که آیت الله منتظری مورد خشم و نفرت قدیمی و ریشه دار امثال رفیق دوست هست و علی خامنه‌ای رهبری که باید تا پای جان از او دفاع کرد. رفیق دوست از علی خامنه‌ای دفاع می‌کند و یا از موقعیت خودش؟

(همان توطئه‌ای که همگان از آن، بعنوان ترفند دقیقی یاد می‌کنند که بر اساس آن توانستند آیت الله خمینی را از آیت الله منتظری جدا کرده و او را در آخرین ماه‌های حیات آیت الله خمینی، که او دیگر قادر به تکلم و تمرکز نبود، بدست او از صحنه خارج کنند. این وضع جسمی و روحی آیت الله خمینی را هم از اظهارات هاشمی رفسنجانی که در نماز جمعه اخیرش گفت بی سیم در بدن آیت خمینی کار گذاشته بودند تا اگر در دستشویی و یا حمام وضع طور دیگری شد، ما با خبر شویم) می‌توان حدس زد و هم در خلال نامه‌ای که ظاهراً در ارتباط با برکنار آیت الله منتظری نوشته و در آن خواهان مرگ خویش شده است) برای مقابله با منتظری یاد می‌کنند و آیت الله خمینی را

(البته، پیشنهاد سوم، همان کیسه‌ایست که بازار و مطلقه اسلامی برای بازار کشورهای اسلامی دوخته‌اند و همه آن چاپلوسی‌ها و این پیشنهادهای جهانی، برای پر کردن همین کیسه است!)

به قلم همین مدیرمسئول که قوه قضائیه کنونی جمهوری اسلامی با مشاورت او اداره می‌شود، باز هم به نقل از نشریه "شما" تاریخ ۲۷ آذر، باز هم بخوانیم: «...اجلاس سران کشورهای اسلامی، در تهران، علیرغم همه فتنه‌ها و ترفندها، نشان داد که ملت بیدار ایران اسلامی، به رهبری نایب امام زمانش، خامنه‌ای، توانسته است ترفندهای دشمنان را باطل سازد و نمونه درخشانی از امامت عدل علی و مهدی را به تجلی درآورد.»

گل‌ها را حضرت زهرا زد!

عوام‌فریبی و چاپلوسی را، این بار از قلم سردبیر نشریه "شما" و در ارتباط با فتندی که بازندگان انتخابات در شهر قم براه انداختند و در ستیز با انگیزه‌های اصلی شادی مردم برای راه یافتن فوتبال ایران به جام جهانی، بخوانید:

"شما" ۱۳ آذر: «...تاکید روی ۲۰ میلیون رای و عنوان ساختن "دوم خرداد"، همسویی با جریان‌های ضد نظام و خائنی است که اخیراً بر امام المسلمین (منتظر خامنه‌ایست و انتقادهای آیت الله منتظری از عملکرد او) خروج کردند... مسئولین اجرایی و قضائی باید با برخورد قاطع با خائنین و آتش‌بیاران معرکه (منتظر آیت الله منتظری است) به وظیفه خود عمل کنند... پاداش توالی ملت به ولایت را خداوند متعال در میدان فوتبال استرالیا به جوانان عزیز کشور ما عنایت کرد، همان جوانان فوتبالیستی که در نیمه بازی با توسل به حضرت زهرا پیروزی خود را از خدا می‌خواهند و همه کارشناسان خبره ورزش (که لابد اسدا الله لاچوردی، اسدا الله بادامچیان، حبیب الله عسگرآلادی و علی اکبرپورورش هستند) باور دارند که این پیروزی را خدا به ملت ایران داد.»

هدف از این همه چاپلوسی چیست؟

ساده ترین سؤالی که در ارتباط با این ستایش مشتمل کننده، عوام‌فریبی و چاپلوسی سران بازار و حزب مطلقه اسلامی به اذهان می‌آید، آنست که: برای چه؟ نشریه عصر ما، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در این رابطه، بدستی اشاره‌ای دارد، که ما نیز بارها در "راه توده" آنرا با صراحت و در ارتباط با انگیزه دفاع مطلقه بازار و ارتجاع مذهبی از ولایت مطلقه فقیه عنوان کرده‌ایم. عصر ما می‌نویسد، که جناح راست سنتی با حادثه آفرینی‌ها و سپس راه انداختن جنجال دفاع از ولایت فقیه می‌خواهد به رهبری کنونی جمهوری اسلامی اینگونه تفهیم کند، که موقعیت او متزلزل است و یگانه جریانی که از او دفاع می‌کند، همانا راست سنتی است و به همین دلیل نیز باید رهبری از آن دفاع کند!

البته راه توده عقیده دارد، که این دفاع انگیزه‌های پر قدرت دیگری نیز دارد، که عصر ما یا هنوز به این نتیجه نرسیده و یا اگر هم رسیده عنوان ساختن آنرا صلاح نمی‌داند. از جمله این انگیزه‌ها، همانا عملکرد و موضع گیری‌های رهبر کنونی جمهوری اسلامی در راستای خواست‌های طیف بازار و روحانیت ارتجاعی است. آنها بدین ترتیب و با دفاع از ولایت مطلقه، در حقیقت از حکومت مطلقه خود در جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند. بنظر ما مبخص آنکه موضع گیری‌های رهبری کنونی جمهوری اسلامی سمت و سوی دیگری، جدا از خواست طیف کنونی مدافع ولایت مطلقه فقیه اتخاذ کند، همین طرفداران مطلقه به مخالفان مطلقه وی تبدیل خواهند شد!

رفیق دوست، آیت الله منتظری را ساده لوح می‌شناسد!

همزمان با حوادث نفرت انگیز قم و حمله به خانه آیت الله منتظری، از طرف بنیاد مستضعفان، چند مراسم با حضور تعدادی از جانبازان دستچین شده برگزار شد. یکی از این مراسم، با حضور علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی و دیگری با حضور ناطق نوری، رئیس مجلس اسلامی برگزار شد و سومین آن در آرامگاه آیت الله خمینی. در دو مراسمی که با حضور رهبر و رئیس مجلس برگزار شد، محسن رفیق دوست، مطابق عسک‌ها و گزارش‌هایی که در نشریه "بنیاد" انتشار یافته، شانه به شانه آنها در مراسم حضور داشته است. در شماره ۱۳۲ نشریه "بنیاد" در کنار عکس‌هایی از رهبر جمهوری اسلامی و محسن رفیق دوست (متهم اصلی پرونده دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی) گزارشی

در نشریات، طیف مقابل جناح راست

هفته نامه "آبان"، عمر چندانی در جمهوری اسلامی ندارد. تاکنون ۵ شماره آن منتشر شده است. انصار حزب الله، آن را متهم به جانبداری "پیام دانشجوی بسیجی" کرده اند. یعنی همان نشریه ای که در ابتدا، توسط انجمن اسلامی دانشجویی، به رهبری مهندس حشمت الله طبرزدی منتشر می شد؛ اما خود این نشریه چنین اتهامی را تکذیب کرده است. این هفته نامه، عمدتاً منتقد دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و کارشکنی های کنونی جناح شکست خورده در انتخابات ریاست جمهوری، علیه دولت خاتمی است. در همین چارچوب و به اشاره، از ماجراهای اخیر قم انتقاد کرده است. انتشار برخی اخبار مربوط به فعالیت احزابی نظیر حزب ملت ایران، نهضت آزادی ایران، انجمن های اسلامی غیر وابسته به جناح شکست خورده در انتخابات، تا حدودی به این هفته نامه هویتی مستقل از حکومت و حتی دولت می بخشد. اینکه عمر چنین نشریاتی تا کی در جمهوری اسلامی دوام آورد و پیش از فشار حکومتی، فشار اقتصادی کمر آنها را خواهد شکست یا نه؟ بحثی جداگانه دارد، اما اینکه این نشریات امروز در ایران فضای سیاسی و ستکین ایجاد شده توسط ارجاع مذهبی و بازار را، تا حدودی می شکافند، بحثی است که حتماً باید همین امروز و در چارچوب دفاع از گسترش آزادی مطبوعات در ایران بدان پرداخت. چند نمونه از موضوعی ها و اخبار این هفته نامه را در زیر می خوانید:

ضرورت حضور احزاب در جامعه

در مراجع رسمی، نسبت به فعالیت حزبی و گروهی نگرش منفی وجود دارد، به طوری که در گزینش ها معمولاً یکی از سوالات این است که "آیا عضو حزب یا گروهی بوده اید؟" به این ترتیب نهادهای رسمی در دوری گزیدن مردم از فعالیت حزبی نقش دارند... جناح هائمی از حاکمیت معتقدند در جامعه مبتنی بر ولایت فقیه، فعالیت احزاب معنی ندارد. چون همه امور در اختیار ولی فقیه است. به اعتقاد آنان، جامعه مبتنی بر احزاب در مقابل جامعه مبتنی بر ولایت فقیه قرار دارد. اصولاً بر پایه این دیدگاه، حکومت اسلامی باید جایگزین جمهوری اسلامی شود و در این حکومت نباید از نظام دموکراسی غرب الگوبرداری شود، که احزاب یکی از نمود های آن است.

آقای حائری شیرازی می گوید: «در جامعه ای ما به جای ولایت احزاب، ولایت فقیه است...»

روزنامه رسالت، به قلم یک عضو سردبیری خود می نویسد: «بحث هائمی مانند وکالت یا بها دادن به مردم و تاکید بر دموکراسی، شاید ظاهراً ربطی به آفات انقلاب نداشته باشد، اما وقتی عمیق تر به مساله نگاه کنیم در می یابیم که آنها می خواهند رابطه ای زمین و آسمان را قطع کنند»

اسدالله بادامچیان از رهبران جمعیت مولفانه اسلامی می گوید: «اگر حزب را برای دخالت در قدرت تشکیل دهیم، کاری غیر اسلامی کرده ایم، فرهنگ اسلام این را قبول ندارد»

با این نوع نگرش، زمینه ای برای فعالیت احزاب وجود نخواهد داشت. واقعیت آن است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی دولت های حاکم در جهت نهادینه کردن فعالیت حزبی در ایران گام مهمی برنداشته اند و ترجیح می داده اند، مشارکت سیاسی مردم به شرکت آنها در انتخابات، راهپیمائی ها، نماز جمعه و... محدود شود و در این راه نیز از عامل تهییج استفاده می کرده اند... واقعیت این است که جناح های سیاسی، در جمهوری اسلامی برنامه منوونی در عرصه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ندارد و حتی در میان افراد اصلی، جناح ها نیز اشتراک نظر در این زمینه ها وجود ندارد. تغییر مواضع جناح ها بیانگر چنین وضعی است. جناح موسوم به راست سنتی که خود را حامل برنامه تعدیل اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی اعلام کرده بود، پس از مشاهده نتایج و پیامدهای منفی آن و نارضایتی مردم، در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس، شورای اسلامی شدیدترین انتقادها را نسبت به این سیاست مطرح کرد...

صرف نظر از موانعی که به آن اشاره شد، این سؤال مطرح است که هاشمی رفسنجانی که در مصاحبه اخیر خود بر ضرورت ایجاد احزاب در جامعه تاکید کرده است در ۸ سال ریاست جمهوری خود چه گام هائی در راه نهادینه کردن فعالیت حزبی در ایران برداشته است؟... هاشمی رفسنجانی در دورانی ریاست جمهوری را در اختیار گرفت که با پایان جنگ، کشور وارد مرحله جدیدی شده بود و حساسیت هائی که در زمان جنگ برای فعالیت سیاسی محدودیت ایجاد می کرد، از میان رفته بود. شرایط جدید اقدام های جدیدی را طلب می کرد، اما متأسفانه ایشان به بازسازی

سیاسی جامعه توجه نکرد. در بخش مهمی از دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، مجمع روحانیون مبارز به دلیل شرایط حاکم مجبور به توقف فعالیت خود شد، به برخی گروه ها که می خواستند در چارچوب قانون اساسی فعالیت کنند، اجازه فعالیت داده نشد. برخی از نشریه ها که نسبت به دیدگاه های مورد نظر حاکمیت انتقاد داشتند، تعطیل شدند و بسیاری دیگر نیز مجوز انتشار دریافت نکردند. سخن اصلی این است که نباید طرح یک سری شعارهای زیبا، چون «اگر حزب منظمی در ایران به وجود نیاید، من نمی بینم که دموکراسی نهادینه شود...» و... ملاک ارزیابی باشد. نباید عملکرد کسانی را که این شعارهای زیبا را مطرح می کنند، در دورانی که قدرت اجرایی را در اختیار داشته اند، ملاحظه کرد. تا زمانی که در ساختار سیاسی ایران، امکان فعالیت حزبی پیش نیاید، این امکان پیش می آید، تا شعارهای زیبا و مردم پسند مطرح شود و عملکرد به گونه ای دیگر باشد.

دادگاه قانون اساسی - همین هفته نامه، در عنوان بزرگ صفحه نخست خود، پرسیده است: «چرا دادگاه قانون اساسی تشکیل نمی شود؟» و در ادامه، طی تفسیری مستند به قانون اساسی و وظائف دو قوه مجریه و قضائیه، خواهان تشکیل دادگاه ویژه رسیدگی به تخلفات قوای سه گانه جمهوری اسلامی در اجرای قانون اساسی شده است.

هفته نامه "آبان" همچنین، خبر یک انتصاب سؤال برانگیز را در قوه قضائیه و خلاصه یک بیانیه دانشجویی را منتشر ساخته است، که در زیر می خوانید:

دانشگاه و گروه های شبه نظامی - انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی امیر کبیر (وابسته به دفتر تحکیم وحدت) با صدور بیانیه ای، ضمن تجلیل از مبارزات دانشجویان در دوران ستم شاهی، اعلام داشت: در دانشگاه آرمائی، هیچ کس به صرف داشتن عقیده و یا تبلیغ تفکر، جز آنچه به نزاعه صریح با قانون اساسی و نه نقد آن بیانجامد، مجرم نیست. ما معتقدیم همگان حق دارند آزادانه افکار و نظریات خویش را در دانشگاه ها مطرح کنند و کسی حق ندارد جز تفکر در برابر تفکر به مقابله با افراد و افکار بپردازد. دانشگاه عرصه جولان گروه های شبه نظامیان و عوامل کوک شده قدرت در بیرون دانشگاه نیست.

استاندارداری که متهم است... - محمد ضال رحیمی استاندار سابق کردستان که پرونده تخلف انتخاباتی او در شعبه چهارم دادگاه عمومی سنجندج تحت رسیدگی است، چرا باید در مجموعه تشکیلات دستگاه قضائی حضور یابد. آقای یزدی این قدر قضا را با سیاست قاطی نکنید!

مشکلات و موانع دولت

هفته نامه "مبین"، از جمله نشریاتی است، که در سالهای اخیر، علیرغم همه محدودیت هائی که جناح راست علیه آن بوجود آورد، به حیات خود ادامه داد. صاحب امتیاز این نشریه مهندس علی محمد غریبانی است و گرایش سیاسی آن، عمدتاً متمایل به "روحانیون مبارز" و طیف چپ مذهبی است. مهندس غریبانی، با آنکه پیشتر نماینده مجلس اسلامی بود، برای انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی، از سوی شورای نگهبان تأیید صلاحیت نشد. مردم اردبیل علیرغم این تصمیم شورای نگهبان، در جریان انتخابات مجلس پنجم، دهها هزار رای بنام او به صندوق های آراء ریختند و به همین دلیل نیز انتخابات اردبیل را شورای نگهبان باطل اعلام داشت! بدنبال پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری، مهندس غریبانی، استاندار استان اردبیل شد. نشریه "مبین"، علیرغم مسئولیت جدید مهندس غریبانی، همچنان و با همان مشی گذشته خود، یعنی متمایل به طیف چپ مذهبی منتشر می شود. این نشریه در شماره ۲۹ آذر ۷۶ خود، موانع موجود بر سر راه دولت خاتمی را اینگونه برشمرده است:

* ساختار بیمار و غلط اقتصادی کشور و عدم تغییر ساختاری آن؛ * کسری بودجه ۱۵۰۰ میلیارد تومانی؛ * گرانی و تورم که اکثریت افراد جامعه را تحت فشارهای اقتصادی قرار دهد و این موضوع برخی بحران های اجتماعی و اخلاقی را نیز به وجود آورده است.

از نظر اجتماعی و فرهنگی، بزرگترین مشکل دولت کنونی این است که جریان شکست خورده در انتخابات اخیر، هنوز نتوانسته خود را با سیاست های دولت هماهنگ سازد و لذا بعد از روی کار آمدن آقای خاتمی، سخت گیری و ایرادگیری های غیر منطقی نسبت به جوانان تشدید شده و سعی می شود مردم نسبت به دولت ناراضی شوند.

دولت می تواند تا حدود زیادی بر مشکلات فعلی غلبه کند، به شرط آنکه صدا و سیما "عملاً" از سیاست های دولت تبعیت کند، نیروی انتظامی خود را با

«... روزنامه سلام، طی یادداشتی، با اشاراتی که توسط آگاهان اشاره به آقای طبرزدی تعبیر شده است، در مورد عملکرد گروه رقیب نوشت: اگر روزی فرد و گروهی را بطور تصنعی در دانشگاه‌ها مطرح ساختند و او را با طرح شعارهای زودرس و بر خلاف عرف و باورهای کنونی جامعه به جان سایر گروه‌های اصیل و ریشه دار دانشجویی انداخته و در همان حال احساس پیروزی و غلبه بر حریف کردند، طبعاً در روزی چون امروز که ورق بر می‌گردد و شرایط بر خلاف پیشگویی، طور دیگری می‌شود، همان فرد و گروه خود پرورده چون گریه‌ای وحشی چنگ به دست و صورت خودشان می‌اندازد.»

سلام اضافه کرده است: این گروه (اشاره به جناح راست و حمایت‌کننده اولیه حشمت ا. ل. طبرزدی) برای شکستن شمشیرهای دیروزی خود ساخته، شمشیرهای جدید می‌سازد و افراد تازه‌ای را به صحنه می‌آورد و علیه چهره‌های دست ساخته پیشین خود چهره‌های تازه‌ای را گرم می‌کنند. آگاهان این اشاره سلام را نیز متوجه گروه انصار تعبیر کرده‌اند.»

سخنرانی مجرم!

نشریه "مبین" در شماره ۲۲ آذر ماه خود، بخشی از بیانیه دفتر تحکیم وحدت دانشجویی را، در ارتباط با جعل نامه آیت ا. ل. خمینی، توسط حجت الاسلام فاکر نماینده مجلس اسلامی منتشر ساخته است. در جریان تظاهرات نفرت انگیز و توطئه سازمان داده شده پیرامون سخنرانی آیت ا. ل. منتظری، حجت الاسلام "فاکر" نماینده مشهد در مجلس اسلامی نامه‌ای را در مجلس قرائت کرد و گفت که این نامه امضای آیت ا. ل. خمینی را دارد. به فاصله کوتاهی معلوم شد، این نامه جعلی است و امضای آیت ا. ل. خمینی را جعل کرده‌اند! حجت الاسلام فاکر، که در واقع سخنگوی حجت الاسلام واعظ طبسی، تولیت آستان قدس رضوی در مجلس اسلامی است، پس از افشای جعل نامه، در نماز جمعه آغاز ماه رمضان و پیش از خطبه‌های نماز علی خامنه‌ای و در حالیکه او خود در چمن دانشگاه تهران حضور داشت، سخنرانی کرد و گفت که اسناد و مدارکی دال بر جاسوسی عده‌ای از لیبرال‌ها به سود امریکا دارد، که از سفیر سابق شوروی در ایران گرفته است. این ادعا، نقش سفرا و کارگزاران دولت گذشته اتحاد شوروی در روسیه کنونی، ارتباط سوال برانگیز فاکر با سفیر و یا آن منابعی که او را جلو انداخته‌اند با این سفیر (که حتماً به سالیهای پس از فروپاشی اتحاد شوروی باز می‌گردد!) همگی سئوالاتی است که پس از این سخنرانی در جامعه مطرح است. اما پیش از همه اینها، به نقل از بیانیه دفتر تحکیم وحدت، درباره جرم حجت اسلام جاعل با نام "فاکر" بخوانید:

«... نکته دیگری که متأسفانه در محافل سیاسی به آن پرداخته نشد، جعل نامه حضرت امام در حوادث اخیر بود... اولین بار آقای فاکر نماینده مشهد، از طریق تریبون مجلس اقدام به قرائت و توزیع نامه از حضرت امام که امضای حضرت ایشان نیز در آخر کلیشه آن به چشم می‌خورد، نمود که این نامه از سوی موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام مورد تأیید قرار نگرفت. لازم به ذکر است که طبق قانون مجازات اسلامی، جعل امضاء یا مهر و یا فرمان و یا دستخط رهبر علاوه بر جبران خسارت وارده به جس از یک سال تا ده سال منجر می‌شود.»

شبه کودتا در دستور بود!

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، طی بیانیه‌ای، پیرامون تظاهرات نفرت انگیز قم و همچنین تفسیری که از این بیانیه و در پاسخ به روزنامه رسالت، در نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی این سازمان منتشر ساخت، یادآور شد:

«... ما می‌دانستیم، ریشه‌یابی ماجرای قم و تحلیل مسائل پس پرده آن، خشم دست اندرکاران آنرا، که خود را پشت سر مردم، ولایت و مقدسات اسلامی مخفی کرده‌اند، برخواید انگیزت... هدف سازمان، افشای مسائل پس پرده و توطئه جناح انحصار طلب، در مقدمه چینی برای این قبیل حوادث و بهره برداری و گرفتن ماهی از آب گل آلوده بود... سازمان قصد داشت توطئه جناح انحصار طلب، در جهت ایجاد تشنج و هرج و مرج و وادار کردن دولت و رئیس جمهور، به عکس العمل در تبال هرج و مرج‌ها و سپس رو در رو کردن مسئولین و نهادهای حکومتی با یکدیگر و بالاخره زمینه‌سازی برای یک شبه کودتا علیه خاتمی را افشاء کند.»

نشریه عصرما، سپس اشاره به انجمن اسلامی دانشجویی، به رهبری حشمت ا. ل. طبرزدی و نشریه وابسته به آن "پیام دانشجوی" در خطاب کردن رهبر جمهوری اسلامی، بعنوان "امام"، نقش آیت ا. ل. آذری قمی در جمهوری اسلامی و

سیاست‌های ریاست جمهوری هماهنگ سازد، برای مبارزه با گروه‌های فشار و باندهای فرصت طلب، محدودیت‌های دولت برطرف شود.

برای رفع موانع، افرادی که در نظام موثر هستند باید صادقانه بپذیرند که "میزان رای ملت است" و به رای ملت نه در حرف، بلکه در عمل کردن احترام بگذارند. در صورتی که نمی‌توانند خود را به لحاظ بینش با میزان بودن رای ملت تطبیق دهند، بهتر است برای "مصلحت" نظام و مردم، هر مسئولیتی را که دارند ترک کرده و بگذارند ملت مسیر خویش را طی کند. به تعبیر استاد شهید مطهری: «مردم حتی اگر اشتباه هم بکنند، به خودشان مربوط است و قیّم لازم ندارند.»

گروه‌های حامی دولت و ریاست جمهوری باید پیش از پیش صفوف خویش را متحد ساخته و ضمن ارتباط نزدیک با مردم، حقایق را برای آنان بازگو کنند. مردم باید حضور خویش را در صحنه‌های سیاسی حفظ کرده و ضمن پیگیری اوضاع جاری کشور، خود را برای انتخابات آینده مجلس آماده کنند. نتیجه‌ای که مردم در انتخابات اخیر گرفتند، اگر موفق شوند در انتخابات مجلس ششم نیز آن را تکمیل کنند، گامی دیگر در جهت تحقق جامعه مدنی و حاکمیت قانون برداشته‌اند. کسانی باید مصدر امور قرار گیرند که اعتقاد به حاکمیت قانون داشته باشند!

چه کسانی از "بهار" می‌ترسند؟
هفته‌نامه "مبین" را، شاید بتوان متماثل به جناح چپ نهضت آزادی ایران معرفی کرد. در سی و چهارمین شماره این نشریه، تفسیری در ارتباط با شادی ملی مردم ایران، به بهانه راه یافتن فوتبال ایران به مسابقات جام جهانی منتشر شده است. عمده ترین نکته این تفسیر، یعنی بیم و هراس طیف طرد شده انتخابات ریاست جمهوری و ارتجاع مذهبی از انتخابات مجلس خبرگان را در صفحه آخر شماره ۶۷ راه توده منتشر کردیم. با توجه به اینکه این انتخابات در اردیبهشت ماه آینده قرار است برگزار شود و بسیاری از کاشک‌های کنونی پیرامون اختیارات ولی فقیه، مقام رهبری، بیم و هراس از افزایش روز افزون نفوذ آیت ا. ل. منتظری در میان مردم مذهبی و... را باید مقدمات این کارزار جدید به حساب آورد، بخش‌هایی از این تفسیر هفته‌نامه "مبین" را در زیر می‌آوریم:

«... ما چرا از آنجا آغاز می‌شود که یک برد فوتبال، ملتی را چنان به هیجان می‌آورد که برای دومین بار در سال جاری، خودی نشان می‌دهد و اگر دفعه قبل با آرامش و لبخند بر لب در حوزه‌های رای گیری پیروزی به دست آورده بود، این بار نیز یک جشن ملی چند ساعته راه می‌اندازد که هیچ کنترلی بر آن نیست، اما باز هم با آرامش و پر لبخند و سرشار از احساس پیروزی است و نیازی به گسیل نیروهای ویژه به خیابان‌ها پدید نمی‌آید، هلیکوپترها بیهوش گشت می‌زنند، خون از دماغ کسی نمی‌آید و فرماندهان عاقل نیروهای انتظامی با اطمینان به سالم بودن شور و حاکم بودن شور ملی، نیروهای تحت امر خود را به فقط باز نگه داشتن مسیر عبور و مرور اتومبیل‌ها فرمان می‌دهند. جشن و پایکوبی حوالی نیمه شب پایان می‌گیرد و شهر ده میلیونی، سرشار از شادی و پیروزی به خواب می‌رود. این آغاز دور دیگری از زورآزمایی سیاسی بود. گویا در جریان رخدادهای عصر شنبه، نه در یک جا و دو جا، و گویا نه توسط یک تن و دو تن، بلکه همه و در همه جا پیروزی را به حساب دستگاه دولت آقای خاتمی می‌گذارند و قدردانی از قهرمانان میدان فوتبال را با حمایت از رئیس جمهور می‌آمیزند. مردم فوتبال را سیاسی کردند و پیروزی در صحنه آن را کسب پیروزی دیگری برای خودشان و دولشان در غرضه سیاست به شمار آوردند. و ارسای علل آن بماند برای بعد! کسانی که این دور از بازی را نیز باخته بودند، صبح یکشنبه نهم آذر را نیز مثل صبح یکشنبه ۴ خرداد آغاز کردند. گنج و سرگردان و وامانده از واکنش درست مردم، اولین واکنش دفعی، تلاش برای انتساب پیروزی در فوتبال فقط به حساب خواست خداوند و دعای مردم بود... بزرگان گرایشی که "ذکر فوتبال" را به همه نطق‌های قبل از دستورشان وارد کرده‌اند، بزودی در مقابل خیلی ضروریات دیگر تسلیم خواهند شد. سر سختی کنونی که سبب اشتباه دائم و به بیراهه رفتن آنهاست، ناشی از ناشناس ماندن هموطنانشان برای آنهاست. آنها امسال دوبار توسط مردم غافلگیر شده‌اند. آیا می‌توانند به لشکر خود وعده بدهند در بهار سال آینده غافلگیری بزرگتری در کار نخواهد بود؟»

"چاقوی تیز" دست خودشان را برید!

هفته‌نامه "مبین" ضمن مقدمه کوتاهی بر یکی از یادداشت‌های روزنامه "سلام" به سابقه تاسیس انجمن دانشجویی و مهندس حشمت ا. ل. طبرزدی کرده و چنین می‌نویسد:

«... ما صریحا اعلام می کنیم، امروز هر که قانون را، تحت هر پوششی و به هر بهانه ای، نفی کند، خواسته یا ناخواسته به حاکمیت انصار انحصار جدید و چماق بدستانی رای می دهد که بدنبال استقرار استبداد و خشتناک از نوع دینی آن، ولو با قهر و غلبه هستند و مردم ما با رای قاطع خود در دوم خرداد، دست رد به سینه آنان زده اند. امروز عمل به قانون عین تکلیف شرعی و انقلابی و عین امر به معروف و نهی از منکر است و القای مقابله میان قانون با شرع و انقلاب و... یک نوع عوامفریبی، بمنظور زیر پا گذاشتن قانون است. ما معتقدیم اکثریت قاطع ملتمان امروز نیز بر همین باورند و هر کس غیر از این تصور می کند، اعلام راهپیمایی و یا حتی رفراندم کند.»

می خواستند گلبایگانی را رهبر کنند!

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سپس اشاره به مخالفت های طرفداران کنونی ولایت مطلقه فقیه، با آیت الله خمینی، در زمان حیات او کرده و خطاب به آنان می نویسد:

«... آفتابان، چرا شمانی که در حیات امام، همه جا در مقابل توسعه اختیارات ولایت فقیه ایستاده و امام را به موضعگیری و می داشتید و برای فرار از اوامر ایشان، احکام ولی امر را به مولوی-ارشادی تقسیم می کردید، امروز عوامفریبانه، ولایت فقیه را جزو اصول دین می خوانید و معتقدین به اصول دین را به طیف خودتان محدود و همه مسلمین عالم را مخالف و جهنمی می شمارید؟... ما صریحا اعلام می کنیم، اگر قانون اساسی و خصوصا اصلاحات آن، در سال ۱۳۶۸ نبود، امروز کشور ما از رهبری حضرت آیت الله خامنه ای محروم بود، کما اینکه پس از رحلت حضرت امام، این مدیر مسئول روزنامه رسالت بود که پیشنهاد رهبری مرحوم آیت الله العظمی گلبایگانی را به مجلس خبرگان ارائه داد، که خوشبختانه رای اندکی آورد... با توجه به رویدادهای ماه های اخیر، ما به این اعتقاد رسیده ایم، که فوق قانون دانستن اصل ولایت فقیه، خطی است که بعضی جریانها، به قصد تضعیف ولایت و رهبری و با یک نوع آینده نگری بر آن پای می فشارند... روزنامه رسالت و همفکران آن معتقدند، مقبولیت «هیچ ارتباطی با مشروعیت (حکومت) ندارد» و علی القاعده، حکومت دینی را که با استفاده از زور و قهر ایجاد شود و به حیات خود ادامه دهد، می پذیرد و معتقد است با استفاده از استبداد و قهر حکومتی دینی را می توان بر مردم تحمیل کرد و اگر چنین حکومتی را بتوان با سرنیزه به مردم تحمیل کرد، بلا مانع است؛ چنانکه برخی از همفکران ایشان بر تئوری «تصرف الرعب و هدایت مردم به جبر و زور تاکید کرده و می کنند. ما معتقدیم این دوستان رسالتی ما هستند که به دلیل سابقه ۲۵۰۰ ساله سلطنت و استبداد در این مرز و بوم و رسوب کردن آن در اندیشه و جان ایشان، می کوشند سلطنت و استبداد را در قالب تئوری هائی نظیر ولایت مطلقه کشفی نصبی فقیه باز تولید کنند.»

مجلس خبرگان می تواند "رهبر" عوض کند!

سازمان مذکور، در "عصر ما" و در بخش دیگری که مربوط به اختیارات ولایت فقیه می شود، خطاب به طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری می نویسد:

«... جای این سوال است، که علیرغم وجود قانون اساسی به عنوان مبنای تنظیمات و تعیین کننده مناسبات و روابط مختلف در کلیه ابعاد حکومتی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی چگونه می توان اختیارات بی حد و حصر برای یک شخص قائل شد؟ چنانکه در قانون اساسی آمده، خبرگان توانایی و برجستگی رهبری را از نظر مسائل فقهی، سیاسی، اجتماعی و یا حتی مقبولیت عامه تشخیص داده و وی را انتخاب می کنند، واضح است که کشف و نصب معنا ندارد، بلکه هر چه هست انتخاب براساس آگاهی و تدبیر است. به موجب اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی خبرگان رهبری در صورتی که رهبر فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم این قانون گردد و یا معلوم شود، از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، وی را عزل می کنند. چنانکه می دانیم عزل در مقابل نصب و انتخاب است و نه در مقابل کشف. اگر خبرگان رهبری می توانند رهبری را در صورت فقدان شرایط در وی عزل کنند، بدان معناست که وی را از آغاز انتخاب کرده اند و اگر وی را کشف کرده بودند، قدرت عزل وی را نداشتند، زیرا عزل رهبری جزء اختیارات مرجعی است که او را نصب کرده است!»

دولت حساب خود را از مجلس جدا کرده؟

در برخی محافل مطبوعاتی تهران گفته می شود: دلیل تعطیل غیر مترقبه و یک هفته ای مجلس اسلامی توسط "ناطق نوری"، نوعی واکنش در برابر دولت بوده است. ظاهرا دولت هیچ لایحه ای را به مجلس نمی برد و امور را با صدور بخشنامه اداره می کند و به همین دلیل، ناطق نوری مجلس را برای یک هفته تعطیل اعلام کرد.

گفته می شود، دولت، با آگاهی از کارشکنی ها و مقابله های هیأت رئیسه و قراکین طیف راست مجلس و برای نشان دادن مخالفت خود با آن، حساب خود را از مجلس جدا کرده است!

همچنین مخالفت های طرفداران امروز ولایت مطلقه فقیه، با آیت الله خمینی در زمان حیات او کرده و می نویسد:

«... روزنامه "رسالت" بخوبی از موضع سازمان ما در قبال اظهارات ضد قانون اساسی و ضد رهبری مدیر مسئول سابق روزنامه رسالت (آذری قسنی) مدعیان ذوب در ولایت (طیف شکست خورده در انتخابات اخیر) و پیشتازان به کارگیری لقب "امام" برای مقام رهبری (طبرزدی) و حتی دروس برخی از علما درباره ولایت فقیه با قرائت های قشری آگاه است. کسانی که در مدیریت روزنامه رسالت، ما را به مخالفت با ولایت فقیه متهم می کردند، (آذری قسنی) اکنون در نامه های سرگشاده خود تصریح می کنند که مقام رهبری باید برای کسب مشروعیت از مرجع اعلم اذن بگیرد و یا آنان که واضع عنوان امام خامنه ای بودند و دیگران را ضد ولایت فقیه و لیبرال می نامیدند، اکنون مدعی تغییر قانون اساسی و محدود کردن اختیارات و دوره ای شدن ولایت فقیه می شوند. آیا این جریان را باید طبیعی بدانیم و یا پیامی از سوی ناکامان دوم خرداد و آنان که ولی فقیه را تابع خود می خواهند و برخلاف ادعای ذوب در ولایت خواهان ذوب ولایت در خویشند تا بفهمانند بقای ولایت در گرو بقای ما، در قدرت است و اگر از ما حمایت نشود، ولایت هم در این کشور باقی نمی ماند!... ما در حال حاضر بنا نداریم کلیه مسائل پشت پرده مساجرای قم و مقدمات و پیامدهای آن را بر ملا کنیم و بهانه به دست دشمنان اسلام و انقلاب بدهیم، اما از آنجا که "رسالت" اصرار می ورزد تمامی آنچه پس از ۱۳ رجب رخ داده است را حرکت خود جوش مردم انقلابی نشان دهد، ناچاریم به طور سر بسته به مواردی اشاره کنیم:

- چه کسانی علیرغم مصوبات شورای عالی امنیت ملی و شورای تامین استان قم، به منازل و حسینیه ها حمله کردند و با دیلم قصد ورود به اندرون بیوت را داشتند؟ (آیت الله منتظری عین این ماجرا را در نامه خود شرح داده است- راه توده شماره ۶۷)

- چه کسانی به جای فرمان گرفتن از شورای تامین استان، برای جلوگیری از تشنج و هرج و مرج از مراکز دیگر دستور می گرفتند؟

- کدام گروه معلوم الحال، حمله به منزل امام جمعه موقت سابق اصفهان، اشغال دفتر روزنامه سلام در اصفهان و... طراحی کرده و در راهپیمایی های چند ده نفری خویش شعار "مرگ بر خاتمی" دادند؟

- شبنامه های حاوی رهنمودهائی نظیر استیضاح برخی از وزرای دولت آقای خاتمی، بستن روزنامه سلام و... از سوی وابستگان به کدام طیف، به بهانه دفاع از ولایت و رهبری نشر و توزیع شد؟

- چه نقشه هائی برای سوء استفاده از راهپیمایی روز جمعه ۷ آذر که با فرمایشات ۵ آذر مقام معظم رهبری متنفذ شد، وجود داشت و این طرح توسط چه کسانی و وابسته به چه گروه هائی طراح شده بود؟ (گفته می شود، قرار بوده در ادامه راهپیمایی مورد بحث، به دفتر مرکزی روزنامه سلام، دفتر مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت دانشجویی و... حمله شود و گروه های اوباش به طرف ساختمان ریاست جمهوری براه افتاده و زمینه دخالت نظامی را تحت بهانه حفظ نظم و آرامش فراهم آورند و شبه کودتا را به اجرا بگذارند!)

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سپس با اشاره به ماجراهای قم می افزاید:

«... "رسالت" تصور می کند که گروه های خط امامی، از جمله سازمان ما از مسائل پس پرده بی اطلاع بوده و ناچار به پذیرش هر ادعائی هستیم. به فرض که ما ادعاهای این روزنامه را بپذیریم، نظرات مراجع عظام را که از دور و نزدیک در جریان شیفت ها، تشنج آفرینی ها و میوه چینی های گروه های خاص، با کمک عواملشان در برخی از مراکز قدرت، در ماجراهای اخیر بودند، را چگونه تغییر خواهد داد؟ توصیه می کنیم، بمنظور روشن شدن صحت یا سقم ادعاهای سازمان ما، با حجت الاسلام و المسلمین امام جمارانی فرستاده ویژه رئیس جمهوری، برای مذاکره با ۱۳ نفر از مراجع و علمای طراز اول قم، پس از حوادث بعد از ۱۳ رجب قم، به گفتگو بنشینند... روزنامه رسالت، فراموش کرده که دوستان و همفکرانش، در آن روزها که هنوز قانون اساسی تدوین نشده و تنها قانون موجود، قانون انقلاب بود، از بی قانونی و سلب امنیت سرمایه داران شاکی بودند... تازه تمامی سوالات فوق وقتی مطرح می شود، که بپذیریم اقدامات فوق (تظاهرات نفرت انگیز و توطئه گرانه قم) از سوی مردم انقلابی و واقعی انجام شده و نه از سوی پاندهای کوچک نیمه مسلح و انصار انحصار که "رسالت" داوطلبانه سخنگونی آنان را برعهده گرفته است.»

اعلام راهپیمایی دفاع از قانون کنید!

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سپس و در ادامه این پاسخ به روزنامه رسالت، مسئله رفراندم و راهپیمایی واقعی مردم را در حمایت از قانون و دولتی که می خواهند جامعه مدنی را برپا سازد، مطرح ساخته و می نویسد:

پرسش و پاسخ

آیت الله مهدوی کنی در تهران:

دلایل عدم همکاری
روحانیت مبارز با
دولت خاتمی!

* من شکایت کردم (از مجله ایران فردا و مهندس سبحانی)، که چرا نوشته اند فتوا آورده اند و نگفته اند "فتوا دادند" (برای قلب در شمارش آراء انتخابات به سود ناطق نوری)

* من با شهردار تهران و عملکردش از اول هم موافق نبودم و اکنون هم نیستم و دلالت هم دارم. همین فرهنگسراها، پارک های بی درو پیکرو... به انقلاب ضربه زده است!

نشریه "پیام صادق" ارگان دانشگاه امام صادق و آیت الله مهدوی کنی، بنیانگذار و رئیس این دانشگاه است. دانشگاه امام صادق، حوزه علمیه مذهبی نیست، اما دانشگاهی است، که به سبک و به تقلید از دانشگاه "آلازهر" مصر تأسیس شده و بسیاری از روحانیون حوزه های علمیه در آن تدریس می کنند. حقوق، اقتصاد، جامعه شناسی و یک سلسله از دروس شناخته شده دانشگاهی، در کنار اصول و مبانی اسلامی و متکی به فقه شیعه از جمله دروس این دانشگاه است. از جمله اهداف این دانشگاه، تربیت کادر دانشگاهی برای جمهوری اسلامی است و به همین دلیل فارغ التحصیل های آن، با حق تقدم نسبت به فارغ التحصیلان دیگر دانشگاه ها، به ارگان های قضائی، اداری و... جمهوری اسلامی جذب می شوند و یا برای دیدن دوره های بالا تر در لیست سهمیه تحصیلی در کشورهای اروپائی، بیرویه انگلستان، قرار می گیرند. رهبری کانون های گسترده و موثر اسلامی، که اکنون در آمریکا، اروپا و در راس همه آنها انگلستان، فعالیت دارند، اغلب در دست همین فارغ التحصیلان سهمیه ای دانشگاه امام صادق و چند دانشگاه مشابه آنست که در تهران، اصفهان، قم و مشهد تأسیس شده اند.

اینکه، ناراضی ها و جنبش دانشجویی، حتی به همین دانشگاه های بشدت در بسته و کنترل شده نیز راه یافته و بیش از این نیز راه خواهد یافت، یک روی سکه است، اما این روی دیگر و بسیار مهم سکه، آن تنابیر دراز مدتی است که ارتجاع مذهبی، در سالهای اخیر، برای تغییر ساختار فکری بخشی از جامعه جوان ایران اندیشیده است. از درون همین دانشگاه ها، علاوه بر دستگاه های اداری و بیرویه قضائی کشور، فارغ التحصیلانی به ارگان های نظامی-ایدئولوژیک جمهوری اسلامی منتقل می شوند. اگر واحدهای ویژه سپاه پاسداران و بسیج سپاه پاسداران با همان اهداف و تعالیم گارد جاویدان و گارد شاهنشاهی شکل گرفته باشند، این نوع تربیت گارد سیاسی برای حکومت را نیز باید گارد جاویدان اداری برای جمهوری اسلامی تصور کرد. (ما در آینده، گزارش مشروعی را در باره این دانشگاه ها و فارغ التحصیلان آنها منتشر خواهیم کرد، تا آشنائی با واقعیات جامعه امروز ایران و جمهوری اسلامی بیش از آن شود که اکنون و در مهاجرت هست!)

نشریه "پیام صادق"، در آخرین شماره خود (۱۳ و ۱۴ - مهر تا آبان ۷۶) تحت عنوان زیر، آخرین نظرات سیاسی آیت الله کنی را منتشر ساخته است: «گزیده محاضرات درس اخلاق حضرت آیت الله مهدوی کنی (دام ظلّه) در دانشگاه امام صادق»

گفته های آیت الله کنی، در عین حال که نشان می دهد، بسیاری از رویدادهای پس از انتخابات ریاست جمهوری، ریشه در همین نظرات دارد، حکایت از برخی شکاف ها در صفوف "روحانیت مبارز" و جدائی ها از "موتلفه اسلامی" دارد. آیت الله کنی، تلاش می کند حساب روحانیت را از بازار جدا کند، حساب خود را احتمالاً همپیکرانش در روحانیت مبارز - را از ارتجاع مذهبی جدا کند، گله های خود را از طیف طرفدار محمد خاتمی در حکومت بیان کند.

در همین سخنرانی و سپس پرسش و پاسخی که متعاقب آن صورت گرفته، بخشی از دلائل و انگیزه های واقعی یورش به شهرداری تهران، انگیزه های یورش به سخنرانی ها، مخالفت با نظرات عبدالکریم سروش و... نیز عنوان شده است. همچنان که اشاره به بحث های پشت پرده در جناح بازنده انتخابات شده است. از جمله اینکه روحانیت مبارز و مدرسین حوزه علمیه قم، همه سرمایه شان را پشت موتلفه اسلامی و ناطق نوری گذاشتند و آنرا باختند! (۱)

آنچه را در زیر می خوانید، فشرده ایست از اظهارنظرهای آیت الله کنی، که در نشریه "پیام صادق" منتشر شده است:

انکار علم ستیزی - بنده خود را خالی از اشتباه نمی دانم
و همگان این گونه هستند... آیا در بین آخوندها، کسی را داشته ایم که گفته باشد باید کتابها و دانشگاهها را بست، که بعد یک دوستی بگوید، در این انتخابات جناح ها دو دسته بودند، یک دسته عقل گرا و خرد گرا، یک دسته افراد عقل ستیز و خرد ستیز، طبقه خردگرا کسانی هستند که می گویند: باید از خرد و علم جامعه استفاده کرد و دسته دیگر با علم و تجربه و این چیزها مخالف هستند و می گویند همه چیز را باید از وحی و قرآن و حدیث گرفت. (۲)
ممکن است بعض نادری، در گوشه و کنار چنین حرفهایی را گفته باشند، اما بنده خودم دانشگاه تأسیس کردم و حضرت امام دانشگاه را ترویج کردند...
"ما می گوئیم ارزشها، از دین و حاکم بر تمام علوم است." بنده در جریان اعلام نظر انتخاباتی گفتم، ما براساس اعتقاد به این ارزش ها به میدان آمده ایم. ممکن است گاهی انسان در مصادیق یا روشها اشتباه بکند که باید تجدید نظر کند، اما ما به خاطر ارزشها و اصولمان به میدان آمده ایم و حالا هم دست از عقیده مان برنداشته ایم و توبه هم نکرده ایم که بعد گفته بشود توبه شان قبول نیست!

نواوری و سکولاریسم - نوع آوری دو گونه است: در اول مشروطه، کلمه "تجدد گرایی" در روزنامه های آن زمان به چشم می خورده، حالا هم می گویند: "نوگرایی"!

همان موقع تجدید دو گونه تفسیر می شد. عده ای تجدید را این گونه معنا می کرده اند که زنان باید بی حجاب شوند و مشروب فروشها و لامذهبی آزاد باشد، طبعاً تفکرات لائسی و سکولاریسمی مرادشان بوده است. عده ای هم طرفدار نوگرایی و پیشرفت مملکت بوده اند. نباید غافل شویم و به دنبال کسانی برویم که لائیک فکر می کنند یا نتیجه عملشان منتهی به لائیک شدن می شود. تمام دعوا سر اینست که کسی به نام علم و خردگرایی، سیاسی کاری بکند! لذا بعضی از این موارد را که بنده می بینم، بعضی از دوستان و موافقین مقالاتی می نویسند که واقعا مقالات علمی نیستند، بلکه کم لطفی است و جنبه های سیاسی دارد، مثل همین مقاله ای که برادرمان نوشته و عنوان کرده که علت شکست علم ستیزی، خرد ستیزی و تجربه ستیزی آن بوده است.

جدائی از "موتلفه" - ممکن است بگوئید بعضی ها در فلان روزنامه، فلان چیز را نوشته اند: به ما چه ربطی دارد! آیا فکر می کنید تمام کسانی که در جناح دیگر بوده اند، همه یک دست بوده اند؟ اینها هم از جناح های مختلف هستند، افکار مختلف دارند و روزنامه های خاصی دارند. نمی شود تمام این جناح ها را به یک فکر نسبت داد. اگر کسی گفت که در برابر حکومت "جمهوری اسلامی" باید حکومت "عدل اسلامی" تشکیل داد، گرچه سوء نیت نداشته است، اما ربطی به ما ندارد که حالا بعضی ها این را به گردن ما می اندازند و می گویند: اینها با جمهوری، فکر و رای، عقل و شعور مردم کاری ندارند و فقط منتظرند که از بالا چه خبری می آید!...

سرمایه ها را باختند - آیا آقای جوادی آملی، عقل ستیز است؟ حالا اگر آقای در فلان روزنامه چیزی می نویسند که نباید به حساب آقای جوادی آملی گذاشت. اگر ایشان یک جناحی را تأیید می کنند، آیا باید طرف مقابل، شخصیت های علمی و دینی را زیر سوال ببرد؟ بگوئید اینها تمام سرمایه هایشان را به میدان آوردند و از بین بردند و از طرف دیگر این سرمایه ها را آن قدر در بین مردم بی ارزش تلقی کند؟

چرا همکاری نمی کنیم - این مطالب را جوانان می خوانند و هیچ جوابی هم نمی شوند. واقعا خیلی بی انصافی است که این گونه برخورد شود. این جوانان که هفتده-هیجده میلیون هستند، می خوانند که این جناح، عقل ستیز است. این چیزهاست که انسان را ناراحت می کند و موجب می شود که انسان نخواهد با اینها همکاری کند! (بقیه در ص ۲۹)

به همین دلیل است، که بجای تکرار دانسته‌ها، مکرر کردن شعارها، بمناسبت نوزدهمین سالگرد انقلاب بهمن ۵۷، باید به جنبش امروز مردم ایران پرداخت و راه‌های تاثیر گذاری بر آن را، با هدف تکرار نشدن اشتباهات گذشته جستجو کرد.

از نظرها، حاصل چندین قیام ناکام و به خون کشیده شده مردم ایران، طی سالهای گذشته، در مشهد، شیراز، اراک، تروین، تبریز و بویژه در "اسلام شهر" تهران، که تمامی آنها با همان اهداف اولیه و واقعی انقلاب بهمن به وقوع پیوست، در دو انتخابات مجلس دوره پنجم و بویژه در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، شکلی مسالمت آمیز، همه خلقی و با استفاده از فرصت‌های قانونی به خود گرفت.

انتخابات ریاست جمهوری و پاسخ ۲۱ میلیونی مردم ایران به حاکمیت، همان مفهوم و کیفیتی را دارد که انقلاب بهمن ۵۷ داشت.

با این مضمون و ارزیابی، می‌توان خیزش دوم خرداد ۷۶ مردم ایران را، در کنار قیام انقلابی سال ۵۷ قرار داده و آنها را "دو حرکت در یک انقلاب" نام گذاشت! با این تفاوت که درک و آگاهی توده‌های عظیم و میلیونی مردم ایران، در این خیزش دوم، به مراتب وسیع‌تر از این آگاهی در خیزش اول است. وجه عمده و اساسی در این آگاهی، همان افشای چهره ارتجاع مذهبی، افشای نقش سرمایه داری دلال و تجارت پیشه، -که با این ارتجاع پیوند دارد-، برداشته شدن نقاب از چهره بسیاری از مدعیان انقلابی در حاکمیت جمهوری اسلامی، و در یک کلام، بر ملا شدن چهره طبقاتی حاکمیت مذهبی کنونی در جمهوری اسلامی است. شناختی که به جنبش کنونی مردم امکان می‌دهد، تا از اشتباهات گذشته، اعتمادهای مذهبی، کم بهاء دادن به آزادی‌ها، چپ‌روی‌ها، خوش باوری‌ها و... فاصله بگیرد.

بنظر ما، دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم، کارنامه جنبش نوین مردم ایران، در اشکال مسالمت و کنونی است. به همین دلیل، اهمیت مرور این دو انتخابات و تاکید دوباره بر ضرورت و اهمیت درس آموزی از تجربه تلخ سیاست "تحریم" و همچنین ضرورت حضور در این جنبش، برای استفاده از فرصت‌های پیش رو، بیش از مکرر کردن، همه آن واقعیاتی است، که در همه سالگردهای انقلاب بهمن ۵۷ تکرار شده است.

برنامه "تعدیل اقتصادی" و عوارض فاجعه بارو ضد ملی آن، قیام "اسلام شهر" را بدنبال آورد، و از درون این قیام و شکست برنامه تعدیل اقتصادی، نشانه‌های اختلاف، تضاد و سرانجام، شکست در ائتلاف حاکم بیرون آمد. نخستین کسی به شکست و اختلاف، اعتراف کرد، "آیت الله مهدوی کنی" بود، و به همین دلیل مبنای مرور دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم را با همین اعتراف و از زبان یکی از چهره‌های اصلی حاکمیت جمهوری اسلامی (بویژه پس از درگذشت آیت الله خمینی) شروع می‌کنیم:

هیچ نوع همخوانی با آرمان‌های انقلاب بهمن، از ابتدا تا به امروز نداشته و گام به گام، در جهت به انحراف کشاندن آن، این قدرت را تپضه کرده‌اند.

آن ضعف‌های تاریخی، که به نمایندگان و افسرانترین اندیشه‌های مذهبی و عقب مانده ترین لایحه‌های سرمایه داری (سرمایه داری دلال و تجارت پیشه) اجازه داد، مهر خود را بر پیشانی انقلاب بهمن ۵۷ بزنند، همان ضعف‌هایی است، که اگر باز هم نسبت به آنها غفلت شود، اجازه و امکان موفقیت توطئه‌های کنونی، علیه جنبش نوین مردم ایران را فراهم خواهد ساخت.

۱۹ سال از انقلاب همه خلق، ضد سلطنتی و ضد استبدادی مردم ایران گذشت

بنابراین، اگر فرصتی برای مرور و بررسی سیر و سرگذشت تلخ و خونبار انقلاب بهمن فراهم آید، این فرصت را در راستای هدایت جنبش کنونی مردم ایران باید به خدمت گرفت. تمام هنر سیاستمداری و انقلاب باوری، امروز، یعنی همین! چرا که، هرگز نمی‌توان پیش بینی کرد، در صورت از دست رفتن فرصت‌های تاریخی کنونی، کی و در چه کیفیت و کمیتی، بار دیگر فرصتی درحد بسیج اکثریتی ۸۰ درصدی از مردم ایران، برای نجات میهن، انقلاب و بیرون کشیدن حاکمیت از چنگال "ارتجاع- بازار" فرا خواهد رسید!

۱۹ سال از سقوط "سلطنت پهلوی"، بعنوان نظامی دیکتاتوری و دست نشانده امریکا و انگلیس، و پیروزی انقلاب عظیم و توده‌ای سال ۱۳۵۷ ایران می‌گذرد. طی این ۱۹ سال، ایران شاهد بزرگترین رویدادهای تاریخ چند صد ساله اخیر خود بوده است. میهن ما، جنگی را پشت سر گذاشت، که بنا بر اظهارات مقامات جمهوری اسلامی، بیش از یک هزار میلیارد دلار خسارت و ویرانی به همراه آورد. جنگی که می‌توانست در همان سال نخست و با بیرون راندن ارتش مهاجم عراق متوقف شده و از اینهمه ویرانی، کشتار و عوارض دردناک آن برای ایران و انقلاب عظیم سال ۵۷ جلوگیری شود. (۱) در همین شماره راه توده و به نقل از پرونده سازی نشریه "شلمچه" برای وزیر کشور کنونی جمهوری اسلامی، می‌خوانید، که آیت الله خمینی، همچنان تا پایان حیات خویش می‌خواست این جنگ ویرانگر را ادامه دهد! و باز در همین شماره راه توده و به نقل از همین نشریه، یعنی "شلمچه" می‌خوانید، که آیت الله منتظری در نامه‌های مکرر خویش به آیت الله خمینی، به او اشتباه بزرگ و تاریخی ادامه جنگ و گوش نکردن به توصیه‌های همه میهن‌دوستان برای متوقف ساختن آن را یاد آور شده و "توبه" را به او توصیه کرده بود!

میهن ما و انقلاب عظیم و توده‌ای سال ۵۷، در تمام این سال‌ها، آزمایشگاه بزرگ ترین و پیچیده ترین توطئه‌های امپریالیسم جهانی، به سرکردگی امریکای جنایتکار، برای مقابله با انقلاب مردم و منحرف ساختن آن از مسیر واقعی خود بوده و همچنان هست! یورش ارتش عراق به ایران و توطئه امپریالیستی ادامه آن، گرچه شناخته شده ترین، جنایتکارانه ترین و ویرانگرترین این توطئه‌ها بوده، اما بنظر ما، اهمیت این توطئه نه تنها با اهمیت به انحراف کشاندن شدن انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ از مسیر حقیقی خود، قابل مقایسه نیست، بلکه در مسیر آن قابل بررسی است!

ترورها، انفجارها، قتل عام زندانیان سیاسی، جنگ‌های محلی و انواع طرح‌های کودتایی، که قربانیان همه آنها، نیروهای انقلابی (اعم از مذهبی و غیر مذهبی) بوده‌اند، هر کدام برگ‌های خونی است، که سرنوشت انقلاب بهمن ۵۷ را تا این لحظه رقم زده است.

تمامی این رویدادها، که به قیمتی تاریخی برای ملت ایران تمام شده است، در متن تضاد خلق ایران و امپریالیسم جهانی (در عرصه جهانی) و جدال "که برکه" (در عرصه داخلی) قابل بررسی و تحلیل است. جدالی که در ایران، از فردای پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ آغاز شده و همچنان ادامه دارد و سرانجام آن، سرانجام انقلاب ۵۷ خواهد بود.

سیر حاکمیت سیاسی-اقتصادی در جمهوری اسلامی و فراز و فرود این حاکمیت، سرگذشتی به همان اندازه پرحادثه و حیرت انگیز داشته است، که سیر انقلاب از فردای پیروزی آن، تا لحظه کنونی! حاکمیتی که می‌بایست، در اختیار مجریان و مدافعان خواست‌های انقلاب بهمن ۵۷ و یا -حداقل- مجری قانون اساسی مصوبه سال ۵۸ باشد، امروز در برابر آن قانون اساسی و دروجه عمده خود، در اختیار آن طبقات و اقشاری است، که

"انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ و جنبش نوین ۲ خرداد ۷۶ - دو حرکت در یک انقلاب"

همه تجربه انقلاب ۵۷ در خدمت جنبش کنونی!

آیت الله مهدوی کنی، شاید در دوران حیات آیت الله خمینی هم، از چهره های موثر در جمهوری اسلامی بوده است، اما قدرت تعیین کننده ای که اکنون در جمهوری اسلامی دارد، هرگز با قدرت و نفوذ او در سال های حیات آیت الله خمینی قابل مقایسه نیست.

او که دبیر جامعه روحانیت مبارز تهران بود، پیش از انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی و در مخالفت با تبدیل شدن این جامعه به حزب (نظری که ناطق نوری داشت) استعفا داد. او که در زمان این استعفا در لندن بسر می برد، طی استعفا نامه خود در لندن، و سپس در گفتگویی که پس از بازگشت به تهران از او منتشر شد، اشارات بیشتری به اختلاف نظرات خویش با ناطق نوری بر سر حزب شدن یا حزب نشدن "جامعه روحانیت مبارز" کرد. پس از استعفا، مهدوی کنی و ظاهراً در تأیید ضرورت عمل حزبی "جامعه روحانیت مبارز"، ناطق نوری دبیر کل این جامعه شد و برای قبضه کردن مجلس اسلامی، لیست کاندیداهای یکدست ارائه داد. این لیست، البته مشترک بود، با کاندیداهای مورد نظر "مؤتلفه اسلامی" و به همین دلیل نیز، سران و اعضای شورای مرکزی این حزب، در لیست جامعه روحانیت مبارز قرار داشتند.

جامعه روحانیت مبارز، به رهبری "ناطق نوری" در این مرحله از حیات سیاسی-مذهبی خود، در جمهوری اسلامی، چنان خیزی برای قدرت مطلقه برداشت، که حتی حاضر نشد ۶ چندان از کارگزاران دولت هاشمی رفسنجانی را نیز در کنار خود تحمل کند. توصیه های هاشمی رفسنجانی برای گنجاندن این افراد در لیست انتخاباتی به جانی نرسید و به همین دلیل نیز گروه "کارگزاران سازندگی" در آستانه انتخابات مجلس پنجم تشکیل شد، که به حزب وابسته به هاشمی رفسنجانی شهرت یافت. شهردار تهران، محمد هاشمی (سرپرست اسبق صدا و سیما و برادر هاشمی رفسنجانی)، عطا الله مهاجرانی (معاون پارلمانی ریاست جمهوری در کابینه هاشمی رفسنجانی) و تعدادی دیگر از اعضای کابینه رفسنجانی از جمله موسسان این گروه بودند.

در تمام مصاحبه ها، گفتگوهای مطبوعاتی، موضعگیری های سران جامعه روحانیت مبارز و بویژه رهبران "مؤتلفه اسلامی" در این دوران، به شهادت مطالبی که در روزنامه "رسالت" انتشار یافته، اتهام دولت هاشمی رفسنجانی، عدم پیگیری و عدم لیاقت برای اجرای دقیق برنامه "تعدیل اقتصادی" و فساد و رشوه خواری و رشد بی بند و باری مذهبی در جامعه بوده است. تأکید بر ضرورت سرعت بخشیدن به خصوصی سازی، در همین دوران از شعارهای اصلی "مرتضی نبوی"، مدیر مسئول روزنامه رسالت، نماینده کنونی مجلس و عضو شورای تشخیص مصلحت نظام، "محمد رضا باهنر"، عضو هیات رئیسه مجلس کنونی، "علینقی خاموشی"، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و عضو رهبری مؤتلفه اسلامی، "اسدالله بادامچیان"، مشاور عالی رئیس قوه قضائیه و دبیر اجرایی مؤتلفه اسلامی و سرانجام "حبیب الله عسکراولادی"، دبیر کل "مؤتلفه اسلامی" بوده است. تمام این اظهارنظرها، پیش از انتخابات مجلس پنجم در "راه توده" منتشر شده است.

حکومت یکپارچه "روحانیت مبارز-مؤتلفه اسلامی"، آن استراتژی بود، که گام نخست آن باید با پیروزی در انتخابات مجلس و تشکیل مجلسی یکدست برداشته می شد و سپس در انتخابات ریاست جمهوری نیز، گام بعدی برداشته شده و با ریاست جمهوری ناطق نوری، آن حکومت دلخواه و یکپارچه تشکیل می شد. هدف این حکومت یکپارچه، براساس اظهارات صریح بلند پایگان روحانیت مبارز تهران و رهبران مؤتلفه اسلامی، برقراری "دیکتاتوری مصلح" در جامعه بود. یعنی قلع و قمع آخرین بقایای آزادی های ناشی از انقلاب بهمن ۵۷، گسترش سریع سرکوب همه منتقدان و مخالفان مذهبی چنین حکومتی. اجرای سریع برنامه "تعدیل اقتصادی" صندوق بین المللی پول (یعنی برنامه جهانی امپریالیسم)، گشودن تمام درهای اقتصادی و سیاسی کشور به روی انگلستان و آمریکا، گسترش شیخ رعب و وحشت مذهبی بر سر جامعه، بستن اکثر قریب به اتفاق تمام نشریات مزاحم، بیرون کشیدن عملکرد حکومت از زیر نگاه مطبوعات و بردن بازم بیشتر روابط و زدووندهای سیاسی به پشت صحنه و یک سلسله از این تدابیر و تاکتیک ها، برای تحقق آن استراتژی در نظر

گرفته شده بود. در همین دوران و در توجیه "دیکتاتوری مصلح"، سران و افراد وابسته به این دو جریان، یعنی جامعه روحانیت مبارز و مؤتلفه اسلامی، کشور "چین" و سرکوب تظاهرات جوانان و دانشجویان در میدان "تی ان مین" را بعنوان نمونه ذکر می کردند و حتی سیاست اقتصادی "درهای باز" و "اقتصاد بازار" را هم بدون آنکه خودشان هم بدانند، و یا اگر می دانستند، بگویند این مفاهیم در چین کدام معنی را دارد، بعنوان یک نمونه موفق ذکر می شد.

آنها از "اقتصاد بازار"، همان حکومت "بازاری ها" در ایران را تبلیغ می کردند و درهای باز را هم، همان درهائی که به روی تجارت باید گشوده می شد. شعار ضرورت پیوستن به پیمان بازرگانی-امپریالیستی "گات"، همین مفهوم را دنبال می کرد و "ناطق نوری" نیز بعد ها، در مصاحبه های مطبوعاتی-تبلیغاتی خود برای رسیدن به ریاست جمهوری، از جمله برنامه های دولت آینده اش را پیوستن به همین پیمان اعلام داشت. البته، بحث پیرامون جزئیات مسائل اقتصادی و سیاسی که در چین روی داده و دنبال می شود، در مطبوعات جایز نبود، زیرا می توانست به تبلیغ مرام کمونیستی بیانجامد!

بدین ترتیب، آنچه را که به تعبیر و در توجیه "دیکتاتوری مصلح"، از تحولات چین درک کرده و به تبلیغ آن ضرورت داشتند، بعنوان یک مدل موفق مطرح کردند. در همین دوران، "حبیب الله عسکراولادی" که در حقیقت او را باید رهبر واقعی جمهوری اسلامی دانست، تر معروف به "شاهراه تجاری" را بعنوان یک استراتژی برای اقتصاد ایران مطرح کرد و صریحاً در روزنامه رسالت نوشت، که به سود ایران است، که به جای سرمایه گذاری روی تولید محصولاتی که در جهان و در کشورهای دیگر تولید می شود، ایران نفت بفروشد و این محصولات را با قیمتی کمتر از قیمت تولید آنها در داخل کشور، از خارج وارد کند. او گفت، که ایران در موقعیتی جغرافیائی قرار گرفته که می تواند شاهراه ارتباط تجاری جهانی شود، چرا که تمام جمهوری های تازه تاسیس اتحاد شوروی سابق، حتی روسیه، چین، پاکستان، افغانستان و ... راه عبور تجاری شان می تواند از ایران بظرف اروپا و بالعکس از اروپا به این کشورها باشد. انتقال نفت شمال به ترکیه و یا به خلیج فارس نیز بخش دیگری از این استراتژی عسکراولادی بود. (تمامی این مطالب در راه توده، شماره های آستانه انتخابات مجلس پنجم منتشر شده است)

بدنبال این رهنمودها، "محمد رضا باهنر" که بعنوان شاخص ترین کارگزار اقتصادی و مدیریتی "مؤتلفه اسلامی" شناخته شده است و اکنون نیز عضو هیات رئیسه مجلس اسلامی است، همین استدلال ها را طی چند مقاله و مصاحبه و سخنرانی، از زوایای گوناگون مطرح ساخت و بر آنها مهر تأیید زد. بسیاری بر این عقیده بودند، که در صورت پیروزی ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری، وظیفه اجرای این برنامه در کابینه ناطق نوری به "باهنر" واگذار خواهد شد و ناطق نوری فقط عباتی به قواره شغل "رضا خان" بر شانه خواهد انداخت و نفس هر منتقدی را خواهد برید تا "باهنر" به نیابت از عسکراولادی کارها را پیش ببرد. این استعداد "علی اکبر ناطق نوری" و این وظیفه او در حکومت "دیکتاتوری مصلح" چنان آشکار بود، که برادر ناطق نوری- "احمد ناطق نوری" در سخنرانی خویش، در جریان کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری در مازندران، برادرش را صریحاً با "رضا شاه" مقایسه کرد و خطاب به مردم و با تحریک احساسات مازندرانی ها گفت «مگر رضا شاه از همین سیرزمین برنخاست؟ شما نمی دانید آقا "داداشم" چه قدرتی، چه شهامتی دارد، پس کله وکیل مجلس می زند، مگر از رضا خان کمتر؟...» (این نطق احمد ناطق نوری نیز در راه توده و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری منتشر شده است)

وحشت از برقراری "دیکتاتوری مصلح"

نخستین نشانه های وحشت، از برقراری حکومت مطلقه "بازار-ارتجاع" که برای ایران خواب تجارتخانه منطقه را دیده بود (و همچنان این استراتژی را در سر دارد) در انتخابات مجلس پنجم خود را نشان داد. مردم در فضائی که بدنبال چند شاخه شدن حاکمیت پیش آمده بود، به بسیاری از کاندیداهای

ریاست جمهوری، آن نخواهد شد، که روحانیت مبارز و موتلفه اسلامی انتظار آن را داشتند.

مردم برای انتخابات ریاست جمهوری خیز برداشتند!

سران موتلفه و رهبری "روحانیت مبارز"، تحت هدایت "ناطق نوری"، همچنان برای تحقق استراتژی "دیکتاتوری مصلح" به تلاش خود ادامه دادند و انتخابات میان دوره‌ای و تکمیل تعداد نمایندگان مجلس را با هدف بسیج همه نیرو و امکانات برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری نیمه کاره رها کردند!

میلیون‌ها رای باطل شده، در جریان انتخابات مجلس پنجم، خشونت و سرکوبی، که در جریان انتخابات مرحله دوم، در تهران و اصفهان، توسط سپاه و بسیج سپاه پاسداران به نمایش درآمد (بعنوان مشتی، نمونه از خرواری که در صورت برقراری "دیکتاتوری مصلح" در انتظار مردم خواهد بود)، رفتاری که بسیج و سپاه و اوباش سازمان یافته زیر نام "انصار حزب الله" یا جوانان در مرحله دوم انتخابات کردند، شکاف در حاکمیت، کشف دوباره قدرت رای و نظر (بویژه در میان جوانان و زنان) انتخابات ریاست جمهوری را به صحنه رویارویی مردم با حکومت تبدیل ساخت. شناخت بسیار مهم مردم از عملکرد طرفداران ریاست جمهوری "ناطق نوری" و بویژه نقش شورای نگهبان، ائمه جمعه‌ها، روحانیون مرتجع در رد صلاحیت‌ها و ابطال انتخابات در شهرهای مختلف، در جریان انتخابات مجلس پنجم، همگی در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر، به انتخابات ریاست جمهوری جنبه کارزاری ملی برای جلوگیری از قبضه قدرت بدست طرفداران "دیکتاتور مصلح" بخشید.

بسیج همه جانبه "موتلفه اسلامی" و "روحانیت مبارز" برای جلوگیری از بازگشت به صحنه "میرحسین موسوی"، نخست وزیر دوران جنگ و تبلیغ یکسویه و بی وقته مطبوعات حکومتی و تلویزیون دولتی به سود ناطق نوری از یکسو، و درعین حال تبلیغ بی وقته ضرورت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری از سوی دیگر، این انتخابات را به انتخاباتی در حد تعیین سرنوشت ملی کشور تبدیل ساخت.

طرفداران استراتژی "دیکتاتوری مصلح" و استفاده از "ناطق نوری" بعنوان هموار کننده این راه، بر این تصور بودند که با کاندیداتوری یکی از چهره‌های همیشه بازنده در انتخابات گذشته (مانند رضا زواره‌ای، عباس شیبانی و امثال آنها)، پیروزی ناطق نوری را با رای چند ده میلیونی تضمین خواهند کرد و آنچه که در انتخابات مجلس نتوانسته بودند بدست آورند، از این طریق بدست خواهند آورد: رئیس جمهوری همانقدر خشن و کم تعقل، که مطیع سران "موتلفه اسلامی" و "روحانیت مبارز"، برای برقراری دیکتاتوری مصلح!

آنها، چنان نیروی تبلیغاتی را در جامعه بکار گرفتند، که در تاریخ جمهوری اسلامی بی سابقه بود. به همین دلیل وقتی "محمد خاتمی" بعنوان کاندیدای مقابل مطرح شد، او را در حد همان "عباس شیبانی" و یا "رضا زواره‌ای" (معاون قوه قضائیه و رئیس ثبت احوال و اسناد، عضو شورای نگهبان قانون اساسی و عضو رهبری موتلفه اسلامی) ارزیابی کردند.

جلب حمایت انگلستان

سفر محمد جواد لاریجانی- وزیر خارجه در دولت ناطق نوری در صورت پیروزی- به انگلستان و مذاکراتش با "تیک براون" انگلیسی، آنچنان که از متن این مذاکرات آشکار است، نه در تخریب "محمد خاتمی" و جناح چپ مذهبی (ادعایی که از سوی برخی وابستگان به طیف چپ مذهبی و یا کارگزاران مطرح می شود)، بلکه در تشریح "دیکتاتوری مصلح"، برنامه‌های دولت ناطق نوری و ضرورت حمایت از آن متمرکز بود. این مذاکرات و در واقع پیام ائتلاف جدید "روحانیت مبارز- موتلفه اسلامی" برای انگلستان و جلب حمایت جهانی انگلستان از دولت ناطق نوری، دو محور اساسی داشت که در متن مذاکرات نیز دقیقاً تشریح شده است:

- ۱- ادامه خصوصی سازی، بعنوان برنامه اقتصادی دولت ناطق نوری؛
- ۲- همسویی با سیاست‌های آمریکا و انگلستان در منطقه، بعنوان سیاست خارجی دولت ناطق نوری.

در مورد نخست، لاریجانی، انتقادهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی (در واقع امپریالیسم جهانی) را از تعلل‌های دولت هاشمی رفسنجانی در اجرای فرامین این دو ابزار مالی امپریالیسم جهانی پذیرفته و

شناخته شده بازار-ارتجاع مذهبی رای ندادند. بزرگترین بازندگان این مرحله از انتخابات، سران موتلفه اسلامی در تهران، اصفهان، تبریز و مشهد بودند. مردم در حقیقت، در برابر "دیکتاتوری مصلح"، تبدیل شدن ایران به تجارتخانه، ادامه و تشدید بیکاری جوانان، بسته شدن کارخانه‌ها، بسته شدن مطبوعات، سرکوب مذهبی، گشودن درهای مملکت به روی انگلستان و آمریکا و... به مخالفت برخاسته و به نمایندگان این اندیشه و استراتژی رای ندادند.

تردید نیست، که توده دهها میلیونی رای دهندگان ایرانی، همگی در این مرحله، دارای شناختی یکسان از استراتژی روحانیت مبارز تهران و موتلفه اسلامی نبودند و هر کس به زعم و برداشت نه چندان روشن خویش از این استراتژی به پای صندوق‌ها رفت و به همین دلیل نیز نتیجه آراء، در همان مرحله اول انتخابات مجلس پنجم، چنان قاطع نبود، که شکستی قاطع را برای بازار-ارتجاع به همراه آورد. رد صلاحیت چهره‌های مورد اعتماد مردم در اصفهان (دکتر صلواتی)، تبریز (مهندس جهراگانی) و اعلام ابطال انتخابات در اصفهان و تپل در شمارش آراء در شهرهای نظیر ملایر، همدان، تبریز، مشهد و...، که همگی بدست شورای نگهبان قانون اساسی انجام شد، به مرحله دوم انتخابات چهره‌ای جدید و مقاوم تر بخشید. حضور و دخالت بسیج سپاه پاسداران و فرماندهان سپاه پاسداران در انتخابات مرحله دوم، یورش اوباش و دسته‌های تحت فرمان "روحانیت مبارز- موتلفه" به مردم، تشدید تبلیغات حکومتی در تائید عمل شورای نگهبان در رد صلاحیت‌ها و ابطال انتخابات، مخالفت با انتخاب زنهایی که مستقل خود را کاندیدا کرده بودند و تلاش برای خانه نشین ساختن مردم در این مرحله از انتخابات و تحمیل کاندیداهای مورد نظر طرفداران "دیکتاتوری مصلح"، که با ایجاد رعب و وحشت در محلات تهران و اصفهان پیگیری شد، انتخابات مرحله دوم مجلس پنجم را هرچه بیشتر به صحنه‌ای برای کارزار جنبش مردم با حکومت تبدیل ساخت. علیرغم همه رعب و وحشتی که در انتخابات مرحله دوم، در تهران و شهرهایی که در آن انتخابات تجدید شده بود، راه انداختند، نتوانستند آنچه را در نظر داشتند، با رای مردم بدست آورند! در تهران بزرگترین شکست نصیب رهبران و سران جمعیت موتلفه اسلامی شد و بسیاری از روحانیون شناخته شده حکومتی، که با تمام وزن خویش برای تحقق استراتژی "دیکتاتوری مصلح" وارد میدان شده بودند، شکست خوردند! روحانیت مبارز، در این مرحله، با توجه به نفعی که مردم نسبت به کاندیداهای شناخته شده "موتلفه اسلامی" در مرحله اول انتخابات از خود نشان داده بودند، در ظاهر، لیستی مستقل از کاندیداهای خود منتشر ساخت و حسابش را از "موتلفه اسلامی" جدا کرد. این عمل، در این مرحله، پیش از آنکه ناشی از جداسازی حساب "روحانیت مبارز" از سران بازار، غارتگران تجاری و حزب آنها "موتلفه اسلامی" باشد، ترفندی بود، برای فریب بسیج و سپاه پاسداران، که برای بیرون کشیدن لیست کاندیداهای روحانیت مبارز به صحنه کشانده شده بودند. روحانیت مبارز، در این مرحله، تنها به این درک رسید، که بدنه بسیج و سپاه به سود "بازار" و "موتلفه" به میدان نمی آید و عوارض منفی و پیامدهای "رسوایی پیوند روحانیت مبارز با بازار" در میان سپاه و بسیج بیش از نتایج این همگامی است!

بدین ترتیب، تعدادی از سران و کاندیداهای روحانیت مبارز، با دخالت بسیج و سپاه پاسداران از صندوق‌های انتخاباتی بیرون کشیده شدند و برای قبضه مجلس پنجم و نشستن درهيات رئيسه آن و تشکیل فراکسیون اکثریت، به مجلس برده شدند. همین افراد، بعد از انتخابات ریاست جمهوری، بزرگترین مزاحمین پارلمانی دولت کنونی هستند!

بزرگترین پیروزی جنبش مردم، در این مرحله، تنها جلوگیری از برپایی مجلسی یکدست و برقراری "دیکتاتوری مصلح"، با رای نا آگاهانه مردم نبود؛ پیروزی بزرگتر، هوشیاری و رشد دم افزون آگاهی مردم از این توطئه، طرد چهره‌های مدافع این استراتژی و تشدید شکاف در ائتلافی بود، که در سالهای پایانی حیات آیت الله خمینی و پس از درگذشت او، مملکت را رهبری می کرد. توده مردم، با چهره واقعی حکومت، گردانندگان واقعی مملکت، مهره‌های اصلی و اداره کننده امور سیاسی-اقتصادی جمهوری اسلامی آشنا شدند. آنچه را مطبوعات، به ناگزیر و در جریان تقابل جناح‌های حکومتی نوشتند، چشم و گوش‌ها را چنان باز کرد، که ما تصور نمی کنیم، دیگر بتوان این چشم و گوش‌ها را بست و کور کرد!

مجلس پنجم، تکمیل نشد و تکلیف انتخابات در چند شهر (از جمله تهران) به انتخابات میان دوره‌ای محول شد. در نخستین انتخابات میان دوره‌ای، حاصل و نتیجه نه تنها مطلوب طرفداران استراتژی "دیکتاتوری مصلح" نبود، بلکه نتایج از مرحله اول و دوم انتخابات نیز بدتر بود. اکثریت ۸ نماینده‌ای که به مجلس راه یافتند، یا وابسته به جناح کارگزاران سازندگی بودند، یا مستقل بودند و یا وابسته به طیف چپ مذهبی. حاصل انتخابات میان دوره‌ای مجلس پنجم، آشکار ساخت، که اگر مردم به حال خود گذاشته شوند، حاصل انتخابات

یا آن تاکتیک خود اطمینان حاصل کنند، شعارها و تاکتیک‌های بعدی را مطرح ساختند و بدین ترتیب، مشتشان هرچه بیشتر برای مردم باز شد!

انتخاب اصلح

در آخرین هفته‌های انتخابات ریاست جمهوری و نگران از مقابله مردم با طرفداران "دیکتاتوری مصلح"، که حالا نام "ولایت مطلقه" بر آن گذاشته بودند، شعار و سیاست پیوسته به اندیشه و استراتژی "دیکتاتوری مصلح"، زیر شعار انتخاب "اصلح" به اجرا گذاشته شد. شناخته شده ترین روحانیون و بلند پایگان حکومتی و در راس همه آنها، سران حزب مؤتلفه اسلامی، به حمایت از انتخاب "اصلح" وارد میدان شدند. در سپاه پاسداران و بسیج بخشنامه صادر کردند و مخالفان این شعار را مخالفان با ولایت فقیه اعلام داشتند. جامعه روحانیت مبارز، انجمن جامعه، نشریات وابسته به طیف ارتجاع-بازار، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و دهها نهاد و تشکیلات "مذهبی-سیاسی-بازاری" که سر همه آنها به بنیادهای و نهادهای پرقدرت مالی در جمهوری اسلامی وصل است، از این شعار حمایت کردند. همه این طیف‌ها، ناطق نوری را بعنوان فرد اصلح برای ریاست جمهوری اعلام داشتند و فشار تبلیغاتی و قطعاً پشت پرده برای ورود علی خامنه‌ای به صحنه و دفاع علنی از ناطق نوری، بعنوان فرد اصلح تشدید شد.

همه شواهد و قرائن نشان می‌دهد، که آنها با یقین مطلق از نتیجه انتخابات ریاست جمهوری و باخت قطعی کاندیدای استراتژی "دیکتاتوری مصلح"، قصد داشتند، ابتدا رهبر جمهوری اسلامی، ناطق نوری را بعنوان فرد اصلح اعلام کند، تا آنها بلافاصله بزرگترین یورش تبلیغاتی و سیاسی را برای لغو انتخابات و یا برگزاری آن، به شکل رفراندوم نسبت به نظر رهبری و ولی فقیه سازمان داده و ناطق نوری را به ریاست جمهوری برسانند.

یک سلسله اختلاف نظرها و تضادها، میان سران حکومتی، در این مرحله مانع اعلام نظر آشکار رهبر جمهوری اسلامی شد:

۱- بخشی از روحانیون حوزه‌ها و جناح‌های حکومتی بشدت با این موضع گیری مخالف بودند و بی وقته در مخالفت با آخرین موضع گیری آشکار رهبری به سود ناطق نوری فعالیت کردند. این فعالیت‌ها به گونه‌ای بود، که بیم آشکار شدن تمام مسائل پشت پرده مجلس خبرگان رهبری در جامعه، از سوی برخی از این مخالفین مطرح شده و این امر می‌رفت تا بسیاری از رشته‌های پشت پرده را پنبه کند. افشای نقش آیت الله یزدی، رئیس قوه قضائیه و آیت الله استادی (عضو روحانیت مبارز)، در تحمیل اعلامیه "حمایت جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از به سود ناطق نوری"، توسط آیت الله مسعودی (عضو مدرسین حوزه علمیه قم) و تأیید ضمنی آن توسط آیت الله امینی (نایب رئیس مجلس خبرگان رهبری) از این امر، همگی نشانه‌های خطر افشاگرهای بزرگ را همراه داشت. از جمله کسانی که می‌توانست دهان بگشاید، هاشمی رفسنجانی بود، که دست یابی ناطق نوری و مؤتلفه اسلامی را به قدرت مطلقه، آغازی برای پایان بد فرجام نقش خود در جمهوری اسلامی می‌دانست!

۲- آخرین گزارش‌ها و نظرسنجی‌ها، که گفته می‌شود، به توصیه هاشمی رفسنجانی و توسط وزارت اطلاعات و امنیت تهیه شده و توسط خود او در اختیار علی خامنه‌ای گذاشته شد، نشان دهنده باخت بزرگ ناطق نوری و عزم عمومی-بویژه نیروی جوان کشور- برای مقابله با هر نوع تقلب و ابطال انتخابات و تحمیل ناطق نوری بود. آخرین سخنرانی علی خامنه‌ای و اعلام بی طرفی‌اش (در حالیکه حمایت او از تمام تبلیغات تلویزیونی به سود ناطق نوری و عدم تکذیب اظهاراتی که از قول او توسط روحانیون بلند پایه حکومتی و به سود ناطق نوری انتشار می‌یافت، نشان دهنده همراهی او با طیف طرفدار "دیکتاتوری مصلح" بود)، بر پایه این واقعیت قرار داشت.

۳- لغو انتخابات و یا برگزاری رفراندوم برای "نامزد اصلح"، نه تنها خطر شورش داخلی را در پی داشت، بلکه زمینه دخالت مستقیم، سازمان ملل متحد و حتی دخالت نظامی را، زیر پوشش دفاع از حق انتخاب مردم، در امور داخلی ایران نیز رسماً فراهم می‌ساخت.

۴- پیوند خوردن سرنوشته رهبری - علی خامنه‌ای - با سرنوشته "ناطق نوری" و مقابله آشکار مردم با هر دو!

طرفداران "دیکتاتوری مصلح"، نه علی خامنه‌ای را بخاطر این تزلزل بخشیده‌اند و نه در آینده خواهند بخشید، چرا که به زعم آنها، همین عدم قاطعیت بحران کنونی را برای جناح راست بوجود آورده، ضربه به روحانیت زده و مشکل بزرگی را بنام "انتخابات" و "خاتمی" روی دست آنها گذاشته است. به همین دلیل است، که در طول دوران پس از انتخابات ریاست جمهوری، پس از هر توطئه‌ای، که توسط طیف طرفدار "دیکتاتوری مصلح" در کشور و علیه دولت و جنبش به اجرا گذاشته می‌شود، علی خامنه‌ای، پس از یک هفته، یا ده روز، در

تعهد دولت ناطق نوری را در اجرای دقیق این فرامین و جبران تعلل‌های گذشته را اعلام داشت.

در مورد سیاست خارجی نیز، همسویی با آمریکا و انگلستان در منطقه را با وعده همکاری همه جانبه با این دو قدرت امپریالیستی برای مقابله با دولت عراق، بعنوان نخستین گام عملی برای همکاری‌های بعدی اعلام داشت.

لاریجانی هم در این مذاکرات و هم طی دو سرمقاله‌ای، که پیش از این سفر، در روزنامه رسالت نوشت، دیدگاه‌های خود را درباره حکومت طالبان در افغانستان اعلام داشت. این دیدگاه‌ها، چیزی نبود جز ستایش از اعمال قدرت و خشونت طالبان علیه مخالفانش در افغانستان. این ستایش، خطابی بود به انگلستان و جلب حمایت آن از تر "دیکتاتوری مصلح". او صریحاً نوشت که طالبان از قدرت نظامی برای گسترش قدرت اسلام خوب استفاده می‌کنند و باید آنها را به رسمیت شناخته و با آنها وارد مذاکره شد. (نکات برجسته این دو سرمقاله محمد جواد لاریجانی، همان زمان در راه توده منتشر شده است)

بدین ترتیب، وزیر خارجه دولت ناطق نوری، علاوه بر دو پیام بالا، دیدگاه‌هایی را نیز بصورت غیر رسمی و پیش از این سفر مطرح کرده بود، که با توجه به حمایت انگلستان از طالبان افغانستان، باید هدیه‌ای اختصاصی برای انگلستان تلقی می‌شد!

بیم از شکست بعدی!

علائم و نشانه‌های مختلف، در هفته‌های پیش از انتخابات ریاست جمهوری نشان داد، که حاصل این انتخابات، اگر بصورتی معمولی برگزار شود، آن نخواهد بود، که انتظارش را دارند و بدین ترتیب حاصل بدتر از انتخابات مجلس پنجم خواهد شد. بدین ترتیب، توطئه‌ها تشدید شد. صدور بخشنامه برای بسیج و سپاه پاسداران مبنی بر ضرورت پیروزی ناطق نوری، بعنوان کاندیدای اصلح، سفرها و مذاکرات سران مؤتلفه اسلامی با روحانیت مبارز و جامعه روحانیت مبارز، دخالت مستقیم انجمن جامعه در حمایت از ناطق نوری، جلوگیری از حضور انتخاباتی "محمد خاتمی" در شهرها و سخنرانی برای مردم و یک سلسله از این نوع توطئه‌ها، بعنوان تدابیر ضروری در دستور کار قرار گرفت، اما هر اندازه که بازندگان انتخابات مجلس پنجم بیشتر به سود ناطق نوری تبلیغ کردند، اعتبار محمد خاتمی، بعنوان کاندیدائی که متفاوت از روحانیون حکومتی و مورد غضب این روحانیون است، نزد مردم افزون تر شد! استقبال توده مردم، از محمد خاتمی، هنگام سفر به شهرهای مختلف (که با یک اتوبوس انجام می‌شد)، مسائلی که او در پیام تلویزیونی‌اش، بعنوان برنامه دولت خوشی اعلام داشت و بویژه اعلام تعهدش نسبت به آزادی‌ها، توسعه توأم با عدالت اجتماعی و اعلام پایبندی‌اش به آرمان‌های اساسی و اولیه انقلاب ۵۷، که با استقبال مردم روبرو شد، همگی نشانه‌های بازار نتیجه غافلگیر کننده انتخابات بود. از نظر مردم، این برنامه، در مقابل عملکرد، نقشه‌ها و اهداف جناح مقابل قرار داشت. جناحی که نه تنها در تمام ۱۸ سال گذشته، بلکه در همان انتخابات مجلس پنجم نیز نشان داده بود، با جنبش نوین دفاع از آرمان‌های اساسی انقلاب بهمن چه می‌خواهد بکند.

ولایت مطلقه و ذوب در ولایت!

طرفداران "دیکتاتور مصلح"، خصوصی سازی، تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه و زدوبند غیر علنی با انگلستان و آمریکا، که احتمال شکست در انتخابات ریاست جمهوری را روز به روز بیشتر می‌دیدند، در این مرحله، شعار "ولایت مطلقه فقیه" را سر دادند. آنها با اطمینان از موقعیت مذهبی متزلزل رهبر کنونی جمهوری اسلامی و با اطلاع از پیوندی که او از دوران حیات آیت الله خمینی و بویژه از مجلس خبرگان پس از درگذشت آیت الله خمینی با این طیف دارد و رهبری خود را مدیون آنها می‌داند، شعار مذکور را به نخستین تاکتیک خود، در این مرحله تبدیل ساختند. انواع استدلال‌های مذهبی و سیاسی در این زمینه در نشریات و رادیو و تلویزیون حکومتی مطرح شد و تمام دستگاه تبلیغاتی حکومت، که تحت سیطره طرفداران "دیکتاتوری مصلح" بوده و هست برای تبلیغ این شعار به خدمت گرفته شد. آنها با اشاره به بحث‌های مجلس خبرگان رهبری، پس از درگذشت آیت الله خمینی (که در یک توافق نانوشته و بسیار جدی، هنوز هیچیک از شرکت کنندگان در این جلسه جسارت افشای این مذاکرات را ندارد)، جناح مقابل را، یعنی طیف چپ مذهبی را، بدون ذکر نام، به قبول نداشتن "ولایت مطلقه فقیه" معرفی کردند.*

فرصت‌ها، تا برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، آنقدر کم بود، که طرفداران "دیکتاتوری مصلح" شتابزده و پیش از آنکه به جا افتادن این شعار و

کارشکنی های پس از انتخابات

تمام توطئه ها و کارشکنی هایی که پس از اعلام نتایج انتخابات و علیه برنامه دولت محمد خاتمی، صورت می گیرد، در جهت رسیدن به همان هدفی است که از ابتدا و در تدارک انتخابات مجلس پنجم دنبال شده است:

"دیکتاتوری مصلح!"

این دیکتاتوری مصلح، بدون تردید، همانگونه که دیکتاتوری ناپلیون، دیکتاتوری فرا طبقه ای نبود، این دیکتاتوری نیز فرا طبقه ای نیست و نخواهد بود. بنابراین باید دید، این دیکتاتوری مصلحت چه طبقات و اقشاری را دنبال می کند؟ چرا تامین این منافع طبقاتی جز با دیکتاتوری، در ایران ممکن نیست؟ آیا این دیکتاتوری، یعنی حکومت مطلقه "علی خامنه ای"؟ و یا حکومت طبقه و اقشاری که اکنون و در این مرحله پشت علی خامنه ای جمع شده و او را بلندگوی خویش ساخته اند؟ و سرانجام اینکه، آیا شکل این دیکتاتوری برای همیشه "ولایتی" و "فقهی" باقی خواهد ماند و یا اشکال دیگری هم می تواند به خود بگیرد؟

پاسخ به این سئوالات است که می تواند،

اول- ما را از افتادن بدنبال شعارهای تاکتیکی طرفداران "دیکتاتوری مصلح" باز دارد و به جنبش و شعارهای آن نزدیک کند و فعالیت ما را در جهت آگاهی جنبش و تشدید مبارزه طبقاتی مردم متمرکز سازد.

دوم- با شناخت واقعیات امروز جامعه ایران، ضعیف ترین حلقه را در حاکمیت یافته و علیه آن وسیع ترین نیروی ممکن را-حتما و قطعا در لایه هایی از همین حکومت و پیرامونیان آن را- بسیج ساخت.

سوم- و سرانجام، نه تنها ابزار و اشکال ممکن مبارزه مردمی و توده ای را، چون از شکل آن خوشام نیاید رد نکرده و آنرا تحریم نکنیم، بلکه با تمام قوا و امکانات ممکن و در کنار مردم، آنها را تشویق به استفاده از این ابزار و اشکال کنیم.

آنچه را توده مردم، با درک و تجربه خود می آموزند، هزاران بار با ارزش تر، مفیدتر و کارآمدتر از هزاران برگ نوشته و آموزش روشنفکرانه و پدرسالارانه است. اگر حکومت و طرفداران "دیکتاتوری مطلقه"، تا وقتی جمهوریت و قانون اساسی و انتخابات، ضمیمه نظام کنونی است، نمی توانند، از "انتخابات" بگریزند، و دهها میلیون زن و مرد و جوان ایرانی نیز به اهمیت رای خود پی برده اند، برای همه سازمان های و احزاب ملی، مترقی، مردمی، مذهبی، غیر مذهبی و همه و همه، استفاده از این تضاد به سود جنبش و مردم یک وظیفه انقلابی، تاریخی و ملی است. آن سیاست "چپ نمایانه" که صحنه و این ابزار قانونی را رها کرده و شعارهای تخیلی خویش را سر می دهد، عملا به طرفداران "دیکتاتورمصلح" خدمت می کند! چکیده تمام سیاست، تلاش و پیکار خونین حزب توده ایران، علیرغم برخی اشتباهات ناگزیرش در شرایط بسیار دشوار فعالیت علنی در جمهوری اسلامی، در جان همین نکته نهفته است: بودن با مردم، آگاه ساختن مردم و پیش بردن جنبش با کمک مردم!

آن آگاهی که امروز مردم ایران از حکومت کنونی، طیف راست، جناح بندی های درون حکومت، ارتجاع مذهبی، غارتگری بازاری ها و روحانیون بازاری یافته اند، نه تنها با سالهای اولیه انقلاب اساسا قابل مقایسه نیست، بلکه با همین آگاهی در آستانه انتخابات مجلس پنجم و سپس انتخابات ریاست جمهوری هم قابل مقایسه نیست و تردید نیست که با هر حادثه و رویدادی این آگاهی عمیق تر و عمیق تر نیز خواهد شد. جنبش را باید گام به گام، با افزایش این آگاهی خلقی و توده ای پیش برد! از جمله ترفندهای طرفداران دیکتاتوری مصلح "در جمهوری اسلامی، اکنون و در سبزه با هر برنامه و حرکت دولت خاتمی آنست که به مردم نشان داده شود: رای شما بی حاصل است و قدرت در دست ما باقی است! بنظر ما، اگر این قدرت اینگونه بی رقیب در اختیار این طیف بود، نیازمند اینهمه توطئه و کارشکنی و رویارویی با مردم نبود و کابوس انتخابات "شوراها"، انتخابات شهرداری ها، انتخابات میان دوره ای و انتخابات مجلس خبرگان اینگونه خواش را پریشان نکرده بود! و آن ابویسپونی که همین تز و شعار را در جملات و اشکال دیگری سر می دهد و شرکت مردم در انتخابات و رای دادن و فرهنگ انتخابات را در جامعه امروز ایران بی اعتبار و بی ارزش معرفی می کند، عملا کارگزار طرفداران "دیکتاتوری مصلح" است!

صحنه ظاهر شده و از آن دفاع آشکار و یا دو پهلو می کند، تا گذشته را جبران کند. توصیه برای باقی ماندن مجلس در اختیار ناطق نوری و شکست خوردگان انتخابات ریاست جمهوری، تأیید یورش به شهرداران، تأیید تظاهرات توطئه گرانه قم، علیه آیت الله منتظری، مواضع او در برابر مصاحبه محمد خاتمی با شبکه تلویزیونی "سی ان ان" نمونه های آشکار این عملکرد اوست. البته در همین این عملکردها نیز، به همان دلازلی که مانع حمایت آشکار او از ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری شد، او جانب احتیاط را از دست نمی دهد و تمامی سرنوشت خویش را با سرنوشت طرد شدگان مردم پیوند نمی زند! گرچه مردم روز به روز او را، بیشتر بعنوان مخالف برنامه های محمد خاتمی و یار و همراه ارتجاع مذهبی و بازار می شناسند.

فتوای تقلب

کوشش برای لغو انتخابات و برگزاری رفراندوم به سود نامزد اصلح "ناطق نوری"، در آخرین روزهای مانده به برگزاری انتخابات، به جانی نرسید و به همین دلیل تقلب در شمارش آراء و بیرون کشیدن ناطق نوری از صندوق آراء، به هر شکل و هر ترتیب، در دستور کار قرار گرفت. چنده چهره مشخص، این طرح را نه تنها توصیه کردند، بلکه برای تحقق آن رسما وارد میدان شدند: آیت الله مهدوی کنی، حجت الاسلام واعظ طبسی، آیت الله یزدی، دو حجت الاسلام عضو جامعه روحانیت مبارز تهران: موحدی ساوجی و موحدی کرمانی.

آیت الله یزدی، برای این مأموریت به قم رفت و آیت الله مهدوی کنی به مشهد. فتوای تقلب در انتخابات و شمارش آراء در مشهد و از زبان آیت الله کنی، بلافاصله در تهران انعکاس یافت و هاشمی رفسنجانی، در نماز جمعه ای که در آستانه انتخابات خواند، نه تنها به آن اشاره کرد، بلکه مخالفت خود را با آن نیز اعلام داشت. (اعتراف به این فتوا را از زبان آیت الله کنی، در همین شماره راه توده می خوانید!)

تقلب ناتمام!

علیرغم همه مقاومت ها، افشاگری ها و هشدارهای درون حکومتی مبنی بر خطر قیام مردم و توصیه به تن دادن به نتیجه انتخابات، گزارش هایی وجود دارد مبنی بر تقلب بزرگ در شمارش آراء انتخابات تهران، کرمانشاه، لرستان و چند شهر دیگر، که در راس همه آنها تقلب اعلام نشده در شمارش آراء تهران و لرستان قرار دارد.

محمد خاتمی، در جریان مصاحبه با "سی ان ان" و در پاسخ به سئوالی که پیرامون میزان آراء انتخاباتی وی مطرح شد، به اشاره گفت (ظاهرا بیشتر از این درصد بوده است، که شما می گویند!)

با آنکه این نخستین بار بود، که رسما اشاره به تقلب در انتخابات شد، اما تقریبا همه دست اندرکاران مملکتی، نمایندگان مجلس، وابستگان به دو جناح و در بسیاری از محافل سیاسی و حتی مطبوعاتی ایران، شرح ماجرای تقلب بزرگ در شمارش آراء دو استان کرمانشاه و لرستان، در کنار جزئیاتی از تقلب در شمارش آراء تهران نقل می شود.***

بدین ترتیب، استراتژی "دیکتاتوری مصلح" که بعدها زیر شعار "ولایت مطلقه فقیه"، "ذوب در ولایت"، "ولایت پذیری"، "کاندیدای اصلح" و... پیگیری شده و با شکست در انتخابات روبرو شد، پس از اعلام نتایج انتخابات، زیر پوشش و شعار "حکومت ولایتی" و به تعبیر محسن رفیق دوست در نطقی که از او در همین شماره راه توده می خوانید، زیر شعار آشکار "دفاع از ولی فقیه" ادامه یافته و اکنون با صراحت و از زبان سردمداران واقعی استراتژی "دیکتاتوری مصلح"، با طرح این تر که در حکومت اسلامی "انتخابات" معنی ندارد، دنبال می شود. واعظ طبسی، حاکم مطلق الغنان خراسان و سرپرست بنیاد مالی عظیم "آستان قدس رضوی" روحانی جنایتکاری بنام "ملا حسنی" که حکومت خود مختار در سنجند برپا ساخته و برخی دیگر از روحانیون حکومتی زیر این پوشش و در جهت همان استراتژی عمل می کنند.

سران "موتلفه اسلامی" با طرحی، که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری "عسکراولادی" تقدیم شورای مصلحت نظام کرد، عملا این استراتژی را زیر عنوان لغو جمهوریت و برقراری "حکومت عدل اسلامی" و "ولایت نشین اسلامی ایران" مطرح ساخته اند.

و نیروها و احزاب و سازمان‌های مترقی و ملی، شعار و تاکتیک اختراع کنند، باید جنبش را علیه پایگاه طبقاتی حکومت بسیج کرد!

تمام هنر سیاسی-انقلابی احزاب چپ، مترقی، ملی-مذهبی و ملی ایران، امروز در همین پرده دری و نشان دادن جهت اصلی مبارزه به مردم ایران و جنبش کنونی خلاصه شده است و نباید از آن غفلت کرد. ما وقتی از این بخش غالب در جمهوری اسلامی سخن می‌گوئیم، باید بدقت بدانیم آنها کیستند، کدام اهرم‌های سیاسی را در اختیار دارند و متکی به کدام اهرم‌های اقتصادی، نه تنها برای مردم، نه تنها برای سران حکومت، نه تنها برای جناح‌های حکومتی متحد خویش، بلکه برای حوزه‌های علمیه و مراجع شناخته شده مذهبی نیز خط و نشان می‌کشند. حکمی که محسن رفیق‌دوست در ضرورت اعدام آیت الله منتظری (روحانی آزاده و مردمی) صادر کرده است، تنها یک نمونه آشکار، از طبقاتی بودن همه ماجرائی است که در جمهوری اسلامی در جریان است و نه اعتقاد و ایمانی مذهبی!! (مراجعه کنید به مرور نشریات طیف راست در جمهوری اسلامی، در همین شماره راه توده)

در همین شماره "راه توده" و به نقل از تایمز لندن می‌خوانید، که سرمایه داری تجاری ایران، متکی به ۲۰ میلیارد دلار ثروت و قدرت مالی که در اختیار دارد، در جمهوری اسلامی عمل می‌کند و بر سر راه هر تحوّل مانع ایجاد می‌کند. در همین شماره راه توده اشاره به سه کانون بزرگ اقتصادی-سیاسی شده است، که در حد سه "مونوپل اقتصادی"، سه "مجموعه انحصاری" در جمهوری اسلامی عمل می‌کنند، درحالی‌که دهها نهاد اقتصادی و سیاسی و نظامی در پیوند با این سه واحد قرار دارند. همین قدرت اقتصادی-مالی است که به امثال محسن رفیق‌دوست اجازه می‌دهد، از فرماندهان سپاه بخواهد تا به حمایت از "ولی فقیه" وارد میدان شوند!! (مراجعه کنید به گزارش مربوط به مرور مطبوعات طیف راست)

اینکه ولی فقیه، درجه موقعیت متزلزلی قرار دارد، که به حمایت نظامی-سیاسی رفیق‌دوست نیازمند است، یک سر ماجراست، اما سر دیگر این ماجرا توان این قدرت مالی-اقتصادی برای سلب حمایت خود، در لحظه موعود و دلخواه از این ولی فقیه و حمایت از یک ولی فقیه دیگر و یا شکل دیگری از حکومت است! آنها که طرح انحلال جمهوری اسلامی و برقراری "حکومت عدل اسلامی" را در سر دارند، به آسانی طرح "حذف ولایت فقیه" و جانشین ساختن آن را با طرحی دیگر و نامی دیگر، که منافع آنان را بهتر حفظ کند، می‌توانند ارائه بدهند! آن ساختاری که باید مردم را برای یورش بدان بسیج کرد، ساختار اقتصادی حکومت و درم کوبیدن پایگاه ۲۰ میلیارد دلاری طبقه و انتشار غالب در حکومت است، که قوه قضائیه را در حد ابزاری حکومتی در دست خویش نگهداشته، ولی فقیه را مطیع و دنباله رو خود ساخته، مجلس را در اکثریت خود در اختیار دارد و علیرغم ۲۱ میلیون رای اعلام شده (که رقم واقعی آن، با احتساب تقلب‌ها، ۲۵ تا ۲۷ میلیون برآورد شده است) و دست ردی که اکثریت قاطع مردم بر سینه‌اش گذاشته‌اند، همچنان به حکومت و توطئه علیه مردم و غارت مملکت ادامه می‌دهد. بازندگان و طرد شدگان انتخابات اخیر ریاست جمهوری از این ثروت و از این پایگاه طبقاتی و حکومتی خویش دفاع می‌کنند و به همین دلیل هرگز نباید دچار این خام خیالی و ساده انگاری شد، که آنها آنچه را با انواع جنایات، توطئه‌ها، خیانت‌های ملی، زدنندهای بین المللی بدست آورده‌اند، به این سادگی و بدبختی باخت در انتخابات ریاست جمهوری تسلیم برندگان خواهند کرد و حکومت را به مردم واگذار خواهند کرد. تاریخ، چنین ساده لوحی را از سرمایه داری سراغ ندارد! برعکس خشونت، یورش، کشتار، قلع و قمع و دیکتاتوری را سراغ دارد. اینکه طبقه غالب در جمهوری اسلامی، امروز نمی‌تواند مانند همه نظام‌های مشابه با مردم ایران رفتار کند، اولاً بدلیل عظمت و وسعت جنبش اخیر مردم و بیم از ورود به مراحل بالاتر جنبش و از دست دادن همه چیز است!

دوم اینکه نمی‌تواند خود را از شر شعارهای انقلاب بهمن ۵۷ خلاص کند و ناچار است با همان شعارهای انقلابی، سیاستی ضد انقلابی را پیش ببرد. در نتیجه، این شعارها، در تضاد با محتوای خود، همچنان به نیروی اجتماعی تبدیل شده و نیروی مردمی را علیه سیاست‌های این طیف بسیج می‌کند. از طرف دیگر، این شعارها از تیز پائی و سبک بالی، سرمایه داری و ارتجاع حاکم، برای یورش به جنبش می‌کاهد. این دشواری حکومت "دیکتاتوری مصلح" و این تضاد "شعار و محتوای" «سرمایه داری تجاری-بازاری»، «ارتجاع مذهبی»، «سرمایه داری نوکیسه بوروکراتیک» و مانیای وابسته به آن‌ها را نباید با افشای عملکردها آنها، تشدید کرد.

بدین ترتیب، هر انتخاباتی، در هر سطحی و برای هر هدفی، امروز به کارزاری قانونی علیه سران توطئه گر جمهوری اسلامی تبدیل خواهد شد و باید نه تنها در آن شرکت کرد، بلکه وسیعاً مردم را تبلیغ و تشویق به حضور در آن کرد. حتی اگر برای انتخاب یک نماینده جا افتاده برای مجلس کنونی باشد! انتخابات شوراها، انتخابات میانوره‌ای و انتخابات مجلس خبرگان رهبری، که جای ویژه خود را دارد!

جنبش مردم قانونی است و مقابله حکومت با این جنبش غیر قانونی! اینکه این مقابله غیر قانونی، کدام اشکال را در دستور جنبش قانونی مردم قرار خواهد داد، پیش از همه، بستگی به آن نتیجه نهایی دارد، که مردم بدان می‌رسند. شکل و اشکالی، که حکومت برای مقابله با جنبش مردم بدان متوسل می‌شود، خود به خود اشکال نوین مبارزه را به مردم تحمیل می‌کند. هریک از این اشکال، شکاف‌ها، انشاقات و تغییر صف‌های خود را در ارکان نظامی-سیاسی حکومت بوجود می‌آورد و به جنبش کمیت و کیفیت نویسی می‌بخشد! این تجربه تاریخ و حکم تاریخ است!

کدام شعار؟

پایان تحمل طرفداران "دیکتاتوری مصلح" برای برگزاری انتخابات و پذیرش شکست‌های خود، نه تنها چهره تمامی دستگاه حکومتی را بیش از هر زمان برای مردم آشکار خواهد ساخت، بلکه جنبش مردم، مقاومت آنها و مقابله آنها با حکومت را می‌تواند وارد اشکال و کیفیت‌های نوین، با شعارهای نوین کند! شعارهایی که می‌تواند بسیار فراتر از "طرده جناح خامنه‌ای"، "طرده ولایت فقیه" و شعارهایی از این دست و در چارچوب جمهوری اسلامی باشد! اما در حال حاضر، نه این شعارها و تاکتیک‌ها، منطبق با مرحله کنونی و قانونی مبارزه مردم است و نه آن آینده و شعارها و تاکتیک‌هایش در دستور روز. بنابراین، سخن، شعار و تاکتیک همه نیروهای مترقی، تحول طلب، آزادخواه و عدالت جو در این مرحله، همانا استفاده از تمامی آن امکاناتی است، که حکومت هنوز نمی‌تواند شانه خود را از زیر بار آن خارج کند. این یک اشتباه تاریخی است، که اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی، خیال حکومت را از "انتخابات" و ضعف بزرگش در برابر "قانون" و "قانون‌مداری" راحت سازد! این بار سنگین، که حکومت نمی‌تواند شانه‌هایش را از زیر آن بیرون بکشد، شاید واپسین نفس‌های به شماره افتاده انقلاب ۲۲ بهمن سال ۵۷ باشد، اما مگر می‌توان از همین واپسین نفس‌ها گذشت و از آن در جد دمیدن روحی تازه به انقلاب و آرمان‌های آن استفاده نکرد؟ حزب توده ایران، قاطعانه می‌گوید: نه!

پایه های طبقاتی "دیکتاتوری مصلح"

ببینیم، آن دیکتاتوری مصلحنی، که "موتلفه اسلامی" و ارتجاع مذهبی برای مسلط ساختن آن بر جامعه ایران، به هر وسیله و بهانه‌ای متوسل می‌شوند و در حد خشن ترین مقابله‌ها با دولت کنونی نیز خویش را آماده می‌سازند، می‌خواهد نماینده کدام طبقات و انتشار اجتماعی باشد؟ و اینهمه کارشکنی در کار دولت کنونی و مخالفت با هر نوع تحوّل در ایران، منافع کدام طبقات و انتشار را در نظر دارد؟

دیکتاتوری طبقاتی!

برای یافتن پاسخ این سوال، باید دید پایه‌های کدام طبقه و قشری را، جنبش نوین انقلابی مردم ایران، انتخابات اخیر و شعارها و برنامه‌های انتخاباتی محمد خاتمی متزلزل ساخته است. "راه توده" با دقت و بارها نوشته و برخی نشریات و سازمان‌های سیاسی طیف چپ نیز در تحلیل‌های خود از جامعه امروز ایران (بویژه پس از دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری) با واقع بینی بیشتری، نسبت به گذشته، از "سرمایه داری تجاری"، "سرمایه داری بوروکراتیک دولتی"، "زمینداران بزرگ" و مافیای مالی-سیاسی بعنوان پایه‌های طبقاتی حکومت نام برده و می‌برند. این تعریفی دقیق از پایگاه طبقاتی بخش غالب در حکومت جمهوری اسلامی است و هرگز نباید شکل مذهبی آنرا بر شکل طبقاتی آن برتری بخشید. امروز شعارها و پوشش مذهبی چادری شده است، که این طبقات و اقشار بر سر خویش کشیده‌اند. آنها با این حجاب به حکومت ادامه داده و همچنان خیال "دیکتاتوری طبقاتی خود را زیر شعار "دیکتاتوری مصلح"، "ولایت مطلقه"، "حکومت ولایتی" و... در سر دارند. این حجاب را باید پس زد و آن چادر را از سر این بخش از حکومت باید برداشت، تا مردم آنرا عریان دیده و بدستی بدانند با کی رویاروی قرار گرفته‌اند و با آن چه باید بکنند. به همین دلیل، پیش از آنکه در اسارت شکل حکومت باقی بمانیم و یا شعارها، عملکردها و توطئه‌های این طیف طبقاتی حکومت، برای جنبش مردم

دو انتخابات پیش رو!

دو انتخابات میانروزی مجلس اسلامی و خبرگان رهبری، دارای چنین محتوا، پیشینه، آگاهی مردمی و زمینه اجتماعی است، که در بالا به آن اشاره شد.

تشدید جنبش، تشدید تضادها، شکسته شدن ائتلاف های حکومتی، تزلزل در تشکلهای و سازمان های اصلی و ساختاری حکومت و یک سلسله عوامل و نتایج طبیعی شکست حکومت در دو انتخابات اخیر و عزم مردم برای مقابله با توطئه های طرد شدگان و بازندگان انتخابات، مانند پدیده های مشابه در تمام کشورهای جهان، پاره ای شکاف ها، تجدید نظر طلبی ها و جدا شدن صفوف را نه تنها در میان مجموعه حکومت، بلکه در بهم فشرده ترین صفوف حکومتی بوجود آورده است. این همان نکته ایست، که "راه توده" بلافاصله پس از انتخابات دوره پنجم مجلس و سپس، بدنبال انتخابات ریاست جمهوری با صراحت آن را بیان داشته و دلائل آنرا، تا حد پیش بینی شکاف درمیان روحانیون و موتلفه اسلامی اعلام کرد. راه توده نوشت، که "نتایج انتخابات ریاست جمهوری، تنها در صفوف اپوزیسیون تحریم کننده انتخابات موجب تنش های جدید، صف پندها و جناح بندی های جدید نخواهد شد، بلکه در میان صفوف حکومتیان نیز پاره ای جدائی ها، تجدید نظر ها و صف بندی های جدید را اجتناب ناپذیر خواهد کرد." (اطلاعیه مربوط به پیروزی محمد خاتمی - شماره ۶۰ راه توده)

خشن ترین، ضد ملی ترین، ارتجاعی ترین و خان ترین بخش طیف غالب حکومتی، می تواند تا پایان ایستاده و نه تنها تن به هیچ نوع عقب نشینی ندهد، بلکه برای حفظ پایگاه طبقاتی-حکومتی خویش به بزرگترین خیانت ها و ماجراجویی ها، تا حد جنگ داخلی در کشور نیز متوسل شود. این درحالی است، که موضعگیری ها و رویدادهای ماه های اخیر نشان داده است، که مانند همه نمونه های تاریخی آن، شکاف در بالاترین لایه های حکومتی نیز، در جریان اوج گیری و تشدید جنبش شکل می گیرد. جنبش کنونی مردم ایران، نباید از این شکاف ها غافل مانده و ضرورت بسیج همه نیرو و امکانات موجود را برای پس زد هارترین، غارتگرترین، مرتجع ترین و درعین حال قدرتمند ترین بخش حکومت فراموش کند. توان تأثیر گذاری شرکت کنندگان در چنین جبهه وسیعی، بستگی به نیروی دارد که در جبهه دارند. امروز بزرگترین نیروی چنین جبهه ای، دهها میلیون مردم ایران هستند و این اکثریت چنان قاطع و تعیین کننده است، که در صورت سازمان یافتن آن، می توان از هر نیروی برای گسترش این جبهه استقبال کرد. نشانه های تشمت، شکاف و برخی واقع بینی های احتمالی، در طیف شناخته شده ترین تشکلهای بازنده و طرد شده انتخابات اخیر ریاست جمهوری، را با این دیدگاه باید زیر نظر داشت و بدور از هرگونه خوش باوری، فراموش کردن کینه طبقاتی، اما با واقع بینی آنرا دنبال کرد. پاره ای نشانه ها، حکایت از برخی تجدید نظر ها، در تشکلهای بازنده انتخابات ریاست جمهوری و برخی چهره های شناخته شده این طیف دارد. این تجدید نظر ها، گرچه با هدف چهره آرائی و تجدید آرایش برای یورش های تازه هم صورت گرفته و یا بگریز، آنچه، که باید به آن عمیقاً اندیشید، آنست که کدام ضرورت ها چنین تجدید آرایش ها و تجدید نظر هائی را علیرغم میل و اراده این و یا آن حزب و تشکل و سازمان، به آنها تحمیل کرده است؟ این سئوالی است، که حداقل می توان بدان اندیشید و آگاهانه تر گام های آینده را برای تغییر ساختار جمهوری اسلامی به سود جنبش مردم برداشت.

در آستانه انتخابات میانروزی مجلس اسلامی و انتخابات خبرگان رهبری، اگر جمعیت موتلفه اسلامی تغییر در ترکیب رهبری خود و تجدید نظر در برخی سیاست هایش را، حتی برای عوامفریبی هم شده، ضروری تشخیص داده، و یا امثال آیت الله مهدوی کنی به تکذیب نقش خود در انتخابات ریاست جمهوری ناچار شده، این امر پیش از هر تدبیر و تلاشی، ناشی از فشار جنبش مردم است! این فشار را باید تشدید کرد و درعین حال شکاف درجبهه مخالفان جنبش را نیز عمیق تر ساخت و هارترین جناح را منزوی و منفرد ساخت! ***

در مجلس خبرگان، پس از درگذشت

آیت الله خمینی!

*(اظهاراتی که هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه اخیر خود و در ارتباط با یورش به خانه آیت الله منتظری، در ارتباط با مذاکرات مجلس خبرگان، پس از درگذشت آیت الله خمینی مطرح ساخت، نشان داد، که در این مجلس اولاً طیف راست و طرفداران امروز ولایت مطلقه فقیه و "پا دیکتاتوری مصلح" طرفدار جانشینی آیت الله گلپایگانی بجای آیت الله خمینی بوده اند.

این پیشنهاد آنها، در آن مجلس به رای نیز گذاشته شده، اما رای لازم را این پیشنهاد نیاورده است. پس از رد این پیشنهاد، مساله رهبری جمعی و شورائی مطرح می شود، که هاشمی رفسنجانی، به گفته خودش، مبتکر این طرح بوده است. این طرح نیز قبول نمی شود و سپس رهبری فردی مطرح می شود و "علی خامنه ای" با اکثریت انتخاب می شود.

این اظهارات رفسنجانی، خود افشاگر بسیاری از مسائل و سئوالات جدیدی شد. از جمله اینکه اگر آیت الله خمینی، در جریان برکناری آیت الله منتظری از جانشینی خود، نظر به علی خامنه ای داشته، چرا رهبری گلپایگانی مطرح شده بود؟ اگر جناح طرفدار دیکتاتوری مصلح از این نظر آیت الله خمینی مطلع نبوده و بعداً با تأیید احمد خمینی آنرا پذیرفته، شخص رفسنجانی که به گفته خویش، همراه با موسوی اردبیلی، علی خامنه ای، میرحسین موسوی و احمد خمینی در این دیدار حاضر بوده و این اظهار نظر آیت الله خمینی را شنیده اند، چرا، برخلاف آن نظر آیت الله خمینی، طراح "شورای رهبری" بوده است؟

بنابراین، در آن مجلس، نه تنها مسئله ولایت مطلقه مطرح نشده، بلکه مسئله شورائی بودن رهبری نیز مطرح بوده است و طیفی که اکنون از ولایت مطلقه "علی خامنه ای" دفاع می کند، خود مبتکر جانشینی آیت الله گلپایگانی، بجای آیت الله خمینی بوده است. باید دید، این طیف در رهبر کنونی جمهوری اسلامی، کدام وجه اشتراک را بین رهبر کنونی جمهوری اسلامی و با آیت الله گلپایگانی یافته است، که نه تنها به در مجلس خبرگان، به رهبری کنونی رای داده، بلکه اکنون از ولایت مطلقه او دفاع می کند. (در همین شماره، اظهارات محسن رفیق دوست درباره ضرورت ورود به صحنه سپاه پاسداران در دفاع از "ولی فقیه" کنونی را بخوانید)

آراء واقعی "خاتمی"!

گفته می شود: "در شب شمارش آراء تهران، کامپیوترهای شمارش آراء، را به گونه ای دستکاری کرده بودند، که نام خاتمی را به سود ناطق نوری ثبت می کرده است. این ماجرا تا ساعت ۲ صبح ادامه می یابد. در این ساعت، گروه نظارت بر انتخابات دفتر ریاست جمهوری، علیرغم مقاومت نیروهای مسلحی که وزارت کشور را محاصره کرده بودند، وارد محوطه رای گیری شده و پس از کنترل کامپیوترها، مشخص می شود، که بیش از ۲۵ میلیون رای خاتمی به سود ناطق نوری خوانده شده است. شمارش آراء متوقف شده و این تقلب به رهبری، ریاست جمهوری، ناطق نوری و شخص خاتمی گزارش می شود. رفسنجانی به ماموریت از بقیه سران حکومتی، به خاتمی اطلاع می دهد، که اختلاف آراء آنقدر زیاد است، که شما علیرغم این تقلب ۲۵ میلیونی نیز پیروز قطعی انتخابات هستید. برای اطمینان خاطر وی، متن نامه تبریک ناطق نوری به محمد خاتمی در همان ساعات اولیه بامداد تهیه شده و برای پخش، در اختیار رادیو تلویزیون حکومتی گذاشته می شود و بدین ترتیب اولین پیام تبریکی که از رادیوی دولتی، در فردای شمارش آراء، و پیش از مشخص شدن نتیجه آراء همه شهرها، پخش می شود، متعلق به ناطق نوری بوده است. بدین ترتیب نتیجه رای محمد خاتمی و آراء مردم به سود او، در تهران ۲۵ میلیون بیشتر بوده که اعلام نشده و در کرمانشاه و لرستان نیز تقلب بزرگی صورت گرفته که پرونده آن از طرف وزارت کشور تهیه شده و برای پیگیری در اختیار قوه قضائیه گذاشته شده است. اشاره محمد خاتمی به بیشتر بودن آراء انتخاباتی اش، در مصاحبه با "سی.ان.ان" متکی به این واقعیات بوده است.

*** اخبار مربوط به کنگره جمعیت موتلفه اسلامی و پرسش و پاسخ آیت الله مهدوی کنی را در همین شماره راه توده بخوانید.

۱- حزب توده ایران، یگانه سازمان و حزب سیاسی ایران بود، که بلافاصله پس از بیرون راندن ارتش عراق از خاک ایران، طی نامه ای به آیت الله خمینی، خطرات ناشی از ادامه جنگ در خاک عراق را به وی یاد آور شد و آنرا تصمیمی ارزیابی کرد که با خواست امپریالیسم امریکا برای تحمیل جنگی فرسایشی و دراز مدت به انقلاب ایران همخوانی دارد. حزب توده ایران، سپس و در آستانه ورود قوای نظامی ایران، با شعار "فتح کریلا" به خاک عراق، این نظر خود را علنی ساخته و رسماً اعلام داشت. بدنبال این موضعگیری، آیت الله جنتی در خطبه های نماز جمعه تهران، شدید ترین حملات را به بهانه این موضعگیری به حزب توده ایران کرد و پرونده ای را برای حزب ما گشود، که تا یورش به حزب و قتل عام رهبران و صدها کادر توده ای اسیر در زندانهای جمهوری اسلامی باز ماند!

بنیاد مستضعفان، کمیته امداد امام خمینی و تولیت آستان قدس رضوی

سه کانون اقتصادی "توطئه" را باید درهم کوبید!

* این سه کانون، که گفته می شود، متکی به ۲۰ میلیارد دلار نقدینگی و سرمایه تجاری در جمهوری اسلامی عمل می کنند، باید تحت نظارت دولت قرار گرفته و لایحه این نظارت و واگذاری نیز باید به مجلس برده شود!

تمامی توطئه‌های، که اکنون علیه دولت محمد خاتمی و رای و نظر مردم، در انتخابات ریاست جمهوری، جریان دارد، از سه منبع بزرگ مالی تغذیه می شود: "بنیاد مستضعفان"، "کمیته امداد امام خمینی" و "تولیت آستان قدس رضوی".

فلج سازی دولت، ناامید ساختن مردم از امکان تحولات مثبت، تضعیف پایگاه محمد خاتمی و سپس کودتا علیه دولت و جنبش مردم، اهداف افشا شده این توطئه‌هاست!

بسیاری از مطبوعات هتاک و جنجال آفرین، نظیر کیهان، شلمچه، بنیاد، شما، رسالت، جمهوری اسلامی، ابرار و نظائر آنها، که با کمترین تیراژ، اما با بزرگترین امکانات مالی و ادعای سخنگویی از جانب مردم، منتشر شده و علیه جنبش مردم موضع می گیرند، از این سه منبع تغذیه می شوند. همچنان که کانون تامین مالی دسته‌های اویاش و گروه‌های یورش به سینماها، اجتماعات، حوزه‌های علمیه و بسیاری از انجمن‌های اسلامی، حسینیه‌های مستقر در اروپا و آمریکا، نیز همین سه کانون هستند. از کانال همین سه کانون مالی، انواع گروه‌های ترور در خارج از کشور سازمان داده شده و تغذیه مالی می شوند.

این سه کانون بزرگ مالی-سیاسی، هر کدام ارگان مطبوعاتی مستقل خود را نیز دارند. در همین دوران اخیر، در چند مقطع مهم ابتدا سران این سه ارگان مواضع خود را اعلام داشتند و سپس رهبر جمهوری اسلامی به تکرار این مواضع پرداخت! یکی از این دو موضع‌گیری بسیار مهم، علیه آیت الله منتظری بود، که سرانجام نطق عصبی و بسیار نسنجیده رهبر جمهوری اسلامی را در پی داشت، و دیگری موضع‌گیری در برابر مصاحبه محمد خاتمی با شبکه تلویزیونی سی‌ان‌ان بود، که خطبه‌های نماز جمعه رهبر جمهوری اسلامی را در پی داشت. در هر دو مورد ابتدا حاج حبیب الله عسگر اولادی، دبیر کل جمعیت موقوفه اسلامی، رسماً نظر خویش را مطرح کرد و سپس رهبر جمهوری اسلامی، درباره آیت الله منتظری ابتدا او طی سه سرمقاله در روزنامه "رسالت" فرمان آتش را صادر کرد و درباره مصاحبه محمد خاتمی با شبکه تلویزیونی سی‌ان‌ان نیز ابتدا او در کنگره جمعیت موقوفه اسلامی مواضع خویش را اعلام داشت. خلاصه موضع‌گیری‌های عسگر اولادی درباره سخنان آیت الله منتظری در شماره ۶۶ راه توده منتشر شده و خبر کنگره اخیر موقوفه اسلامی را نیز در همین شماره راه توده بخوانید.

سه کانون پر قدرت مالی، که در قبضه ارتجاع و بازار قرار دارد، به نوشته تایمز لندن، متکی به ۲۰ میلیارد دلاری که در جمهوری اسلامی در اختیار دارند، تاثیر مستقیم را بر تمامی سیاست‌های مالی، مذهبی و سیاسی جمهوری اسلامی می‌گذارند.

ارگان مطبوعاتی آستان قدس رضوی، که حجت الاسلام واعظ طبسی آن را در قبضه خود دارد و متکی به آن در خرابیان حکومت مستقل و خود مختار تشکیل داده، روزنامه "قدس" است. واعظ طبسی در جریان یورش به خانه آیت الله منتظری، ستیز با دولت خاتمی، توطئه‌هایی که در جریان انتخابات ریاست جمهوری و بسود ناطق نوری صورت گرفت، یکی از مراکز مهم بوده و هست. واعظ طبسی را از جمله رهبران پنهان انجمن حجتیه در ایران می‌شناسند، که در شبکه فراماسونی روحانیون نیز حضور دارد.

ارگان مطبوعاتی کمیته امداد امام خمینی را باید همان نشریه "شما" تلقی کرد، که در عین حال ارگان نشریاتی جمعیت (حزب) موقوفه اسلامی نیز می‌باشد.

ارگان مطبوعاتی بنیاد مستضعفان نیز هفته نامه "بنیاد" است که در همین شماره نشریه راه توده، با بخشی از موضع‌گیریهای آن در ارتباط با دولت و تحولات جدید ایران می‌خوانید. سرپرست بنیاد مستضعفان، در عین حال عضو رهبری موقوفه اسلامی است و نماینده رهبری در کمیته امداد امام خمینی نیز، حاج عسگر اولادی، دبیرکل موقوفه اسلامی است.

بدین ترتیب، هر سه ارگان مهم اقتصادی، که به نوشته تایمز لندن، متکی به ۲۰ میلیارد دلار پول در گردش، سرمایه و نقدینگی خود در جمهوری اسلامی عمل می‌کنند، در اختیار حزب بازار "موقوفه اسلامی" و "حجتیه" است!

بسیاری از روزنامه‌های جنجالی و توطئه گر جمهوری اسلامی، نظیر کیهان، رسالت، جمهوری اسلامی و شلمچه از بودجه محرمانه این سه ارگان تغذیه می‌شوند و نقش بلند گوی ارتجاع و بازار را برعهده دارند و بدین ترتیب و در حالیکه کمترین تیراژ مطبوعاتی را دارند، همچنان پرهیاهو منتشر شده و علیه مردم و جنبش آنها به تحریک مشغولند. هزینه عظیم تبلیغاتی برای ناطق نوری، در جریان انتخابات ریاست جمهوری، از طریق همین سه کانون تامین شد. تشکلی مخرب و حادثه جو، از میان افغان‌های مقیم تهران و مشهد، با کمک آستان قدس رضوی سازمان داده شده و تامین مالی می‌شوند و شورای پناهندگان افغانی، که مرکز آن در تهران است، بدلیل وابستگی مالی به دو کانون "کمیته امداد" و "آستان قدس رضوی"، نقش چوبدست ارتجاع را بازی می‌کنند. در تهران گفته می‌شود، که در جریان حمله به خانه آیت الله منتظری، افغان‌های وابسته به شورای پناهندگان افغانی، نقش اساسی را داشته‌اند. این وابستگی و نقش آفرینی، طی ۱۸ سال گذشته، چنان بوده است، که اکنون معلوم شده، بسیاری از همین افغانها در زندانهای جمهوری اسلامی نیز، تحت مدیریت و هدایت اسدا الله لاجوردی در دهه ۶۰ بکار گرفته شده بودند.

پول بی حساب و کتاب و غیر قابل کنترلی که در اختیار این سه کانون است، به آنها اجازه همه نوع مانوری را در جهت حکومت ارتجاع و بازار می‌دهد.

راه توده، با آنکه بارها، پیش از انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم، تاکید کرده بود، در نخستین بیانیه خود، پیرامون پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و ضرورت بیرون کشیدن مواضع قدرت سیاسی و اقتصادی از چنگ طرد شدگان انتخابات، اعلام داشت، که تمامی این کانون‌های مالی، که در خدمت قدرت سیاسی ارتجاع و بازار قرار دارد، باید در اختیار دولت قرار گرفته و یا زیر نظارت مستقیم دولت قرار گیرد. در حال حاضر حتی در مجلس اسلامی نیز صحبتی از وضع مالی و عملکرد این سه کانون مطرح نیست و دولت سایه‌ای که این سه کانون تشکیل داده‌اند، همچنان به توطئه علیه جنبش مردم و حکومت خودمختار خویش ادامه می‌دهند.

در جریان جنجالی که بر سر محاکمه شهرداران تهران و باصطلاح ثروت‌های بادآورده اوج گرفته بود، چند نشریه وابسته به طرفداران دولت با ذکر ضرورت مقابله با قدرت‌های بادآورده، خواهان رسیدگی مالی به وضع این کانون شدند، اما هرگز گامی عملی در این جهت برداشته نشد.

اکنون که ضرورت دارد، مردم هر چه بیشتر با کانون‌های واقعی توطئه علیه رای و نظر آنها آشنا شوند، بنظر ما ضرورت دارد، دولت لایحه مربوط به واگذاری این سه نهاد به دولت و تامین نظارت مستقیم دولت بر بودجه، عملکرد و نقش اقتصادی-سیاسی این سه نهاد تهیه کرده و در اختیار مجلس بگذارد. حتی اگر مجلس این لایحه را رد کند، بحث‌های پیرامون آن، بی‌تردید بر آگاهی ضروری مردم خواهد افزود و حمایت مردمی را از اقدام مستقل دولت برای اعمال قدرت خویش بر این نهادها برخواهد انگیزد!!

(بحث پیرامون نقش این سه کانون اقتصادی-سیاسی را باید در وسیع‌ترین شکل ممکن در جامعه تشدید کرد و به مقابله‌ای ریشه‌ای و اساسی با توطئه گران برخاست!)

سقوط پول ملی در کشورهای آسیای شرقی

پایان عصر "اژدها" و "بیر" کوچک!

ترجمه و تدوین ن. کیانی

رفقا!

بحرانی پولی، که ابتدا چند "اژدها" کوچک را در بر گرفته بود، حالا ژاپن را بعنوان اژدهای بزرگ تهدید می کند. در اندونزی، کره جنوبی، هنگ کنگ، مالزی و بقیه کشورهای آن منطقه از جهان نیز وضع به همین گونه است. سقوط پول، اقتصاد ملی و بحران ناشی از آن در کشورهای یاد شده، نه تنها از این نظر برای ما دارای اهمیت است، که شاهد مقاومت زحمتکشان و کارگران و مردم این کشورها در برابر چند ده سال غارت نیروی کار ارزان هستیم، بلکه از آن نظر نیز دارای اهمیت و دقت است، که کسانی در جمهوری اسلامی، هنوز رویای مالزی و هنگ کنگ را در سر می پروراندند و خیال دارند ایران را تبدیل به یکی از این کشورها کنند!

مثلا بنیاد مستضعفان و شخص محسن رفیق دوست علنا و رسماً از مدل هنگ کنگ یاد می کند و در اجرای این رویا، می گوید که علیرغم منع قانون اساسی، بانک تاسیس خواهد کرد و دلار به ایران خواهد آورد. خبر این اظهارات بی پروا و درعین حال کم عمق و کم تعقل را در همین شماره گذشته راه توده، یعنی شماره ۶۷ خواندم. هاشمی رفسنجانی نیز، یک دوره همین خواب و خیال ها را در سر داشت و ناطق نوری هم، بعنوان برنامه دولتش، در صورت پیروزی در انتخابات، همین ترزا و رویاها را مطرح کرده بود. این سیاستمداران تازه کار و کم اطلاع از عمق مسائل جهانی، نمی توانند درک کنند، که مدل "اژدها"، در جریان جنگ سرد، رقابت با کشورهای سوسیالیستی از طریق غارت آسیای شرقی، نیروی ارزان کار و ترانسپورت ارزان، فرار از بیمه ها و دهها دست آورد اجتماعی کارگران و زحمتکشان کشورهای بزرگ صنعتی-امپریالیستی شکل گرفت. اکنون با فروپاشی اتحاد شوروی و بخش اروپای شرقی اردوگاه سوسیالیسم، اوضاع بکلی به گونه دیگری است و رقابت ها نیز شکل دیگری به خود گرفته است. رقابت نه تنها بین امریکا و ژاپن با اروپا، بلکه بین خود کشورهای اروپایی، برسر غارت نیروی کار ارزان و بازار جدید اروپای شرقی، گسترش تولید و نفوذ در بازار جمهوری های تازه تاسیس اتحاد شوروی سابق و یک سلسله از این نوع پدیده ها، اوضاعی بکلی جدیدی را پیش روی کشورهایی نظیر ایران قرار داده است. به این پدیده ها، سرازیر شدن نفت بققاز و دریای خزر به بازار و دهها رویداد جدید را نیز می توان اضافه کرد.

برای آشنائی بیشتر با عمق و ریشه سقوط پول در کشورهای شرق آسیا، از میان یک سلسله گزارش های منتشره در "اومانیت"، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، که با دقت این ماجرا را دنبال کرده و تحلیل می کند، مطالبی را جمع، تدوین و ترجمه کرده ام، که برایتان می فرستم.

بحران پنهانی، که آشکار شد

تا بهار گذشته، رشد بالای اقتصادی، ساختار بیمارگونه این اقتصادها را پنهان می کرد و توهم سلامتی را دامن می زد. با شروع بحران نرخ رشد اندونزی از ۸ درصد در سال ۱۹۹۶ به ۷٫۷ درصد در سال بعد، مالزی از ۸٫۲ درصد به ۵ درصد، تایلند از ۷٫۷ درصد به ۱٫۳ درصد در سال ۹۸ سقوط خواهند کرد. اساس رشد "معجزه آور" کشورهای "تازه صنعتی شده" براساس برابری ثابت با دلاری است، که بسیار کمتر از نرخ واقعی خود مبادله می شود و پول های ملی که به شکل مصنوعی قوی نگاه داشته شده اند. این امر حجم عظیمی از سرمایه ها را به سوی اقتصادهایی که اساساً در جهت صادرات سمت گرفته و مبتنی بر سرمایه گذاری های با بازده سریع هستند، کشاند و ضمناً بورس بازی و اجتناب از گسیخته ای را بویژه در بخش ساختمان و غیر منقول این کشورها بوجود آورد. همین بخش ها بودند که در تایلند و اندونزی قبل از همه در فاجعه فرو رفتند. در مقابل، براساس مدل "اژدها" سرمایه گذاری در توسعه انسانی، آموزش و پرورش، پژوهش، اشتغال به همان اندازه نادیده گرفته می شد.

اکنون علل داخلی بحران و پیامدهای آن بنوبه خود خطر انفجار اجتماعی را بوجود آورده است که به آن تعمیق فاصله میان مشتی ثروتمند با توده مردم اضافه می شود. در عین حال، حکومت های برسر کار هر روز بیش از

پیش از پاسخگویی به خواسته های دموکراتیک و بویژه اجتماعی و اقتصادی مردم ناتوان می شوند.

نخستین تدبیری که برای خروج از بحران در نظر گرفته شده، عبارتست از محدود کردن دسترسی به اعتبارات و دو یا سه برابر کردن نرخ بهره. در بخش ساختمان اندونزی که به گونه ای سرسام آور به بورس بازی دچار است، در ظرف سه ماه ۱۵۰ هزار کارگر اخراج شده اند. با کاهش چشمگیر ارزش پول، هزینه زندگی، بویژه برای مواد مصرفی اولیه سه برابر شده است. در برخی مناطق اندونزی بهای برنج و روغن چهار برابر شده است. کاهش مصرف عمومی در تایلند نیز، نظیر اندونزی مشاهده می شود که بنوبه خود به بسته شدن بسیاری از موسسات محلی و صنایع کابر انجامیده است. به موازات آن اقدامات ریاضت اجتماعی که از دو ماه پیش بدینسو آغاز گردیده به کمبود باز هم چشمگیرتر سرمایه گذاری های انسانی منجر شده است و به نارضاضی عمومی دامن می زند. اما حکومت چنانکه در تایلند و اندونزی دیده می شود، می کوشد این نارضاضی ها را علیه اقلیت های مذهبی یا قومی، از جمله چینی ها منحرف گرداند.

اعتصابات بزرگ کارگری در کره جنوبی، در آغاز امسال، دو واقعیت اساسی را آشکار ساخت. از یکسو ناسازگاری نظام اقتصادی که براساس سود فوری بنا شده با توسعه پایدار و از سوی دیگر سیاستی که مورد حمایت سندیکاها قرار دارد و برون رفت واقعی و پایدار از بحران را با سرمایه گذاری در اشتغال، دستمزدها، توسعه حقوق اجتماعی و آموزش و پرورش و متمرکز ساختن اقتصاد بر روی برآورده ساختن نیازهای مردم پیوند می زند.

سقوط در کره جنوبی

سقوط اقتصاد کره، ناپایداری یک الگوی اقتصادی را نشان می دهد، که تماماً در جهت صادرات و پول تنظیم شده است. در ظرف چند هفته نرخ ارز و بورس کشوری که مدت های طولانی با رشد سالانه، نزدیک به دو رقم، بعنوان ژاپن آینده معرفی می گردید، درهم فرو ریخت. مدل "اژدها" که از آن به مثابه "دوران تازه جوانی سرمایه داری" در برابر اروپای از نفس افتاده و فلج از بیکاری نام برده می شد، امروز دیگر در سرتاسر جهان اعتبار خود را از دست داده است. هزینه بازسازی اقتصادی کره و مجموعه بازارهای مالی و بورس منطقه آسیا و اقیانوس آرام که همه آنها، کم و بیش در بحران مالی و پولی به سر می برند، تا امروز حداقل ۱۱۰ میلیارد دلار ارزیابی می شود. ضرورت پایان دادن به یک نظام اقتصادی پنهان کار، که همه گونه بورس بازی و فعالیت های مافیائی را تشویق می کند، بیش از هر زمان دیگری آشکار شده است. پیوندهای میان بانک ها، سیاستمداران و مجتمع هائی از قبیل "دی وو" به اشتلاف و ریخت و پاش های هر چه بیشتر انجامیده است. اضافه بر آن، حجم عظیمی از سرمایه ها که هیچگونه ارتباطی با امکان ها و نیازهای توسعه مردم این کشورها ندارد، این به اصطلاح "ببرها" را در برگرفته است. سرمایه هائی که هیچ نوع نظارتی بر آنها وجود ندارد و تنها اشتغال خاطر صاحبان آنها، بازدهی و سود آوری بسیار بالا و سریع است.

صورت حساب را چه کسی پرداخت می کند؟

در ابتدای ماه دسامبر، مقامات کره جنوبی، با خوشحالی اعلام کردند که این کشور و صندوق بین المللی پول به توافقی دست یافته اند که به موجب آن صندوق پول چند ده میلیارد دلار به کره کمک خواهد کرد. وزیر دارائی کره جنوبی نیز ادعا کرد که "به محض اینکه صندوق پول ظرف چند روز آینده توافق های مربوطه را امضاء کند، پول ها به دست ما خواهد رسید." اما ظاهراً، نظر گردانندگان صندوق بین المللی پول، این اندازه خوش بینانه نیست. به گفته "میشل کامندوسوس"، دبیرکل صندوق "تا زمانی که آخرین نقطه و جزئیات مسائل روشن نشود، توافقی به امضاء نخواهد رسید."

کامندوسوس که برای مذاکرات دو روزه با وزرای دارائی کشورهای منطقه آسیا-پاسفیک در کوالالامپور، پایتخت مالزی به سر می برد، صاف و ساده خواستار کنار گذاشتن "مدل آسیائی" گردید، که به گفته وی دیگر "کهنه" شده است. وی با اشاره به سخنان یکی از نویسندگان اسپانیائی که گفته بود: «(با اندیشه ها، مانند کفش باید رفتار کرد، از آنها استفاده کرد و هنگامی که کهنه شدند، آنها را باید دور انداخت.)» نظر کامندوسوس با مدل های اقتصادی نیز همینگونه باید رفتار کرد. بدین ترتیب "مدل کره" و "معجزه اقتصادی" که تا چندی پیش به عنوان نمونه و سرمشق به همه دنیا تجویز می گردید، ظرف چند روز به مدل "کهنه" و شایسته دور انداختن تبدیل گردید. از قرار معلوم برای پایان دادن به این مدل، لازم خواهد بود که بسیاری از بزرگترین مجتمع های صنعتی کره جنوبی و بویژه بانک های این کشور که "مرده به حساب می آیند" به کار خود پایان دهند.

جنوبی، در چارچوب تدابیر ریاضت اقتصادی است که صندوق پول آن را به این کشور که تحت قیمومت آن قرار گرفته، تحمیل کرده است. اخراج و کاهش عظیم سرمایه گذاریها، مشروط به پرداخت وام از سوی صندوق پول محسوب می شوند. در همین چارچوب متخصصین از ضرورت انعطاف بیشتر بازار کار و از میان برداشتن حقوق اجتماعی و کار سخن می گویند. به همان شکل که چندی پیش نیز سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، انعطاف بازار کار را از جمله شروط لازم عضویت "سئول" در باشگاه کشورهای صنعتی قرار داده بود.

همین متخصصان لیبرالیسم اقتصادی، مدعی هستند که باید منتظر سه برابر شدن نرخ بیکاری در کره بود (حدود ۱۰ درصد) تا بتوان بازار کار را "سالم سازی" کرد و یا به عبارت دیگر، بتوان دستمزدها را کاهش داد. اما در اینصورت با کاهش تقاضای داخلی، اقتصاد کشور، که از قبل به صادرات و نوسانات بین المللی بازار وابستگی بسیار داشته است، باز هم وضعیت شکننده تری خواهد یافت. وزیر دارائی کره جنوبی پس از ملاقات با رئیس کمیسیون صندوق پول اعلام کرد که کمک ۲۰ میلیارد دلاری این صندوق بسیار ناکافی است و در کوتاه مدت به ۶۰ میلیارد دلار نیاز وجود خواهد داشت. یعنی آنکه شرایط تحمیلی صندوق باز هم سنگین تر خواهد شد.

به ادعای مفسر "فاینشال تایمز" یکی از خطرات بزرگ در آن است، که سندیکاهای کره، که تاریخ طولانی اعتراض و شورش دارند، ممکن است در برابر این برنامه های تعدیل ایستادگی کنند. در حقیقت چنانکه میدانیم مبارزه جونی سندیکاهای کره جنوبی، در ابتدای امسال، انعکاس جهانی یافت. این سندیکاهای دارای نیروی دو چندان هستند، زیرا نه تنها مقاومت می کنند، بلکه پیشنهادهای مشخص برای تغییر سمت اقتصاد و جهت گیری کشور به سمت توسعه ظرفیت های انسانی نیز ارائه می دهند.

کره: گفتگو میان شمال و جنوب

(اومانیته ۱۰ دسامبر ۹۷)

کشورهای کره شمالی و جنوبی، ایالات متحده و چین، روز ۹ دسامبر مذاکرات چهار جانبه را برای پایان دادن به تقسیم شبه جزیره کره آغاز کردند. این تقسیم بدنبال جنگ کره در سال ۱۹۵۳ در عرض جغرافیایی ۳۸ درجه صورت گرفته است و یک دیوار سیمانی توسط ایالات متحده و کره جنوبی بین این دو کشور کشیده شده است. در دو طرف این دیوار بزرگترین تمرکز نظامی موجود در جهان، یعنی یک میلیون نفر در حالت جنگی در هر دو سو موضع گرفته اند. رئیس هیات نمایندگی چین در کنفرانس و معاون وزیر خارجه این کشور اعلام کرد که «این مذاکرات آغاز رسمی روندی است که باید به یک مکانیسم صلح در شبه جزیره کره منجر گردد. چرا که سایه جنگ سرد هم چنان بر سر این شبه جزیره سنگینی می کند».

هدف از مذاکرات کنونی عبارت از آن است که آتش بس سال ۱۹۵۳ را به یک توافق رسمی صلح تبدیل نماید. به گفته نماینده سئول «ما آمینواریم که این روند به شکل گیری تدریجی فضای اطمینان در شبه جزیره کره مساعدت رسانده و بتوانیم به هدف نهایی دست یابیم و به حالت کنونی نه جنگ و نه صلح پایان دهیم».

در آغاز مذاکرات، نماینده کره شمالی خواستار آن شد، که ۳۷ هزار سرباز امریکائی مستقر در کره جنوبی، این کشور را ترک کرده و روابط عادی میان کره شمالی و ایالات متحده برقرار شود. وی هم چنین خواهان مذاکره مستقیم میان دو کشور گردید و خواستار آن شد که به تحریم اقتصادی امریکا که از ۴۴ سال پیش بدینسو برقرار است، پایان داده شود. تنش در شبه جزیره کره یکی از گره گاههای عمده درگیری میان شرق و غرب بود. امروز نیز حضور نظامی امریکا به همراه اتحاد استراتژیک امریکا-ژاپن یکی از اجزاء مهم استراتژی واشنگتن است که هدف آن حفظ اراده برتری طلبانه امریکا در منطقه، از طریق حضور نظامی است. درعین حال ایالات متحده ناچار است تحولات بوجود آمده در جهان را در نظر بگیرد، تحولاتی که وضع موجود تمرکز نظامی انفجار آمیز در کره را کهنه و خطرناک ساخته است.

کره جنوبی نیز بنوبه خود از هزینه سنگین انضمام آلمان دمکراتیک به جمهوری فدرال آلمان درس گرفته و از همان ابتدای دهه ۹۰ درک کرده است که روند اتحاد دو کره نمی تواند براساس آن نمونه برقرار گردد. بحران مالی و اقتصادی که ماههای طولانی نشان کره جنوبی را در بر گرفته، ضرورت فوری تنش زدایی در منطقه را بخوبی نشان می دهد. از سوی دیگر، در کره شمالی چند سال اخیر بطور پیایی سیل و خشکسالی وضعیت داخلی خطرناکی را بوجود آورده است که به آن مسائل مربوط به جانشینی "کیم ایل سونگ" و اختلافات بر سر آن نیز اضافه شده است.

از نظر چین، در درجه اول و همچنین برای روسیه که در حال حاضر می کوشد تا جایگاه خود را در شرق آسیا مستحکم نماید و برای دیگر کشورهای منطقه، این نقطه جنگ سرد باید پاک شود، چرا که بقاء آن مانع از تحقق بسیاری از طرح های همکاری و توسعه میان مناطق است. در نتیجه برای

صندوق بین المللی پول، از مقامات کره خواسته است که بانک های این کشور ارزش واقعی دارائی خود، بویژه دارائی های خرد در بورس را در حساب هایشان منظور دارند، امری که به از دست رفتن اعتبار و قابلیت پرداخت بسیاری از بزرگترین موسسات مالی کره جنوبی خواهد انجامید. حتی از بسته شدن سه بانک تجاری و دوازده بانک سرمایه گذاری سخن گفته می شود. هم چنین صندوق پول خواهان آن است که نرخ رشد اقتصادی در سال آینده از ۲٫۵ درصد تجاوز ننماید، در حالیکه سئول خواهان حفظ رشدی بیش از ۳ درصد است. خواست صندوق به یک سقوط جدی فعالیت ها در این کشور و گسترش ریاضت اقتصادی خواهد انجامید. صندوق پول، هم چنین از یک نرخ بیکاری بیش از ۶ درصد جانبداری می کند، در حالیکه مقامات کره خواهان حفظ نرخ بیکاری در حد ۳ درصد می باشند. اما در مقابل، براساس منابع نزدیک به حکومت، پیرامون تضییقات بودجه ای، افزایش مالیات ها، افزایش نرخ بهره، بیکار سازی در بخش مالی و گشودن بازار متعهد است، در بین دو طرف توافق وجود دارد.

به گفته "میشل کامدوس" در اینصورت کمک صندوق بین المللی پول قابل ملاحظه خواهد بود. کمکی که به گفته برخی منابع، حتی از ۵۰ میلیارد دلاری که در سال ۱۹۹۵ به مکزیک اعطاء گردید نیز ممکن است فراتر رود. از کشورهای اروپائی، ژاپن، بانک آسیائی توسعه و بانک جهانی خواسته شده است تا در این کمک مشارکت نمایند.

آمارها حکایت از آن دارد که ۷۰ درصد کل اعتبارات مالی ژاپن و ۴۰ درصد اعتبارات بانکی فرانسوی و بریتانیائی به کشورهای "آزدها" و به اصطلاح "چابکسواران آسیا" داده شده است. چنانکه می بینیم، کشورهای غربی، در حالیکه مدام مدعی هستند که بورس بازی را محکوم می کنند، در این اوضاع مسئولیت مستقیم دارند. در اصل این کشورهای غربی و ژاپن بودند که اقتصاد منطقه آسیا را در سمت مرزهای خارج سوق داده و به جای پاسخگویی به نیازهای مردم، هدف یگانه "صادرات" را در برابر آنها قرار دادند. برای نمونه در کشور تایلند که بحران کنونی ابتدا از طریق آن به دیگر کشورهای آسیا گسترش یافت، بودجه عمومی آن دارای مازاد است، اما درعین حال تنها ۳۰ درصد کودکان آن به مدرسه می روند.

بحران آسیا بتدریج جدی تر می شود و جدی تر گرفته می شود. از نظر صندوق بین المللی پول، رشد جهان در سال ۱۹۹۸، در اثر این بحران کاهش خواهد یافت. ژاپن نیز بنوبه خود در خطر رکود قرار گرفته و توازن تجاری ایالات متحده نیز ممکن است، بر اثر کاهش ارزش پول کشورهای آسیائی بشدت افت کند.

یک ژاپن تضعیف شده و ایالات متحده ای که دارای کسر بودجه عظیم تجاری است، موجب جنگ پولی تازه ای بین دلار و مارک یا پول واحد اروپا خواهد گردید که با فشار عظیم علیه نیروی کار و هزینه های اجتماعی همراه خواهد بود.

پایان دادن به مدل سرمایه داری که همه نمونه های آن به بن بست منتهی می شود، نیاز به بازسازی همکاری بین المللی دارد که لازمه آن از جمله، تغییر سمت گیری ساختمان اروپای کنونی است.

پیامدهای قیمومت صندوق بین المللی

پول به کره جنوبی

قیمومت صندوق بین المللی پول بر کره جنوبی، نخستین پیامدهای خود را از نظر عقب گرد اجتماعی بار می آورد. چهارمین شرکت کشتی سازی کره جنوبی متعلق به گروه "هالا" اخراج نمیشود، یعنی حدود ۳ هزار نفر را اعلام کرد. گفته می شود، که بلهی گروه بیست بار بیش از اموال آن است. صنایع کشتی سازی کره جنوبی که در رده دوم جهانی قرار دارند، همواره به عنوان یکی از کیل های سر سبد اقتصاد کشور معرفی می گردند و سیاست رقابت جونی تجاوز کارانه آنها به بسته شدن بسیاری از صنایع کشتی سازی در جهان انجامیده بود.

خبر این اخراج، مانند رعد در سرتاسر کره جنوبی پیچید، کشوری که در آن با توجه به رشد دو دهه اخیر، سیاست اخراج وسیع سابقه نداشته است. برنامه اخراج کارگران که کمپانی "هالا" اعلام کرده است، را دیگران نیز دنبال خواهند کرد. سامسونگ، یکی از بزرگترین مجتمع های این کشور، از هم اکنون کاهش ۳۰ درصد سرمایه گذاری را برای سال آینده اعلام کرده است. گروه "سوسان"، که اخیراً هشتمین موسسه کشتی سازی کشور را خریداری کرده بود، ورشکستگی خود را اعلام کرد. نشریه "فاینشال تایمز" نیز بنوبه خود اعلام کرد که "هیوندا" هنوز نتوانسته است، حتی یک دلار برای تامین مالی کارخانه ای که قرار است در اسکاگلند با سرمایه ۴ میلیارد دلار ساخته شود، پیدا کند. اوضاع درمورد پروژه الکترونیک الژ در اسکاگلند با ۱۶ میلیارد فرانک هزینه نیز به همین منوال است.

به این ترتیب، در این تحولات، مانند هر جای دیگر جهان، این مزدبران هستند که قربانی می شوند. از نظر "فاینشال تایمز" برنامه های اعلام شده در کره

امریکا، مسئله اکنون عبارتست از آنکه موقعیت خود را در آرایش نوین مناسبات منطقه ای حفظ کند تا بتواند از آن به سود خود بهره جوید.

انتخابات در کره جنوبی

در ماه دسامبر سال ۹۷، در بحبوحه بحران پولی و مالی و اقتصادی در کره جنوبی، بیش از ۲۳ میلیون نفر از مردم این کشور، برای انتخاب جانشین کیم یونگ سام به پای صندوق های رای رفتند. ظاهراً، انتخابات ریاست جمهوری نخستین انتخابات "واقعاً" دموکراتیک در کره بود. اما این دموکراسی از قبل محدود گردیده، چرا که هیچ یک از سه نامزد اصلی و برخوردار از پشتیبانی رسانه های همگانی، جایگزین و آلترناتیو واقعی در برابر سیاست محافظه کارانه حاکم بر کره جنوبی ارائه نمی دادند. این در شرایطی است، که اعتصابات بزرگ آغاز سال ۹۷ علیه قانون جدید کار، قانونی که راه "انعطاف" و تزلزل مزدبگیران را در کمپانی های صنعتی کره هموار می کند، نشان داد که مردم کره جنوبی خواهان برداشتن گام های تازه ای در راه دموکراسی، یعنی مشارکت واقعی شهروندان در حیات کشور می باشند.

از آنجا که "سازمان همکاری و توسعه صنعتی" کلوپ ۳۹ ثروتمندترین کشورهای جهان، که "سول" در نوامبر ۹۶ بدان پذیرفته شده، این قانون جدید کار را بر کره تحمیل کرده است، یکی از شعارهای تظاهر کنندگان و اعتصابیون سال گذشته نیز عبارت از آن بود که «این ما هستیم که این کشور را ساخته ایم و میهن به ما تعلق دارد». با اینحال، حتی در نبود یک آلترناتیو واقعی، مردم کره می توانستند لاقابل امیدوار باشند که حقوق اولیه سیاسی خود را، ولو در چارچوب واقعیت های این کشور به اجرا گذارند.

ولی کره جنوبی اکنون از طرف صحنه گردانان جنگ اقتصادی بین المللی و با تحمیل صندوق بین المللی پول، حاکمیت محدودی پیدا کرده است. این کشور که قربانی نظام واضع خود و طوفان مالی در شرق آسیا از ماه ژوئیه بدینسو است، هدف چنان تجاوز اقتصادی قرار گرفته است، که جهان تا به امروز نظیر آن را در چنین شرایطی به خود ندیده است. این بحران بر اثر وجود چند ملیتی هانی که به بورس بازی مشغول هستند و بر روی کاهش ارزش "دون" (پول کره جنوبی) شرط بندی کرده اند و به غارت ابزارهای تولید کشور امید بسته اند، جنبه باز هم مخرب تری به خود گرفته است.

دلیل فرو پاشیدن نظام مالی کره را باید در سال های توسعه سریع آن جستجو کرد. در طی این سال، اعتبارات مالی، وسیله اصلی رشد کمپانی های بزرگ کره ای بود که صادرات هدف اصلی آنها را تشکیل می داد. اکنون حجم این اعتبارات به اندازه ایست که میزان بدهی این کمپانی ها، غالباً ۵ تا ۶ برابر دارایی های آنان است. بدین ترتیب آنها به هیچوجه قادر به باز پرداخت بدهی های خود نیستند و این امر، در شرایط بحران عدم اعتماد و ورشکستگی آنها را بدنبال آورده است. در این شرایط مقامات کره جنوبی خواهان کمک بین المللی گردیده و به صندوق بین المللی پول متوسل شدند. صندوق بین المللی پول، حمایت بین المللی ۵۷ میلیارد دلاری از کره جنوبی را مشروط بر آن کرد که این کشور قیومت و نظارت صندوق را بپذیرد. مدیر صندوق پول بدون کمترین توجهی به حقوق دموکراتیک مردم کره، هر سه نامزد اصلی ریاست جمهوری این کشور را وادار کرد که تعهد کنند، مضمون توافقات انجام شده از سوی رئیس جمهور قبلی را اجرا خواهند کرد و هر سه نامزد، از جمله کیم دای چونگ که بعداً به ریاست جمهوری برگزیده شد، از خود تردیدی بیشتر نمایشی تا واقعی نشان می داد. سند تسلیم به خواست های صندوق را امضاء نمودند. یعنی نامزدهای ریاست جمهوری کره، بدون کمترین مشورت دموکراتیک و نظر خواهی از مردم، پیشاپیش حق هرگونه مذاکره مجدد درباره شرایط صندوق را از خود سلب کردند. با پذیرش شرایط صندوق، بورس "سول" مجدداً برای چند روزی ترقی کرد تا بدین ترتیب به تعهدات نامزدهای ریاست جمهوری اعتباری داده شده باشد. با انتخاب ریاست جمهور جدید، در آخرین روزهای سال گذشته میلادی، مجلس ملی کره جنوبی مجموعه پیشنهادات دولت برای پایان دادن به بحران در این کشور و رفم بخش مالی را در چارچوب برنامه نجات صندوق بین المللی پول تصویب کرد. براساس این برنامه، سیستم مالی کره جنوبی خود مختاری بیشتری بدست آورده و کنترل دولت بر حرکت سرمایه ها باز هم ناچیزتر خواهد گردید. از این طریق، سطح مشارکت شرکت های خارجی در شرکت های کره ای که در بورس هستند از ۵۰ درصد به ۵۵ درصد افزایش یافت و به سرمایه های خارجی اجازه داده شد تا کنترل این شرکت ها را بدست گیرند. هم چنین دولت مالیات سنگین بر دارایی های بزرگ را برای مدتی نامعلوم لغو کرد.

همزمان با این تحولات، روز ۲۷ دسامبر، مردم کره تظاهراتی علیه صندوق بین المللی پول برگزار کردند و رئیس جمهور جدید کره بناچار برای نخستین بار با مسئولین کنفدراسیون سندیکائی کره، که غیر قانونی است، به مذاکره مستقیم نشست. وی به آنها اطلاع داد که برای بدست آوردن کمک صندوق پول، که کشور در حال حاضر بدان نیاز دارد، اخراج ها اجتناب ناپذیر خواهد بود. با اینحال وی قول داد که از این پس تنها مزدبگیران نخواهند بود که باید از خود گذشت نشان دهند، بلکه دولت نیز سهم خود را برعهده خواهد گرفت. بدیهی است، بحران اقتصادی فشار سنگینی را بر کره وارد می آورد و اگر این کشور نتواند به موقع پولهای خود را پرداخت کند، در معرض ورشکستگی کامل قرار خواهد داشت. چنانکه تنها حجم بدهی هانی که تا پایان سال میلادی گذشته سر رسید آنها فرا می رسد، به ۱۵ میلیارد دلار بالغ می گردید. به همین دلیل شیخ ناتوانی از پرداخت بدهی های کره، نگرانی جدی بازارهای خارجی را برانگیخته است. چنانکه گروه "هفت کشور صنعتی" و صندوق پول تصمیم گرفتند یک وام فوری ۱۰ میلیارد دلاری در اختیار کره قرار دهند. هم چنین دولت های گروه هفت، پذیرفتند که دستگاه های مالی خود را قانع کنند، تا سر رسید بازپرداخت بدهی های کوتاه مدت خود را از کره تا مدتی به تاخیر اندازند. اما نگرانی مردم کره جنوبی که همگی در وحشت از پیامدهای بحران به سر می برند در جای دیگری است: چگونه از بیکاری، فقر و فلاکتی که بازارهای مالی سرمایه داری برای آنها برنامه ریزی کرده اند، جان بدر برند؟

پیروزی خلق در قرن ۲۱

اکتبر سال ۱۹۹۷ در سکوت کامل وسائل ارتباط جمعی کره جنوبی، سازمان "پیروزی خلقی قرن ۲۱" پایه گذاری شد. سازمانی که کنفدراسیون (غیرقانونی) سندیکاهای کره و ائتلاف برای دموکراسی و اتحاد کره، در آن گرد آمده اند. شعار سازمان "پیروزی خلقی ۲۱" عبارتست از: «دربیش گرفتن سیاست مترقی، در یک ائتلاف وسیع، از همه کسانی که میراث دار ۳۰ سال مبارزه علیه دیکتاتوری نظامی و رژیم های خود کامه هستند».

این سازمان "کرون یونگ ژیل"، رهبر کنفدراسیون سندیکاهای کره را به عنوان نامزد ریاست جمهوری در انتخابات اخیر این کشور معرفی کرد. به گفته وی «هدف عبارت از آنست که به شکلی دموکراتیک و با شرکت همگان، یک دولت اجتماعی پیشرفته که در آن عدالت اقتصادی و انصاف اجتماعی حاکم باشد برپا شود». وی هم چنین خواستار ملاقات رهبران کره شمالی و جنوبی برای پایه ریزی همکاری براساس هویت مشترک کره ای هاست.

البته باتوجه به سکوت کامل رسانه های همگانی کره و نیز خصلت کاملاً بی سابقه فعالیت این سازمان، رهبران آن امیدی برای پیروزی در انتخابات نداشتند. هدف آنها معطوف به آینده و انتخابات قانونگذاری، در سال ۲ هزار است. آنها می کوشند فضای سیاسی که برای در پیش گرفتن سیاستی متفاوت و تغییرات عمیق، مطابق با خواست های اکثریت مردم و اصلاحات بنیادین سیاسی و اقتصادی در این کشور وجود دارد را بدست آورند.

از نظر کنفدراسیون سندیکاهای کره، باید از نتایج جنبش های بزرگ اعتصابی ابتدای سال ۱۹۹۷ درس گرفت. برخلاف جنبش های سال ۱۹۸۷ که موجب تغییرات سیاسی (یعنی سرنگونی دیکتاتوری نظامی و ایجاد نظام پارلمانی) شد، جنبش های سال گذشته نتوانستند تغییرات سیاسی خاصی را بوجود آورد. هم چنین از نظر دستاوردهای اجتماعی نیز، این جنبش ها نتوانستند شرایط را برای یک آلترناتیو در چشم انداز سیاسی موجود در کشور بگشایند.

نلاید فراموش کرد، که افسانه "اژدها" واقعیت شرایط اجتماعی و کارگری موجود در کره را پوشانده است. بنابر آمارهای رسمی، نرخ بیکاری در حدود ۲ درصد است که از سال گذشته بدینسو افزایش چشمگیر یافته است. اما در واقع حدود ۲ میلیون نفر از بیکاران که از یافتن شغل بکلی ناامید شده و نام خود را در فهرست جستجوی کار نمی نویسند، در این آمار منظور نشده است. به همین دلیل و بنابر قواعد محاسبه دفتر بین المللی کار، نرخ بیکاری در کره از ۱۰ درصد بیشتر است. همانطور که سندیکاها تاکید می کنند، در کره از دست دادن کار تنها به معنی از دست دادن مزد نیست، بلکه از دست رفتن تمام امکانات اجتماعی است که اساساً از سوی شرکت ها و موسسات اداره می شود. ضمن اینکه آموزش در کره نیز پولی است و کمپانی های بزرگ باید هزینه های آن را پرداخت کنند. بیکارانی که از تامین اجتماعی موسسه خود برخوردار نیستند، هیچگونه پوشش درمانی نیز ندارند، زیرا حتی از حق امضای قرار داد بیمه درمانی نیز محروم می باشند.

شده است. مثلاً گروه "تویوتا" در سال ۱۹۹۶ شامل ۶۳ هزار مزدبگیر مستقیم و صدها شرکت مقاطعه وابسته بود که مجموعاً ۲۷۰ هزار نفر را در بر می گرفتند. اکنون این مزد بگیران چه از نظر دستمزدها و چه از نظر تامین اجتماعی، در وضعیت متزلزل بسر می برند. ورشکستگی موسسات کوچکتر، سرعت گرفته است و حق اشتغال همیشگی که جزئی از حقوق مزدببران شرکت های بزرگ تلقی می گردد نیز همراه با آن در حال نابودی است. بدین طریق در سال جاری ۷۵ درصد جوانان دیپلمه تنها از طریق انعقاد و پذیرش قرار دادهای کوتاه مدت توانسته اند شغلی برای خود دست و پا کنند. از چهار سال پیش بدینسو، با افزایش سالانه ۲ درصد مالیات های غیر مستقیم، منابع درآمد خانوادها منطماً کاهش یافته است و اگر تا قبل از بحران اخیر سخن از رشد ۸۰ درصد در سال ۱۹۹۷ در میان بود، اکنون از احتمال رشد منفی سخن گفته می شود.

از سوی دیگر، ژاپن در حال حاضر تحولاتی را از سر می گذراند که در غرب هنوز اهمیت و ابعاد آن بدرستی در نظر گرفته نمی شود. از یکسو با تکرار رسوایی های مالی- سیاسی نظام به اصطلاح "تقدس" کمپانی ها و شرکت ها، که طی دهه ها محرک استثمار فوق العاده مزدبگیران بود، در حال تلاشی است (در سال ۱۹۹۴ تعداد مرگ و میر ناشی از خستگی فوق العاده در کار به ۱۰ هزار نفر رسیده است). از سوی دیگر نظام سیاسی که توسط حزب لیبرال دمکرات و شرکای آن (یعنی در واقع همه احزاب به استثنای کمونیست ها) وسیعاً اعتبار خود را در میان مردم از دست داده است. نرخ بیکاری رسمی ۳ درصد اعلام می شود، اما ارقام واقعی لااقل سه برابر آنست، زیرا همه آلهانی که حداقل یک ساعت در هفته قبل از انتشار این آمار کار کرده باشند، جزو بیکاران محسوب نمی شدند. فقر مطلق که تا دهه های اخیر جنبه حاشیه ای داشت، امروز مجدد، حتی در مرکز شهرهای بزرگ نیز ظاهر شده است و جرم و جنایت، آن هم در کشوری که برقراری امنیت را یکی از افتخارات خود می دانست، رو به فزونی است.

زمین لرزه سال گذشته، در منطقه "کوه" شرایطی را بوجود آورد، که بر اثر آن جنبش های نوینی شکل گرفت. پدیده ای که تا آن زمان در ژاپن ناشناخته بود. این جنبش ها در میان زنانی که در گذشته خانه دار بوده اند، رشد بیشتری داشته اند. این خود نشانه تغییر مناسبات اجتماعی و جستجوی همبستگی های نوین در این کشور است. امروز تعداد هرچه بیشتری از زنان در جستجوی شغلی هستند تا بتوانند خود زندگی خود را اداره کنند. بدین ترتیب، در حالیکه ژاپن به مرحله یک بحران فراگیر وارد می شود، پدیده های نوین اجتماعی در این کشور ظاهر می شود.

تایلند تحت رهبری صندوق بین الملل

بحران مالی که اکنون سرتاسر شرق آسیا را در بر گرفته، برای نخستین بار از تایلند آغاز شد. نخستین تصمیم این کشور برای مقابله با بحران، پایان دادن به نرخ برابری ثابت میان دلار و بات (پول تایلند) و شناور ساختن آن بود. این بحران ظرف یکماه ارزش بات را تا ۲۵ درصد کاهش داد؛ اما تصمیم به شناور کردن بات مانع از آن شد که تایلند نیز سرانجام قیمومت صندوق بین المللی پول را بپذیرد.

مسئولین تایلند، پس از چند روز مذاکرات با نمایندگان صندوق بین المللی پول و چندین بانک خصوصی اعلام کردند، که برنامه نجات صندوق را می پذیرند. بدین ترتیب صندوق ۱۲ تا ۱۵ میلیارد دلار به تایلند وام خواهد داد. در قبال این کمک تایلند مکلف خواهد بود یک سلسله اقدامات را به اجرا گذارد که فشار اصلی آنها بر دوش مردم خواهد بود: کاهش هزینه های عمومی، خصوصی سازی های گسترده، افزایش مالیات های غیر مستقیم و غیره. نتیجه همه اینها به کاهش رشد کشور خواهد انجامید؛ رشدی که با ارقام نزدیک به دو رقمی تا همین اواخر یکی از افتخارات "تیرها" از جمله تایلند به حساب می آمد. البته این رشد به حساب سرمایه گذاری در بخش های غیر تولیدی، سرمایه گذاری های عظیم بورسی و مالی در ساختمان و اموال غیر منقول و وام های دلاری عظیم بدست آمده بود.

دولت تایلند تعهد کرده است، تورم را زیر ۹ درصد حفظ کرده و امینوار است که رشد تولید ناخالص داخلی را در حدود ۳ الی ۴ درصد در سال آینده حفظ کند. هم چنین دولت تصمیم گرفته است که کسر بودجه حساب های جاری را از ۵ درصد تولید ناخالص داخلی به ۳ درصد در سال آینده تقلیل دهد. در حالیکه این رقم در سال ۱۹۹۶ حدود ۸ درصد بود. مالیات بر مصرف نیز بنوبه خود به جای ۷ درصد به ۱۰ درصد افزایش خواهد یافت.

نباغه گفته رئیس بانک مرکزی تایلند، عملیات ۴۲ کمپانی در بورس معلق گردیده است. هم چنین این بانک تا ماه اوت سال ۱۹۹۷ مبلغ ۱۳۹ میلیارد دلار به ۵۸ موسسه مالی تزریق کرده است و ظرف ۶۰ روز برنامه بیرون

نظام "بیمه بیکاری" که از سال ۱۹۹۶ برقرار گردید، تنها شامل موسساتی می شود که بیش از ۳۰ مزدبگیر تمام وقت دارند. اما در سال گذشته، کارگران با قرارداد دائم تنها ۷۲۶ میلیون نفر بوده اند. در حالیکه تعداد کارگران موقت به حدود ۵۶۷ میلیون نفر می رسد، که اگر به آنان کارگران روز مزد و موقت را هم اضافه کنیم، مجموعاً ۴۳ درصد غیر بیکاران را تشکیل می دهند.

یک رقم شاخص دیگر، آنست که هزینه کارگری ۱۲ درصد هزینه موسسات را تشکیل می دهد (با ساعت متوسط کار حدود ۵۱ ساعت در هفته) در حالیکه بهره و خدمات بدهی های موسسات بیش از ۱۶ درصد هزینه های آنهاست. وقتی از اقتصاد کره سخن گفته می شود، غالباً کمپانی ها و شرکت های بزرگ به تصور می آیند، در حالیکه در واقع ۵۳۲ موسسه که ۳۰ مجموعه بزرگ را بوجود آورده اند، تنها ۴۰ درصد مزدبگیران کشور را در اشتغال دارند و ۱۳ درصد تولید بخش صنعتی متعلق به آنهاست. همین کمپانی ها ۲۲ درصد اعتبارات بانکی و ۳۲ درصد وام های متقابل میان موسسات را به خود اختصاص داده اند، در حالیکه تنها به میزان ۱۶۲ درصد در تولید ناخالص ملی کره نقش دارند. یعنی شرکت های کوچک و متوسط صنعتی اکثریت بزرگ بافت اقتصادی کره را تشکیل می دهند. در این بخش از سالها پیش بدینسو، دستمزدها مرتباً کاهش می یابد و اکنون ۴۰ درصد پایین تر از دستمزدهای مزدبگیران مجتمع های بزرگ است.

ورود ژاپن به منطقه توفانی

ژاپن نیز از چنگله کورهای است که تا چندی پیش به عنوان نمون و نماد موفقیت اقتصادی معرفی می شد. اما آنچه که دورانی طولانی از آن بعنوان "توسعه منسجم" نام برده می شد، توسعه ای که بر روابط متقابل میان قدرت های سیاسی، اداری و اقتصادی مبتنی بود (یعنی مجتمع های اقتصادی در پیوند با بخش اقتصادی) و در آن سندیکاهای جنایتکاران نقش واسطه را ایفا میکردند، سرانجام ماهیت زیان آور و ناسالم خود را عیان ساخت.

در ژاپن، هراز چندگاه یکبار اخبار مربوط به سوء استفاده ها و رسوایی های مالی بر ملامی گردد. از معروف ترین آنها، مثلاً می توان پرونده کمپانی آمریکائی "لاکهد" در سال ۱۹۷۶ را یاد کرد. در این ماجرا نخست وزیر وقت "تاناکا" به هنگام امضای قرارداد با این کمپانی برای خود و هم دستانش رشوه نی در حدود ۱۶ میلیون دلار دریافت کرده بود. علیرغم این رسوایی، حزب لیبرال دمکرات نخست وزیر هم چنان در قدرت باقی ماند. قدرتی که این حزب از ۵۰ سال پیش و حتی امروز نیز آن را در اختیار دارد. در سال ۱۹۸۸ نیز در جریان یک رسوایی مالی دیگر، آشکار شد که یک شرکت ساختمانی متعلق به بلند پایه ترین مقامات سیاسی رشوه می دهد. چندی پیش نیز مسئولین بخش ساختمانی "میتسویی" متهم شدند که به یکی از دستگاه های باجگیری ژاپن مبلغ ۱۷۰ میلیون دلار پرداخته اند. هم چنین مرتباً اطلاعاتی بر ملا می گردد که روابط نزدیک میان سران باندها و سندیکاهای جنایتکاران ژاپن و رهبران اصلی این کشور را آشکار می نماید. در این اواخر انعکاس یکی از این رسوایی ها منجر به ورشکستگی شرکت "یاماشی" گردید و تأثیرات مهمی بر اقتصاد ژاپن برجای گذاشت.

از اواخر دهه هشتاد بحران مالی بزرگی ژاپن را در بر گرفت که برای پوشاندن آن، دولت تا به امروز ۵۰۰ میلیارد دلار به سیستم مالی کشور تزریق کرده است. در واقع بر اثر سفته بازی ها و عملیات قلابی، بخش بزرگی از بدهی موسسات این کشور به شعبات آنها منتقل گردیده و در جمع موسسات مادر محسوب نمی شوند. دولت در ماه مارس گذشته، ارقام رسمی این بدهی ها را حدود ۲۱۹ میلیارد اعلام کرد، اما واقعیت بیش از دو برابر آنست. پرداخت این بدهی ها باعث ورشکستگی بانک های عمده شرکت های بزرگ شده است.

فعلاً مقامات ژاپن مدعی هستند که جلوی فاجعه را گرفته اند و باز هم به موسسات در حال ورشکستگی پول تزریق خواهند کرد؛ اما رئیس صندوق بین المللی پول از این امر راضی نیست. بنظر وی بحران کنونی "شانسی" برای اقتصاد ژاپن است که با تسریع در روند از میان برداشتن مقررات حاکم بر روابط اقتصادی، این روابط سالم شود. در حالیکه اتفاقاً همین تلاش که از سال ۱۹۹۰ بدینسو تسریع گردیده است، خود از دلایل کژروی های مداوم نظام مالی ژاپن است.

در عین حال نظام صنعتی ژاپن که در پیوند نزدیک با بانک ها قرارداد، مبتنی بر نوعی سلسله مراتب فئودالی میان گروه های بزرگ و انبوهی از شرکت های کوچک و متوسط صنعتی است که بصورت تابعین آنها و شرکت های مقاطعه ای کار می کنند. این نظام نیز بنوبه خود به ضعف دچار

در این شرایط و اوضاع و احوال است که "حزب آزادی و همبستگی" پایه گذاری شد. پایه ریزی این حزب حاصل ضرورت های این دوران بحرانی است. حزب می کوشد نیروهای کارگری را در برابر راه حل های مبتنی بر سرمایه داری بسیج کرده، از تجزیه اپوزیسیون اجتماعی جلوگیری کند و نیروهای آزادی و صلح را علیه ستم، خشونت و استثمار متحد گرداند.

فراخوان حزب ما در سرتاسر جامعه، در میان آنهایی که به نیروی کار، به آزادی و صلح اعتقاد دارند، انعکاس یافته است. سوسیالیست ها، انقلابیون، فیمنیست ها، طرفداران محیط زیست، صلح طلبان، مدافعین حقوق بشر، سندیکاها و نیروهای مستقل برای تحقق این اهداف گرد هم آمده اند.

"حزب آزادی و همبستگی" در ۲۱ ژانویه ۱۹۹۶، در آنکارا، در جریان جشنی که بیش از ۲۰ هزار نفر در آن شرکت داشتند، پایه گذاری گردید. بسیاری از اعضای سازمان های دموکراتیک، سندیکاها و دیگر تشکلهای ابتکاری مربوط به جامعه مدنی، روشنفکران، روزنامه نگاران، دانشمندان، نویسندگان و هنرمندان در این حزب گرد آمده اند.

"یونوک یوراس" دکترای علوم سیاسی و رئیس سابق سندیکای آکادمیسین ها، اکنون رهبری این حزب را برعهده دارد.

حزب آزادی و همبستگی، یک حزب پلورالیست توده ایست که از طریق مجتمع افرادی با تجربیات سازمانی و مبارزات اجتماعی متفاوت بوجود آمده است. این حزب از مشروعیت تفاوت و تضمین حقوق اقلیت ها دفاع می کند. این حزب تنوع آراء و نظرات و هم چنین وجود پلانفرم های مختلف بحث در درون حزب را به عنوان نشانه غنای فکری آن تلقی می کند.

حقوق کارگران و زحمتکشان

حزب آزادی و همبستگی، مدافع کارگران و زحمتکشان در برابر هرگونه تهاجم سیاسی و اقتصادی قرار دارد و ابتکارات مبارزات و تشکلهای سازمانی آنها را تشویق کرده و می کوشد به سنگبندی زحمتکشان تبدیل شود.

حزب ما، موج خصوصی سازی را که اکنون در کشور به راه افتاده، نه تنها یک تهدید اقتصادی، بلکه ایدئولوژیک تلقی کرده و طرفدار مبارزه برای محدود ساختن ارتش و قدرت سزوکور دولتی و توسعه سازمان های خدمات عمومی است. حزب آزادی و همبستگی طرفدار راه حل سیاسی و دموکراتیک برای مسئله کردهاست و برای ایجاد فضای گفتگوی آزادانه مبارزه می کند.

اسلام سیاسی: بنظر ما اسلام سیاسی به جزئی از نظام کنونی، در ترکیه تبدیل شده است. ما با این تفسیر که اسلام را پناهگاهی علیه مدل کنونی اقتصادی کشور می داند، موافق نیستیم و از یک لایتشه واقعی دفاع می کنیم.

حزب آزادی و همبستگی خواهان تضمین همه گونه آزادی اعتقاد و ایمان، آزادی نیایش های مذهبی، آزادی حیات بوده و علیه هرگونه تحقیر و انتراق مبارزه می کند. به همین دلیل مخالف برتری دادن این یا آن مذهب و اعتقادات بوده و معتقد است، که دولت باید در برابر همه مذاهب و اعتقادات یکسان عمل کند.

شونیسیم و فاشیسم: حزب آزادی و همبستگی با پیگیری علیه هرگونه گسترش جنبش نژاد پرستانه و ناسیونالیسم مبارزه کرده و خواهان تصفیه دستگاه دولتی از سازمان های غیر قانونی این تشکلهاست.

در مورد ضرورت دموکراتیزه کردن امور محلی، حزب آزادی و همبستگی خواهان ایجاد مکانیسم هایی است که مردم از طریق آنها بتواند بطور فعال و پایدار در حل مسائل محلی ومنطقه ای مشارکت نمایند. حزب ما برای همزستی صلح آمیز فرهنگ های متفاوت و برای توسعه همه این فرهنگ ها مبارزه می کند.

زنان: ما با ستم علیه زنان و تبعیض جنسیت در جامعه مخالفیم و با آن مبارزه می کنیم.

محیط زیست: حزب ما می کوشد که مناسبات میان طبیعت و انسان با بهره برداری صنعتی، تنها براساس معیار کسب سود بنا نشود.

جهان سوم: حزب آزادی و همبستگی علیه مناسبات وابستگی به سرمایه داری جهانی، غارت منابع کشورهای فقیر توسط کشورهای بزرگ سرمایه داری و همچنین علیه هر نوع تحریک و برانگیختن جنگ مبارزه می کند.

جامعه نوین: حزب ما تلاش خواهد کرد تا پایگاه همه کارگران و زحمتکشان شود و تمامی آنها را برای مبارزه در جهت ایجاد نظامی دموکراتیک، که در آن نیروی کار حاکم باشد، بسیج کند. البته ما خواهیم کوشید، تا آن اپوزیسیون را هم رهبری کنیم، که اعتقادی به تضاد کار و سرمایه ندارند. خارج کردن کشور از زیر سلطه سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم، مخالفت با نظامی گری، دفاع از مناسبات انسان و طبیعت، از شعارهای کنونی حزب است.

آمدن موسسات از بحران کنونی را به اجرا درخواهد آورد. در حالیکه اکنون پس از چند ماه اوضاع وخیم تر گردیده است.

از نظر وزیر مالیات تایلند الویت دولت «برقراری اعتماد مجدد سرمایه گذاران بین المللی» است. اما برای اکثریت مردم این کشور بقاء آنها الویت یافته است، چرا که ۸۰ میلیون نفر از مردم تایلند، امروز از درآمدی سالانه کمتر از ۱۳۰۰ فرانک (حدود ۱۰۰ هزار تومان) برخوردار هستند. انتشار تازه شهر نشین شده در وضعی دشوار به سر می برند. ورشکستگی و اخراج های وسیع که از هم اکنون برنامه ریزی می شود، به همراه خودپیامدهای اجتماعی وخیمی را بدنبال خواهد داشت.

سایه "بحران" بر سر جمهوری ترکیه!

رفقا!

از آنجا که تحولات "ترکیه"، بصورت بسیار طبیعی می تواند مورد توجه همه ما باشد و از آنجا که تحولات جنبش چپ در این کشور، بخش بسیار جدی و مهمی از رویدادهای این کشور همسایه به حساب می آید، مطلب زیر را برایتان ارسال می دارم. پس از رویداد فروپاشی اتحاد شوروی، در ترکیه نیز جنبش چپ و حزب کمونیست این کشور، دستخوش تحولاتی شد، که باید دید از درون آن چه چیز بیرون خواهد آمد. مهم آنست که ما این تحولات را دنبال کنیم و در جریان کوشش ها و تلاش ها قرار گیریم.

حزب "آزادی و همبستگی" ترکیه، پس از انحلال حزب کمونیست ترکیه، در سال ۱۹۹۱-۹۲ تشکیل شد. کمونیست های سابق و عده دیگری از چپ ها در تشکیل این حزب نقش داشتند. پیشتر نیز مصاحبه ای را با یکی از رهبران این حزب، در ارتباط با دولت "ارکان" و به نقل از "اومانیت" برایتان ارسال داشته بودم که چاپ گردید. آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته شده از بولتنی است که این حزب در جشن "اومانیت" توزیع کرده بود. برخی مواضع اعلام شده در این بولتن، شباهت دارد با برخی نظرات متفکران چپ ایران، در باره "حزب فراگیر چپ"، اما نه این چنین هدفی را در برابر خود قرار داده است و نه اساساً تشکیل یک حزب فراگیر چپ در هیچ کجای جهان و از جمله در ایران قابل تشکیل است، مگر اینکه "جنبه" ای باشد که نام خود را "حزب" گذاشته، که این بحث دیگری است. آنچه ریشه تمام این بحث هاست، ضرورت وسیع ترین همکاری ها و تجمع همه نیروهای اجتماعی برای مقاومت در برابر یورش لجام کبکته و بی پروای سرمایه داری جهانی و سرمایه داری داخلی در کشورهای مختلف و از جمله کشورهای بزرگ سرمایه داری است. این بحث، با همین هدف در حزب کمونیست فرانسه نیز جریان دارد و در ایتالیا نیز به نوع دیگری مطرح است. متأسفانه در طیف چپ ایران، هنوز درک دقیقی از ضرورت چنین همکاری و جنبه ای وجود ندارد. زیرا درک اوضاع جهانی و ضرورت مقابله همگانی با امپریالیسم مهاجم جهانی، هنوز درک واحدی در چپ ایران نیست و به همین دلیل "حزب فراگیر چپ" را بجای جنبه وسیع مطرح می کنند و هویت حزبی را معشوش می کنند. بهر حال امیدوارم مطلب ارسالی، بتواند در عین حال که ما را با تحولات چپ در ترکیه آشنا می کند، کمکی هم به روشن شدن بحث های جاری پیرامون "هویت چپ" و یا "حزب چپ فراگیر" باشد.

حزب "آزادی و همبستگی" در بولتن خود، ابتدا تحلیلی اینچنین از اوضاع ترکیه ارائه می دهد:

ترکیه از ابتدای دهه ۹۰ بدینسو، ریشه ای ترین و حادث ترین بحران تمام تاریخ جمهوریت خود را از سر می گذراند. این بحران عرصه های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک را فراگرفته و با فساد اخلاقی و اجتماعی فراگیر توأم گردیده است. افشای پی در پی رسوایی هایی که بخشی از کارمندان دولت در آن دست دارند، ثروت های باد آورده و مشکوک یک طبقه ممتاز در جامعه، هم چنین فاصله گرفتن سطح زندگی ناشی از فاصله درآمدها، بازتاب های فاجعه باری بویژه در میان طبقه محروم بوجود آورده است. از سوی دیگر، مسئله کردها به دلیل سیاست های فوق هر روز به یک جنگ واقعی گسترده تر و وخیم تر تبدیل می شود. بدینطریق حالت جنگی به عنوان ابزاری در جهت سیاست های غیر دموکراتیک در سرتاسر کشور بکار گرفته می شود و حقوق بنیادین، از جمله حقوق انسانی، حق اندیشه و بیان، حق تجمع آزادانه روز به روز بیشتر نقض می شود. حزب فاشیست که از ابتدای تاسیس خود در حاشیه جامعه بلوکه شده بود، به پشتوانه شوینیسیم ناشی از جنگ به یک قطب سیاسی مهم تبدیل شده است.

اسلام سیاسی، با استفاده از ناهنجاری های درون جامعه، رشد کرده و به یک نیروی حکومتی تبدیل شده است. ارتش بنوبه خود، قدرت تعیین کننده در مهمترین تصمیم گیری های سیاسی بدست آورد و بر نهادهایی چون پارلمان و دولت نفوذ جدی می گذارد. به موازات آن در چندین نهاد دولتی، بویژه پلیس، نیروهای وجود دارند که وظیفه آنها گسترش جنگ است.

"فرهنگسرا"

خدمت یا خیانت به انقلاب!

از جمله اقدامات شهرداری تهران، که اکنون به اتهامی علیه آن تبدیل شده، ایجاد فرهنگسراها در تهران است. آیت الله مهدوی کنی، رسماً ایجاد این فرهنگسراها را خیانت به انقلاب (انقلاب از نگاه وی) ارزیابی کرده است و بخشی از انگیزه اساسی برای یورش به شهرداری تهران، باهدف مبارزه با همین خیانتی است که آیت الله مهدوی کنی، آنرا مطرح ساخته است. بخش دیگری از انگیزه یورش به شهرداری تهران و تلاش برای تصرف تمام مدیریت های آن، مقدماتی است برای غافلگیر شدن بازندگان بازار و ارتجاع مذهبی، در صورت برگزاری انتخابات شوراهای و انتخابی شدن شهرداران.

شهرداری تهران، طی سالهای گذشته، تعداد ۱۰ فرهنگسرای بزرگ، دهها خانه فرهنگ، دهها نگارخانه و دهها کتابخانه در تهران دایر کرده است. بسیاری از این فرهنگسراها، نگارخانه ها و کتابخانه ها در محروم ترین نقاط تهران بزرگ برپا شده است. جرم این فرهنگسراها، که امثال آیت الله کنی، نقش آنها را با "خانه جوانان" زمان شاه یکسان تلقی کرده، آنست که برای جوانان محروم، فیلم، نوار ویدئویی مجاز، نمایشنامه، سخنرانی، کتابخوانی، کلاس های هنری و نمایشگاه ترتیب می دهد. لابد مخالفت با این نوع فعالیت ها، همانگونه که آیت الله کنی می گوید: "علم و عقل ستیزی نیست!"

آنگونه که ما اطلاع داریم، فعالیت های این فرهنگسراها و دیگر مراکز فرهنگی وابسته به آنها که در بالا نامشان برده شد، طی ۶ سال گذشته، زیر نظر معاون اجتماعی شهرداری و مدیران شهرداری صورت می گرفته است. پس از انتخابات مجلس پنجم، یورش شکست خورده گان انتخابات، برای تصرف این مراکز شروع شد. این یورش زیر شعار مبارزه با یورش فرهنگی غرب، مقابله با تحولات شهرداری و ترویج فرهنگ اسلامی شروع شد، اما انگیزه اصلی، یورش به آن کانون هائی بود، که به زعم بازندگان انتخابات، نقش بسیج کننده جوانان برای رای دادن به کاندیداهای خارج از لیست "روحانیت مبارز" موقوفه اسلامی را ایفاء کردند. با آنکه این یورش، بخشی از کار این مراکز را فلج ساخت، اما بازندگان انتخابات ریاست جمهوری، این میزان فلج سازی را هم کارساز ندانسته و متشکی به تحلیل هائی که در باره باختشان در انتخابات ریاست جمهوری داشتند، یورش به فرهنگسراها و کانون های فرهنگی و هنری جوانان را با یورش به کل شهرداری تهران تکمیل کردند، که حاصل آن، تاکنون بازداشت، شکنجه، اعتراف و محاکمه و محکومیت برخی شهرداران تهران بوده است!

پیش از انتخابات ریاست جمهوری، با فشار شورای تبلیغات اسلامی، رادیو و تلویزیون دولتی و با حمایت وزارت ارشاد اسلامی (زمان وزارت میرسلیم) اداره این مراکز به هیات امناء واگذار شد و ارتجاع مذهبی و نمایندگان موقوفه اسلامی توانستند اکثریت را در این هیات امناء به خود اختصاص دهند و از این طریق مدیران متّوّر نظر خود را بر راس این مراکز بگمارند. ترکیب این هیات امناء مرکب از ۸ نفر است: ۱- نماینده رهبری (که اکنون "منصور واعظی" از اعضای مرکزیت موقوفه اسلامی است. او در گذشته مدیر کل ارشاد اسلامی تهران بوده است) ۲- نماینده تلویزیون "علی لاریجانی" ۳- رئیس سازمان تبلیغات اسلامی "محمد عراقی" ۴- رئیس حوزه هنری "زند" ۵- وزیر ارشاد اسلامی (اکنون "مهاجرانی" ۶- وزیر آموزش و پرورش ۷- رئیس کانون پرورش کودکان و نوجوانان ۸- فرمانده بسیج سپاه پاسداران "ترتیب افشار".

برای بیرون کشیدن اداره این فرهنگسراها و مراکز وابسته به آن، از دست معاونت اجتماعی شهرداری تهران، جوسازی های جناح راست در مجلس اسلامی نقش بیتیاری داشت.

مدیران جدید فرهنگسراها، با وزارت اطلاعات و امنیت و بسیج سپاه پاسداران ارتباط تنگاتنگ برقرار کرده و درهماکنگی با یکدیگر این مراکز را اداره می کنند. البته هنوز این تسلط بر تمام فرهنگسراها، نگارخانه ها، کتابخانه ها و خانه های فرهنگ بوجود نیامده است، که دلیل آن نه تنها مقاومت کارکنان این مراکز، بلکه مقاومت خود اهالی و بویژه جوانان عضو و مراجعین به این مراکز نیز هست. از جمله فرهنگسراهای فعال در تهران، فرهنگسرای بهمن است، که مدیریت آن، پس از بیرون کشیدن از دست شهرداری تهران، در اختیار یکی از وابستگان جناح راست بنام "محمد علی شایسته نیا" است. او پیش تر مدیرکل اداره ارشاد اسلامی استان فارس بوده است.

آخرین عملکرد مدیریت این فرهنگسرا، که در محافل ادبی تهران، این روزها نقل می شود، جلوگیری از جلسه نقد و بررسی کتاب جدید خانم "منیره روانی پور" رمان نویس معاصر ایرانی، بنام "کنیزو" است.

(بقیه پرسش و پاسخ از ص ۱۵)

فتوای تقلب در انتخابات - ما شکایتمان را کردیم

ولی هنوز خبری نیآورده اند. شکایت کردیم که به ما دروغ بسته اند و گفته اند که فتوی آورده اند! نگفته اند فتوی دادند، که دوتا فحش در آن هست، یکی فتوی دادن و دیگری کلمه "آورده اند". (آیت الله کنی، که ظاهراً از نواز ضبط صدای خویش در جریان فتوای جایز بودن تقلب در شمارش آراء به سود ناطق نوری، در جمع طلبه های مشهد اطلاع دارد، منکر این فتوا نشده و تنها فعل آنرا، غلط می داند.) (۳)

درباره شهرداری ها - تشکیل شوراهای منافاتی با

مجلس شورای اسلامی ندارد، بلکه می تواند موید آن هم باشد. یکی از فایده های شوراهای این است که شهردارها از این بی انضباطی بیرون می آیند و دیگر نمی توانند هر کاری که بخواهند انجام دهند. اعتقاد بنده این است، در عین حالی که شهرداریها، از جمله شهرداری تهران، خدماتی کرده اند، اما ضربه ای که به انقلاب زده اند، خیلی بزرگ است. اگر در آینده عقلانی قوم جمع شوند، می فهمند که من چه می گفتم... فعلاً بنده نمی خواهم در مسائل شهرداری وارد بشوم، از قبل این شهردار تهران و کارهای شهرداری را نمی پسندیدیم، از اوایل انقلاب، با شهردار تهران، به خاطر کارهایی که انجام می داد، مخالف بوده و استدلالاتی هم برای خودم داشته ام. در انتخابات اخیر هم، یکی از اشکالاتم حضور آقای شهردار بوده است. اما در باره مسائل و پرونده هائی که اخیراً در رابطه با شهرداری عنوان شده است و مورد بررسی است تفاوتی نمی کنم، چون وارد آن مسائل نیستیم... این پایک های بی حساب و کتاب و بی درو پیکری که ساخته می شود تا چه حدی و در کجا برای جامعه مفید است و چه جو فرهنگی و برنامه هائی را در آنها حاکم می کنیم که یک نفر بسیجی مومن را به خاطر امر به معروف با چاقو می زنند. آیا مرکز جمهوری اسلامی را اینگونه باید زها کرد؟ اینها مسائلی است که مورد اشکال است، حتی مسئله فرهنگسرا هائی که ساخته شده قابل بررسی است. الحمداً الله قسمتی از مدیریت آنها از شهرداری گرفته شد. همین فرهنگسرای این سینا، که کنار دانشگاه ساخته شد، قبل از اینکه تغییر و تحولی داده شود، نمایش فیلمها و برنامه های آن، کدام یک از اجتماعاتی که در این فرهنگسرا بود، تناسبی با دانشگاه امام صادق داشت؟... خلاصه اگر معاونان و شهردارانی که از طرف ایشان هستند محکوم بشوند، منتظریم ببینیم که دولت با این محکومیت چگونه برخورد می کند. آیا باز هم می گویند این کارها سیاسی است یا خیر؟

۱- آیت الله کنی، در زمان شاه، مدتی زندانی بود، پس از پیروزی انقلاب، عضو شورای انقلاب، وزیر کشور، سرپرست کمیته های انقلاب، مدت کوتاهی نخست وزیر (پس از انفجار نخست وزیری و کشته شدن رجائی و باهنر)، عضو جامعه روحانیت مبارز و دبیر این جامعه بود. اکنون عضو شورای مصلحت نظام، عضو رهبری جامعه روحانیت مبارز و بنیانگذار و رئیس دانشگاه امام صادق است.

۲- اشاره مهدوی کنی به مقاله ایست که حجت الاسلام "کدیور"، در تحلیل انتخابات ریاست جمهوری نوشته بود. ضمناً، دانشگاه امام صادق، از جمله دانشگاه هائی است که در آن دختران از پسران جدا و میان آنها پرده کشیده شده است!

۳- مراجعه کنید به اطلاعاتیه های کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری، در شماره ۶۰)

(فرهنگسرا خدمت یا ... از ستون مقابل)

با آنکه نزدیک به ۳۰۰ نفر برای شرکت در این جلسه خود را به فرهنگسرای بهمن رسانده بودند، مأموران اداره حراست وزارت ارشاد اسلامی و مأموران امنیتی از ورود دعوت شدگان به جلسه جلوگیری کردند و به بهانه خرابی برق سالن کسی را به داخل راه ندادند. بسیاری از چهره های ادبی و هنری ایران در جمع این مدعوین بودند. (ظاهراً، پس از سخنرانی خانم سیمین بهبهانی در جلسه ای مشابه، که نیمه کاره و با دخالت مأموران حراست وزارت ارشاد اسلامی بهم زده شد، قرار بر این است که از برپائی این نوع جلسات جلوگیری شود!! راه توده، خیر این سخنرانی و مصاحبه خانم بهبهانی با رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان و پخش آن توسط رادیو اسرائیل را در شماره ۶۶ خود منتشر ساخت. این سخنرانی در محافل فرهنگی ایران، نوعی چپ ناسنی ارزیابی شد، که عملاً به سود جناح راست تمام شد!)

هدف "چپ" فرا تر از "تعمیر سرمایه داری"

در بحث‌های مربوط به هویت چپ، در عین حال که به این مسائل توجه کافی نمی‌شود و هویت چپ در این صحنه جستجو نمی‌شود، بی‌وقفه گریز از گذشته و تیره چپ مورد نظر آنها از رویدادهای مربوط به انقلاب اکتبر و فاصله گیری از باصطلاح چپ سنتی (که مفهوم چپ پایبند به ایدئولوژی علمی را دارد) مطرح است. در بطن همین تلاش است، که انواع استدلال‌ها در ارتباط با انقلاب اکتبر و لنین و لنینیسم مطرح می‌شود، بی‌آنکه شرایط دقیق انقلاب اکتبر و پایه‌های تئوریک آن دقیقاً تحلیل شود.

بدین ترتیب است که مبارزه برای برقراری "سوسیالیسم" و تغییرات کیفی-انقلابی سیستم موجود در حاشیه قرار گرفته و سرانجام، کار به دفاع از تزهائی نظیر تعمیر «همین سرمایه داری موجود» در جهان و طبعاً در ایران ختم می‌شود! مثلاً آقای «بابک امیر خسروی»، که از جمله شرکت کنندگان در بحث‌های مربوط به «هویت چپ» است، زحمت خود و دیگران را درباره عدالت اجتماعی و دیگر مشخصه‌های چپ، کم کرده و می‌گوید: «آینده را نباید برای نسل‌های بعدی گذاشت» (مراجعه کنید به نشریه «کار» شماره ۱۶۹).

و این نیست، مگر پذیرش اندیشه‌های ایده آلگستی و سستی ایدئولوژیک سرمایه داری جهانی، تحت تزلزل «پایان تاریخ در چارچوب سرمایه داری» و «ضرورت» تعمیرهای اندک در همین سیستم.*

در ادامه همین کج روی است، که برخی نظریه پردازان، پیرامون «هویت چپ» مدعی می‌شوند، که گویا «انقلاب»، نه یک پدیده ناشی از شرایط عینی، بلکه نتیجه خواست این و یا آن فرد است. همین عده، در ادامه فرضیه سازی‌های خود به این نتیجه می‌رسند، که انقلاب اکتبر، در روسیه خواست لنین بود و انقلاب ایران نیز، گویا خواست آیت الله خمینی!

خوب و بد، دانستن انقلاب، «موافقت» یا «مخالفت» و یا حتی نفی آن، تأثیری در وقوع انقلاب ندارد، زیرا انقلاب به این نوع خواستن و نخواستن‌ها همانقدر ناوابسته است، که به شرایط اجتماعی وابسته است. البته در جریان خیزش انقلابی، این فرد و یا آن گروه می‌تواند به انقلاب نبیند، ولی این خودداری از همراهی با انقلاب نیز در نتیجه آن تأثیر نخواهد داشت، چرا که اراده و عمل، از راس هرم اجتماعی به اعماق این هرم منتقل شده است و توده‌های مردم هستند که بسرعت برق و باد زمان را پشت سر گذاشته و تصمیم می‌گیرند، نه این روشنفکر مترقی و یا غیر مترقی! ما خود در جریان انقلاب ایران شاهد و ناظر این امر بودیم. بقول مارکس «بیست سال در یک روز متراکم می‌شود» و هر کس باید تصمیم خود را بگیرد: انقلاب و توده‌ها و یا در ست مقابل!

آنها که در جستجوی هویتی جدید برای «چپ»، انقلاب اکتبر را زودرس دانسته و نتیجه می‌گیرند، که کوشش برای تغییر جامعه بسوی هدف سوسیالیستی در شرایط تاریخی وقوع انقلاب اکتبر نادرست بوده است، اراده و خواست توده‌ها را ندیده می‌گیرند. در ادامه همین نوع استدلال‌ها و ذهنگرائی‌هاست، که مثلاً عنوان می‌شود: سوسیالیسم را تنها آن زمانی می‌توان تحقق بخشید، که «رسم سرمایه داری در آمده باشد» (امیر مبینی).

یا این برداشت و نظر: «حذف سرمایه داری و جایگزین کردن یک نظام جانشین» در کشوری این‌چنان عقب مانده (مانند روسیه ۱۹۱۷، و یا ایران ۱۳۷۶) ممکن نیست، بلکه «اصلاح سرمایه داری در مسیر عدالت اجتماعی» باید هدف باشد و نه سمت گیری سوسیالیستی (فرخ نگهدار، «کار» شماره ۱۷۲) [۱]. در پاسخ به چنین نظراتی لنین در سال ۱۹۱۷ نوشت: «من [یا در انتظار نشستن برای فرارسیدن زمان] انقلاب اجتماعی [با محتوای سوسیالیستی] وقتی موافق می‌بودم، که تاریخ [واقعیتی جوامع بشری] همانقدر صلح آمیز، آرام، بدون پستی و بلندی بود و در جاده‌ای هموار جامعه را چنان به سوی تحول انقلابی هدایت می‌کرد، که گویی قطار سریع‌السیر آلمانی وارد ایستگاه شده، کارمند وظیفه شناس آن، درها را باز کرده و با صدای بلند اعلام می‌دارد: ایستگاه انقلاب سوسیالیستی!! همگی پیاده شوند!!».

«لینا» و «آلکساندر شارلا منکو» فیلسوف و سیاست‌دان روسی که جمله فوق از لنین از مقاله مشترک آنان تحت عنوان «انقلاب اکتبر: سمت گیری سوسیالیستی نادرست بود؟» (دفتر مارکسیستی Marxistische Blätter شماره ۶ سال ۱۹۹۷) نقل شد، در ادامه می‌نویسند: «اکنون می‌توان دو نوع مارکسیست متمدن را تشخیص داد. یکی آنهایی که همانند پلخانف و کائوتسکی، آماده‌اند با آرامش در قطار نشسته و در انتظار بمانند، تا قطار از ایستگاه‌های «سرمایه داری مانوفاکتوری»، «انقلاب بورژوازی» و «انقلاب

«سیمای امروزی چپ»

((چپ)) جدا از "سوسیالیسم" هویت ندارد!

بررسی موقعیت کنونی سرمایه داری در جهان و ایران، می‌تواند سرآغاز نتیجه گیری‌های تئوریک و تعیین تاکتیک‌های مبارزاتی چپ شود. پایبندی به چنین اسلوبی نه تنها قادر است «سیمای امروزی چپ» را در جریان مبارزه برای رفرف و تغییرات تدریجی شرایط کنونی تثبیت کند، بلکه می‌تواند دورنمای نبرد را برای پشت سر گذاشتن سرمایه داری و پایه ریزی سوسیالیسم نیز ممکن سازد. پایبندی به این اسلوب اجازه نمی‌دهد تا «تعمیر سرمایه داری» وظیفه‌ای استراتژیک برای چپ تلقی شود.

با پذیرش این اسلوب بررسی واقعیات موجود است، که باید برای خروج ایران از زیر فشار سیاست‌های امپریالیستی، نظیر «تعدیل اقتصادی» دیکته شده توسط سرمایه مالی امپریالیستی چاره‌ای اندیشید و اهداف ملی-دمکراتیک را مشخص ساخت و در عین حال دورنمای مبارزه را نیز از نظر دور نداشت.

تحلیل، کنکاش و بررسی‌ها، برای یافتن سیمای مستقل و به تعبیری دیگر «هویت چپ» (که در برخی نشریات چپ بحث‌ها پیرامون آن جریان دارد) بدین ترتیب می‌تواند به نتیجه‌ای مستقل از ارزیابی‌های «راست» بیانجامد. با این دیدگاه است، که وقتی در جریان بحث‌های جاری پیرامون «هویت چپ»، و بویژه آنجا که در این تحلیل و تلاش برای یافتن «هویت مستقل» اشاره‌ای به سیاست‌های ضد مردمی سرمایه داری «نولیبرالی» و حاکمیت سرمایه مالی در جهان امروز و به تضاد بین کشورهای متروپل و پیرامونی نمی‌شود، مرزهای «راست» و «چپ» مخلوط می‌شود. مثلاً در بحث‌هایی که نشریه «کار» یکی از مبتکران آن است، وقتی به مبارزات و خواست‌های مستقیم خلق‌های کشورهای نظیر کشور خودمان اشاره نمی‌شود و حاکمیت و نقش سرمایه مالی، تحت عنوان «گلوبالیسم»، فراموش می‌شود، مشخص نمی‌شود که «چپ» خواهان کدام عدالت اجتماعی است و معتقد به برداشتن کدام موانع موجود بر سر راه عدالت اجتماعی است. به همین ترتیب است، که مثلاً فراموش می‌شود، سرمایه داری تجاری در جمهوری اسلامی ایران با ۲۰ میلیارد دلار قدرت مالی، چگونه و پنهان در پشت کدام شعارها خواستار اجرای برنامه لیبرالیسم اقتصادی «تعدیل» است و با گشوده شدن فضای سیاسی ایران و آگاهی مردم از این واقعیات مخالفت می‌کند و بر سر راه هرنوع تحول مثبتی در ایران که پایگاه اقتصادی و سیاسی آن را به مخاطره اندازد، با تمام نیروی خود مانع ایجاد می‌کند.

هویت مستقل چپ برای مردم زمانی قابل تشخیص است، که بدانند و ببینند این چپ برای تحقق کدام «عدالت اجتماعی» در مقابل برنامه‌های امپریالیستی و در جهت دفاع از منافع حقه آنها ایستاده است. البته طبیعی است، که این ایستادگی و این عدالت اجتماعی، در چارچوب امکانات موجود و ممکن مطرح است و نه بلند پروازی‌های رویا گونه.

به همین دلیل است که نمی‌توان سکوت درباره و گریز از افشاگری و تمرکز شعارهای اساسی اقتصادی «چپ»، بر محور ستیز با یورش نولیبرالیسم دیکته شده توسط ارکان مالی امپریالیسم در جهان - صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان همکاری‌های اقتصادی و رشد، سازمان تجارت جهانی - در سطح جهانی و در ارتباط با ایران، ستیز با سرمایه داری تجاری و تعدیل اقتصادی موافقت کرد.

* «سانیس فیکشن» و یا تعقل علمی؟ تغییر «کمی» و یا «کیفی»؟

برخی از نظریه پردازان در بحث درباره «هویت چپ» در عین حال که تأیید می کنند «سرمایه داری به بن بست رسیده است» (ازجمله علی کشتگر)، «راه حلی» بیش از ترمیم و تعمیر «کمی» سرمایه داری ارائه نمی دهند. مثلاً «اقتصاد مختلط»، «کاهش ساعات کار» (این پیشنهاد را سرمایه داری خود با توسعه «لشکر ذخیره بیکاران» عملی ساخته است)، «افزایش دستمزدها در سراسر جهان» و بالاخره «رفرم های عمیق در سرمایه داری پیشرفته موجود» چنین اند. درحالی که جهان نیازمند راه حلی کیفی، برای جانشین سرمایه داری است! راه حلی که بتواند محتوای تولید سرمایه داری را، که دسترسی به سود از طریق استثمار نیروی کار است، بطور کیفی و انقلابی تغییر دهد! خوشه گندم، از دانه آن می روید! برای شناخت چگونگی این «رشد»، شناخت دقیق و همه جانبه «دانه» ضروری است.

یکی از عمده ترین علل شکست کوشش چنددهه گذشته بشریت برای ایجاد نظام سوسیالیستی، در کنار اشتباهات اجتناب پذیر ذهنی - فقدان دموکراسی سوسیالیستی، نقض قوانین سوسیالیستی و... در کشورهای سوسیالیستی سابق، و نتایج عینی و گریزناپذیر نبرد بین دو سیستم در سطح جهانی - جنگ سرد، استثمار جنوب از یک سو و کمک های انترناسیونالیستی کشورهای سوسیالیستی به کشورهای جهان سوم و جنوب از سوی دیگر -، عدم توانایی این کشورها برای برقراری کیفیت و کاراکتر نوین تولید، یعنی تولید سوسیالیستی - تولید برای برطرف کردن نیازهای انسان - بود. علی کشتگر* در بحث جاری پیرامون «هویت چپ» در نشریه «کار»، درحالی که بدرستی مزیه «سیمای امروزی چپ» را محتوای «سوسیالیستی» آن اعلام می دارد، که بدون براندازی «استثمار انسان از انسان» تحقق نخواهد یافت، مانند بسیاری دیگر از بحث کنندگان، راه حلی کیفی برای پایان دادن به آن ارائه نمی کند. این درحالی است که خود وی نظریه پردازانی نظیر «بایک امپریکسروی» را، که کوشش برای تحقق سوسیالیسم را نه وظیفه معاصران، بلکه به آیندگان واگذاشته است، در تقسیم بندی طیف چپ «راست ترین گرایش در چپ» قرار می دهد. خط فاصل با امپریکسروی ها، یافتن راه حل کیفی، یعنی براندازی «استثمار انسان از انسان» است، که با شناخت مکانیسم تحقق «استثمار» در روند تولید سرمایه داری، نتیجه می شود. دستاورد سترگ بشریت ترقی خواه، که با نام مارکس عقیقین است.

این امر واضح است، که سوسیالیسم از زیر بوته بیرون نخواهد آمد، بلکه از طریق «نفی در نفی» سرمایه داری تحقق خواهد یافت؛ در روند یفرنج این نبرد اجتماعی، البته «ارزش های سوسیالیستی» و «سوسیالیسم در نطفه ترین شکل خود در دل سرمایه داری به وجود» می آید، اما این ارزش ها و نطفه ها در بخش روینایی روابط اجتماعی تحقق می یابد و عمدتاً در شناخت تئوریک نیروی نو و بالنده در جامعه سرمایه داری ایجاد می شود. بحث های حاضر نیز نمونه هایی از آن است، و ضرورت آنها نیز از همین روست. با قبول این نبرد و فراز و فرود های آنست، که در این و یا آن کشور و در چارچوب قوانین «سوسیال»، گام هایی برداشته می شود و آن زمان که شرایط تغییر می کند، سرمایه داری به این قوانین و دست آوردهای «سوسیال» یورش می آورد. همانطور که در دوران اخیر در سراسر جهان شاهد آن هستیم، زیر فشار «جهانی شدن» و با تغییر تناسب قوا این دستاوردها بازپس نیز گرفته می شود. همه این ارزش ها، نطفه ها و فراز و فرودها، هنوز به معنای تغییر «کیفی»، زیربنایی و انقلابی سیستم سرمایه داری نیست! در این ارتباط، می توان با قاطعیت از این نظر آقایی باقر مومنی در بحث های مربوط به «هویت چپ» موافقت کرد، وقتی که می گوید: «این نطفه بعداً بچه شده، مادرش را می خورد و باید هم بخورد. نمی شود هم نظام سرمایه داری باشد و هم نظام سوسیالیستی. اگر بچه مادرش را نخورد، مادر بچه اش را می خورد و سرمایه داری از هر نظام دیگری از این مطلب آگاه تر است. و نه تنها اجازه نمی دهد این بچه بدنیا بیاید، بلکه آنرا در نطفه خفه می کند.» او این نطفه ها را «اندیشه ها و پدیده ها» می نامد.

همه آنها، که خود را معتقد به سوسیالیسم می دانند، صرفنظر از آنکه پایه ریزی سوسیالیسم، زمان و لحظه مناسب برای زایش آن، شیوه مسالمت آمیز و یا قهرآمیز این زایش، ترکیب طبقاتی و اقشار خواستار سوسیالیسم و... را چگونه ارزیابی می کنند و توضیح دهند، باید با صراحت علمی به این پرسش پاسخ بدهند، که آیا برای براندازی استثمار انسان از انسان، جز تغییر کیفی تولید اجتماعی، جز براندازی هدف سودبری در روند تولید اجتماعی، جز یافتن پاسخ برای نیازهای مادی و معنوی انسان، به مثابه هدف تولید اجتماعی، پیشنهاد «کیفی» دیگری را می توان ارائه داد؟ و اگر نمی توان، آیا تنها پیشنهاد علمی، همانا پیشنهاد تغییر «روابط تولیدی» سیستم نیست؟ آیا تنها راه حل، برقراری «مالکیت اجتماعی» - و البته نه مالکیت دولتی - بر ابزار عمده تولید اجتماعی و زمین نیست؟

صنعتی» بگذرد و وارد «ایستگاه انقلاب سوسیالیستی» بشود. دیگری، همانند تروتسکی، بیشتر مایل است در پیش آیش لکوموتیو بدود، اما البته همیشه بر روی همان خط و با گذشتن از همان ایستگاه ها. تغییر نام ایستگاه نهایی مسئله اصلی نیست، باقی ماندن آن در جای خود تعیین کننده است.»

کشورهای پیرامونی با کدام شرایط روبرو هستند؟

کشورهای پیرامونی در آغاز قرن حاضر و در پایان آن در شرایطی قرار دارند، که نفی کننده امکان رشد سرمایه داری در این کشورها به منظور جبران عقب ماندگی تاریخی آنان و رسیدن آنها به «قافله تمدن» است. دلیل چنین وضعی را «شارلامنکو»ها در مقاله خود در آن می بینند، که کشورهای سرمایه داری در مرحله ای از رشد خود از امکان توسعه طلبی شدید استعماری برخوردار شدند. از این تاریخ به بعد، کشورهای پیرامونی نتوانستند از ثروت های زیرزمینی و دیگر منابع مادی و انسانی خود برای رشد جوامع خود بهره گیرند. برعکس، این منابع در خدمت رشد کشورهای متروپل قرار گرفت. کشورهای «پیرامون» به این ترتیب این امکان را برای همیشه از دست دادند «با آرامش در انتظار رسیدن به ایستگاه انقلاب سوسیالیستی، در قطار بنشینند». بی توجهی انقلابیون روسیه به نظرات «برنشتین»، که بایک امپریکسروی در «راه آزادی» او را بهترین شاگرد مارکس می نامد، نیز متأثر از واقعیت فوق بود. روسیه - با وجود ویژگی های امپریالیستی آن - به عنوان یک کشور پیرامونی که از قرن شانزدهم به صادر کننده مواد خام به کشورهای غرب اروپا تبدیل شده بود و انقلاب صنعتی در آن در اواخر قرن نوزدهم، آنهم تنها در مراکز معینی آغاز شد، همانقدر قادر نبود رشد «طبیعی» سرمایه داری را طی کند، که قادر نبود سوار بر قطار سریع السیر آلمانی، همه ایستگاه های بین راه را برای رسیدن به ایستگاه «انقلاب سوسیالیستی» طی کرده و به عقب افتادگی دهها ساله خود پایان ببخشند و سپس قصد برپایی سوسیالیسم را بکنند [۲].

«یورش به عرش»

نظریه پردازان جدید نیز توضیح نمی دهند، کشور پیرامونی همانند ایران امروز، و در شرایط حاکمیت جهانی سرمایه مالی امپریالیستی و قدرت متحدان داخلی آن در جمهوری اسلامی، چگونه می تواند به «عدالت اجتماعی» دست یابد، اگر انقلابیون آن بی توجه به خواست توده ها که «یورش به عرش» و «افکندن طرحی نو» را خواستارند، تنها در جستجوی «راه حل برای امروز» باقی بمانند و «آینده را برای نسل های بعدی» بگذارند؟ فرار این نظریه پردازان در پاسخ دادن به پرسش درباره دورنمای نبرد اجتماعی، به کمک نظرات شناخته شده «کارل پوپر» درباره ضرورت قناعت کردن به «قدم های کوچک ممکن»، در تمایل آنها برای بنزدن به توان توده ها در «یورش به عرش» نهفته است، «پراگماتیسم» آنها (که امپریکسروی آنرا مزیه خویش اعلام می کند) در این واقعیت ریشه دارد!

پاسخ بلشویک ها در سال ۱۹۱۷ به نوعی دیگر بود. آنها که «سوسیالیسم» را با محتوای خواست خلق یکی می گرفتند [۳]، به درستی تشخیص داده بودند، که دسترسی به آن تنها با هم پایی با «یورش کنندگان به عرش» ممکن و عملی است. بدست آوردن رهبری هدف نیست، وسیله است برای دسترسی به خواست مشترک با توده ها. هدایت انقلاب تنها از عهده رهبران و احزابی برمی آید، که قادر باشند جهت «یورش به عرش» توده های سرکوب شده را برای نابود ساختن هرنوع فشار و سرکوب تشخیص دهند و آنرا به پرچم انقلاب تبدیل سازند.

لنین در رساله «درباره اصل تعاونی» (مجموعه آثار، جلد ۳۳، ص ۴۶۰) درباره وظایف روز که برای رسیدن به هدف نهایی (جامعه سوسیالیستی) باید به آن پایبند بود، می نویسد: «برداشت ما از سوسیالیسم اکنون برداشتی دیگر است. اگر ما پیش تر نقش عمده را در مبارزه سیاسی، انقلاب، تصاحب قدرت وغیره می دانستیم و می بایستی نیز بدانیم، امروز وزنه عمده مبارزه را باید در سازماندهی مسالمت آمیز فعالیت «فرهنگی» قرار دهیم».

این به معنای ندیدن دورنما، به معنای آرمان زدایی نیست، به معنای «تسلیم» و یا ترک جبهه «یورش کنندگان به عرش» نیست، به معنای «پراگماتیسم» ارتجاعی به منظور حفظ نظم موجود نیست، بلکه به معنای واقع بینی انقلابی و قدم های موزون «کوچک»، اما هدمند و آگاهانه، آینده نگر و در خدمت «نسل های بعدی» است!

او در رساله «درباره انقلاب ما» (همانجا، ص ۴۶۳) و گویا در پاسخ به آن نظریه پردازان «چپ» که برپایی «جامعه سوسیالیستی» را از طریق «ایجاد تدریجی ارزش های سوسیالیستی در شرایط سیستم سرمایه داری» ممکن می دانند و آنرا به مثابه تنها وظیفه «چپ» و «سیمای امروزی آن» تبلیغ

** «اشتباهی» بزرگ

«شارلا منکو»ها در رساله خود، همانطور که از عنوان آن نیز برمی آید، به بررسی ادعای «اتوپایی» بودن و «انحراف از رشد طبیعی» دانستن انقلاب اکثریت توسط جریان های منشویکی و رفرمیستی می پردازند. آنها می پرسند، کدام عوامل باعث وقوع چنین «اشتباهی» می شود و چرا میلیون ها انسان در این «اشتباه» شرکت دارند؟ به نظر آنها کلید درک این امر در شناخت «نیازهای توده ها» در مرحله تحقق انقلاب قرار داد و می پرسند: «این خواست های توده ها در شرایط ۱۹۱۷ روسیه چه بودند؟ چطور ممکن شد، آنطور که یکی از منتقدان لنین امروز معترف است، نه به علت مصوبات بلشویک ها، بلکه بدنبال مصوبات دومین کنگره سراسری شوراهای، این اشتباه اصولی تحقق یافت، یعنی انقلاب سوسیالیستی و سیستم سوسیالیسم برای کشور اعلام شد؟»

دو محقق روسی، پس از آنکه تاکید می کنند، که آنجا که تالی های ممکن تاریخی وجود دارد، اشتباه هم ممکن است و پیش هم می آید، می پرسند: «آیا اشتباه انجام شده دارای ابعادی ماوراء بزرگ نمی بود، چنانچه بخواهیم کل تحولات سوسیالیستی پس از اکثریت را ناشی از اشتباه بدانیم؟ آیا واقعا ممکن است، که فعالیت میلیون ها انسان در طول دهه ها ناشی از اشتباه چند صد نماینده کنگره شوراهای باشد؟ و اگر هم چنین باشد که میلیون ها انسان این چنان دچار سردرگمی شده باشند، پرسش درباره علت آن بجا نیست؟»

جملات زیرین لنین می توانند اشاره ای باشند برای شناخت علت این «اشتباه» سترک توده های میلیونی: «چرا نباید پذیرفت، که شرایط سخت و بی فرجام توده ها، نیروی کارگران و دهقانان را ده ها برابر افزایش داده و آنان را به انتخاب راهی دیگر برای خروج از بن بست واداشت، تا شرایط لازم برای تمدن را بوجود آورند، راهی بکلی متفاوت از آنچه در دیگر کشورهای غربی اروپایی انتخاب شد؟ آیا بدین ترتیب روند طبیعی رشد تاریخ جهان تغییر یافت؟»

«شارلا منکو»ها ادامه می دهند: «تاریخ جهان نشان داده است، که آنجا که انقلاب توده ها را بحرکت در می آورد، و این مسیر انقلاب توده ای است، پیشقراولان آن «به عرش یورش» می برند. یعنی آنچنان خواست های رادیکالی را مطرح می سازند، که تحقق آنها در لحظه تاریخی، ممکن نیست. بلشویک ها تنها کسانی نبودند که دچار این «اشتباه» شدند، بلکه کموناردهای پاریس، ژاکوبین ها، «گولر»های انگلیسی، تابوریت های چکی و حتی اولین مسیحیان نیز دچار آن بوده اند.

ویژگی انقلاب، به مثابه نوع ویژه از تغییرات اجتماعی، درست در آن است، که انقلاب مجبور است مرزهایی را پشت سر بگذارد، درحالی که در پس این مرزها انقلاب در طول زمان نمی تواند ادامه یابد. علت چنین وضعی را باید در این امر جستجو کرد، که در یک انقلاب توده ای تنها تضاد بین نمایندگان طبقات مدافع شیوه تولید کهنه شده و نوین تظاهر نمی یابد. نقش تقریبا بزرگ تری را تضاد بین تمامی زحمتکشان، همه انسان های زیر فشار و استثمار شده حاشیه ای در جامعه با زورگويان ایفا می کند، صرف نظر از آنکه این نیروها و اشکال استثمار آنان تا چه اندازه غیرعمده و حاشیه ای باشند.

در چنین تمامت خواهی انقلابی یک حقیقت عمیق نهفته است: تنها «یورش به عرش» به توده ها زیر فشار امکان می دهد، دوباره امید بدست آورند و شخصیت انسانی خود را بازیافته، ثبات ضروری را برای نبرد بدست آورند [یورش دوم خرداد!]. بدون چنین «اشتباه»هایی هیچ گاه ممکن نشده است و ممکن هم نخواهد شد، که حتی سایه ای از پایه ای ترین خواست ها که مدتها مطرح بوده است را در نبرد بدست آورد و در برابر هجوم صاحبان زور از آنها دفاع کرد.

هر نوع کوشش برای محدود ساختن «یورش به عرش» در چهارچوب تنگ خواست های محدود [حفظ «سلطنت مشروطه» توسط بختیار در روزهای طوفانی انقلاب بهمن ۱۳۵۷]، با انفراد آن نیروها از «یورش کنندگان به عرش» پایان می یابد و دقیقتر به معنی انهدام آنهاست.

رهبری انقلاب را تنها آن رهبران و احزابی قادرند بدست گیرند، که قادر باشند جهت قیام توده های زیر فشار را برای برطرف ساختن هرنوع زور و فشار تشخیص دهند و به پرچم انقلاب تبدیل سازند. سرنوشت انقلاب اسپانیا در سال های ۳۰، شیلی و پرتغال در سال های ۷۰، انقلابات آمریکای لاتین در سال های ۸۰ را بیاد بیاوریم. رهبران آنان مجبور بودند، زیر فشار شرایط جهانی، مانع «یورش به عرش» توده ها بشوند، و بدین ترتیب در تنگنایی بدون روزن خروج قرار داشتند، مابین ضدانقلاب و چپ رادیکال، که نه تنها بی ثباتی، بلکه همچنین اعتراضات اجتماعی بی پایان توده ها را مطرح می ساختند...»

می کنند، می نویسند: «اگر برای برپایی سوسیالیسم سطح معینی از رشد فرهنگی ضروری است...، چرا نباید ما از طریق انقلابی این سطح ضروری را ایجاد کنیم، و با برقراری حاکمیت قدرت دولتی دهقانان و کارگران و سیستم شورایی راه رسیدن به آینده را هموار سازیم و عقب افتادگی خود را جبران کنیم؟»

سوسیالیسم با صدور حکم!

نقطه مرکزی بسیاری از بحث ها آنست که برپایی سوسیالیسم خارج از حیطه تاثیر و عمل هدفمند انسان آگاه است و گویا با تعمیر سرمایه داری و حل خرده مسائل روزانه و رفتن «رُمق» سرمایه داری، امکان تعمیر و رشد سیستم پایان می یابد و سوسیالیسم خود به خود ایجاد خواهد شد. آنها بانیان سوسیالیسم علمی را مورد انتقاد قرار می دهند، که گویا به مسائل «خرده سیاسی و اقتصادی» بی توجه بوده اند، و توصیه می کنند، که اکنون برای جبران این کمبود باید تنها به این مسائل اندیشید و...

در این مورد «شارلا منکو»ها در رساله فوق الذکر خود چنین می نویسند: «لنین با قاطعیت و با اعتقاد به مارکسیسم می نویسد: به توده های مردم نمی توان هیچ نوع شیوه عمل ویژه ای را، که هنوز آمادگی آنرا ندارند و یا بکاربردن آنرا بی فایده می دانند، تحمیل کرد. سوسیالیسم را نمی توان «برقرار ساخت»، بلکه تنها می توان آنرا در روند نبرد روز اجتماعی توده های میلیونی برای عاجل ترین نیازهای آنها شکوفا ساخت.» [۴]

آنها که انقلاب را ناشی از رشد تضادهای اجتماعی غیرقابل حل در سیستم موجود (آشتی ناپذیر) نمی دانند، بلکه آنرا «توطئه» و اقدام «ماجرایوانه» رهبران و گروه کوچکی از انقلابیون می پندارند، عملا قادر نیستند رابطه بین انقلاب را با وظایفی که پس از پیروزی انقلاب مطرح می شوند و باید قدم به قدم بر آنها چیره شد، تشخیص دهند. آنها تشخیص نمی دهند، که بدون آن یورش، این نبرد روزمره برای تحقق طرح نو ممکن نیست، بدون آن تمامت خواهی maximalismus کیفی، این «خرده کاری» کمی تحقق نخواهد یافت. بدون کسب قدرت و برقراری حاکمیت طبقاتی - با تمام اشتباهات اجتناب پذیر ذهنی ممکن و کمبودهای اجتناب ناپذیر ناشی از واقعیت عینی -، برقراری عدالت اجتماعی و به طریق اولی براندازی استثمار انسان از انسان ممکن نخواهد شد. ***

کم توجهی به مبارزه ضد امپریالیستی در کشورهای نظیر ایران و سپس کم بها دادن به سیاست امپریالیستی «تولیرالیسم اقتصادی»، نه تنها هویتی نوین را برای «چپ» به ارمان نمی آورد، بلکه به هويت شناخته شده آن در نزد توده های مردم ایران نیز لطمه می زند [۵].

اتفاقات بخش عمده ای از مبارزه مردم ایران برای دموکراسی و مردم سالاری، در محدوده مبارزه عمومی علیه توطئه های امپریالیسم برای جلوگیری از پیروزی مردم در این عرصه قرار دارد.

آنجا که مردم ما برای دموکراسی، جامعه مدنی و عدالت اجتماعی با دورنمای آرمان گریانه طرد سرمایه داری - که همان ارتباط وظایف «دموکراتیک» و «سوسیالیستی» مورد نظر زنده یاد جواد شیر در «سیمای مردمی حزب توده ایران» است [۶] - همان محتوایی تداعی می شود، که لنین درباره مبارزه ضد امپریالیستی جنبش های آزادی بخش در کشورهای پیرامونی آنرا یاد آور شد و رابطه این نبرد را با انقلابات سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری برشمرد.

با نگاه به خواست ها و اهداف جنبش های آزادی بخش کشورهای پیرامونی و وابسته در جهان، در تمامی دهه های گذشته، محتوایی ضد امپریالیستی این جنبش ها انکار ناپذیر می نماید. بنابراین، آن «چپ»ی که می خواهد همگام با مردم باشد و هويت مستقل خود را به آنها نشان دهد، چگونه می تواند از این مبارزه مردم فاصله بگیرد؟ و یا تعمیر سرمایه داری داخلی را به آنها توصیه کند؟

- ۱ در این زمینه تقریبا جملگی نظریه پردازان اتفاق نظر دارند.
- ۲ در ارتباط با بحث ها در «کار»، «بافر مومنی» در شماره ۱۷۱ نشریه «کار» در تائید این «اصل» می گوید: «وقتی تئوریکمان گفته می شود، حزب طبقه کارگر باید بیاید و در یک شرایط انقلابی انقلاب بکند و بعد قدرت را در دست گیرد، خوب، این اصلی است که تا وقتی که قدرت به دست طبقه کارگر نیفتاده، به نظر من، درست است.»
- ۳ فیل کاسترو نیز در نطقی که در هاوانا در سال های آغازین پیروزی انقلاب کوبا ایراد کرد، همین امر را در نظر داشت. او گفت، ما خواستار روزی یک لیوان شیر برای کودکان هستیم، ما خواستار برخورداری از امنیت اجتماعی، کار، آموزش، بهداشت، مسکن و... هستیم، و پرسید، آیا کسی مخالف این خواست ها و

اهداف است؟ و پس از پاسخ نفی کننده توده شنوندگان در میتینگ، اعلام داشت، اینست آن چیزی که ما سوسیالیسم می نامیم، و خواستار آن هستیم!

۴ آیا آنها که با اعلام اعتقاد به مارکسیسم، به لنین ستیز برخاسته اند، مطمئن هستند، که بر وسعت و عمق نظرات لنین احاطه دارند؟

۵ و ۶ نگاه شود به مقاله «فراز جنبش، فرود اپوزیسیون» در «راه توده» شماره ۶۳

کدام سوسیالیسم؟ کدام چپ؟

* گامی فراتر در این بحث، طرح این پرسش است، که بلون تعریف علمی از محتوای سوسیالیسم، آیا می‌توان به "چپ" هویت بخشید؟
* با تغییر «شکل» توتالیتاریستی تولید سرمایه‌داری، سیستم تغییر خواهد یافت و دسترسی به سوسیالیسم ممکن خواهد شد؟

در برابر پرسش اعتقاد به سوسیالیسم، این پاسخ می‌دهد: «اگر به عنوان یک ... رویا و یک آرزو مطرح کنید، قطعاً جواب مثبت است...» این گروه از پاسخ دهندگان، اغلب تزه‌های مغشوشی را به عنوان «ایده آل کمونیستی زمان مارکس و پیش از مارکس» به عنوان محتوای سوسیالیسم ارائه می‌دهند. مثلاً اینکه: «در ذهن من همان ایده آل کمونیستی که از زمان مارکس و حتی پیش از مارکس در ذهن‌ها مطرح بوده، همچنان مطرح است... [با هدف] شکستن نابرابری و برقراری برابری و عدالت در بین انسان‌ها [که باید] با برقراری تعادل میان انسان و طبیعت» تکمیل گردد. بعد هم میز به ایده آل خود را چنین توضیح می‌دهند: «هر انسانی به همان اندازه امکان مشارکت [مضاربه مورد نظر احمد توکل]؟ در فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را دارد، که دیگری...»

(مئل) بهانی که طرح کنندگان این پاسخ‌ها عنوان می‌کنند، نیز خوانندگی است: «آن مدلی که ذهن من را (در ۶ سال اخیر) به خودش مشغول کرده، تبدیل پلورالیسم سرمایه‌داری، سوق این نظام چند قطبی به سمت بی‌نهایت قطبی شدن است...» از این طریق «رابطه میان دموکراسی و آرمان سوسیالیسم» تنگنا گسترده... برقرار می‌گردد و (نابرابری شکسته) می‌شود. «از طریق تجزیه هرم‌های قدرت... حرکت در جهت شکستن قدرت (دانش، اقتصادی و سیاسی) در دست عده‌ای معنود و توزیع این قدرت در سطح وسیع‌تر [عملی خواهد شد] ... [و] ایده آل سوسیالیستی...» برقرار خواهد شد. سپس در توضیح «مئل» خود و در انتقاد به باصطلاح چپ سنتی (یعنی چپ معتقد به اینولوژی مارکسیستی) اضافه می‌کنند: «گرایش محافظه‌کار و یا گرایش سنت‌گرا در جنبش چپ... بازسازی و یا نوسازی، یا دگراندیشی... [از] جز تسلیم و یا پیوستن به گرایش‌های راست و سرمایه‌داری، جز نفی مبارزه طبقاتی، نفی ارزش‌ها و سنت دموکراتیک و سوسیالیستی چپ [ارزیابی نکرده است و آنرا]... به عنوان تجدیدنظرطلبی... محکوم...» کرده است. مانع‌افست این نوع نظریه پردازان چنین است: باید «از طریق تجزیه هرم‌های قدرت...» به «ایده آل کمونیستی» دست یافت.

در برابر این پرسش، که چگونه چنین چیزی ممکن و عملی است؟ می‌گویند: از طریق خاتمه دادن به «حالت انحصاری یا الیگارشیستیک» تولید! چگونه؟ می‌گویند: «در هر موسسه‌ای اگر مدیریت وظیفه‌ای را به دیگری، به معاونین، به لایه‌های پائینی، به بخش‌ها، به شعبات مختلف موسسه تولیدی محول کند، با این کار بخشی از قدرت تصمیم‌گیری در عمل محول خواهد شد» و اگر این روند تا زمانی ادامه یابد، که «تولید در جامعه بشری... [دیگر] بر اساس مکانیزاسیون صورت [نگیرد] و انسان‌ها نباید خود را با تولید مکانیزه - یا بهتر است بگوییم با قوانین مکانیک نیوتونی - هماهنگ [کنند] (سیستمی که البته نمی‌توانست دموکراتیک باشد و تصمیم‌گیری در پائین صورت بگیرد)، [به عبارت دیگر] در شرایطی که از کار یکنواخت، انسان بتواند رها شود، تکرار و تکرار و تکرار که کار ماشین مکانیکی است، از عهده کار انسان برداشته شود، آنگاه که انسان تنظیم‌گر، هماهنگ‌کننده و برنامه‌ریز شود، در چنین شرایطی امکان سازماندهی غیرمتمرکز (غیرهیرارشیک) و تماماً از بالا ابلاغ شده، فراهم می‌آید. آن ایده‌ای که مارکس ۱۵۰ سال پیش طرح می‌کرد...» تحقق خواهد یافت.

بدین ترتیب، شرایط مورد نظر این نوع نظریه‌پردازان، یعنی «سرمایه‌داری بی‌نهایت قطبی‌شده» بوجود خواهد آمد، که در اصل همان «ایده کمونیستی زمان مارکس و پیش از مارکس» است!

بدین ترتیب و بر مبنای این نظرات که از میان بحث‌های مربوط به «هویت چپ» و به نقل از نشریه «کار» * آورده شد، باید بتوان با تغییرات در «شکل» و چگونگی سازماندهی ساختار تولید (و نه روابط تولیدی) در سیستم سرمایه‌داری، آنها را تنها با تغییر کمی «پلورالیسم سرمایه‌داری»، ماهیت «توتالیتاریستی» سیستم سرمایه‌داری را متغیر ساخته و «ایده آل کمونیستی» را برقرار نمود. زیرا برخلاف «ماهیت توتالیتاریستی نظام تولیدی جامعه سرمایه‌داری»، گویا «قدرت سیاسی در سطح جامعه سرمایه‌داری عمل حالتی خصلت چندقطبی پیدا کرده و در بخش عمومی امر سیاست‌گذاری متمرکز توسط یک مرکز واحد، یک دیکتاتور و یا یک ترینون غیرممکن شده و یک حالت پلورالیستی پیدا شده است...»

یعنی: با تغییر «شکل» توتالیتاریستی تولید سرمایه‌داری، گویا محتوای سیستم تغییر می‌یابد و سوسیالیسم برقرار می‌شود!

شکل و محتوا

«تعمیر سرمایه‌داری» که تر اصلی «کار پوپر» برای اثبات قابلیت انطباق بی‌نهایت سرمایه‌داری بر شرایط تغییر یابنده است، هدفش اثبات پایان تاریخ است که با برقراری سیستم سرمایه‌داری بدان دست یافته شده است. به خیال پوپر می‌توان با برخورد عقلانی rational و یکمک «مهندسی اجتماعی» Sozialtechnologie تکامل جامعه بشری در چارچوب سرمایه‌داری را بدون وقوع تحولات کیفی و انقلابی ممکن و ابندی ساخت.

مقایسه این نظرات پوپر با نظراتی که بسیاری از شرکت کنندگان در باره «هویت چپ» در بحث‌های خود مطرح می‌کنند، جای تردید کمی باقی می‌گذارد، که در سالهای اخیر، «پوپرسم» سایه بزرگی را بر سر آن بخش از چپ ایران افکنده، که به خیال خویش از خود و سازمان و حزشان اینولوژی‌زدانی کرده‌اند. درحقیقت خانه خالی تئوری مارکسیستی را با تئوری پوپرسم پر کرده‌اند.

ببینیم این نظرات در نشریه «کار» چگونه بازتاب یافته است. مثلاً وقتی گفته می‌شود: در «تئوری کلاسیک سوسیالیسم علمی» تنها به مسائل «سیاست کلان» و «اقتصاد کلان» - پرداخته شده است و باید به «اقتصاد خرد» و «سیاست خرد»، پرداخت، نظرات پوپر بی‌کم و کاست تکرار می‌شود.

پوپر می‌گوید با تعمیر روابط خرد اجتماعی، از جمله تعمیرات شکل تولید، محتوای سیستم سرمایه‌داری را حفظ و ابندی سازد. تغییر سازماندهی کار گروهی، آنطور که ژاپنی‌ها در مراکز تولید اتومبیل با هدف بالا بردن بازده کار - تشدید استثمار - وارد ساختند، و یا اکنون در شکل «خانه‌کاری» مهندسین الکترونیکی در تهیه «شرم افزارها» در خانه خود، که در ابتدا شرکت ای بی ام امریکایی معمول کرد، البته به معنای پایان استثمار انسان از انسان و «شکستن نابرابری و برقراری عدالت بین انسان‌ها» نیست.

از اینرو نمی‌توان انتقاداتی از نوع کمبود برخورد «خرد سیاسی» و یا «خرد اقتصادی» در سوسیالیسم علمی را، آنطور که در نظرات فوق مطرح می‌شود، نشانی برای نازل بودن کیفیت علمی اندیشه مارکسیستی دانست و دلیل نادرستی اصول علمی آن قلمداد ساخت. همانطور که نمی‌توان کمبودهای رشد دموکراسی سوسیالیستی، صدمات وارد آمده به قانونمندی جامعه سوسیالیستی، ناتوانی «مئل‌های ساخته شده» را به عنوان درستی «آلترناتیو سرمایه‌داری» ارزیابی کرد. نمی‌توان «دولت تک حزبی» را دلیلی جلی برای نادرستی پایه و اساس سوسیالیستی جامعه مورد نظر بنیان سوسیالیسم علمی که بر مبنای براندازی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و استثمار انسان از انسان قرار دارد، قلمداد کرد.

تصحیح اشتباه با حرکت پاندولی؟

گرفتار آمدن در شیوه «پوپرستی» در عین حال مانع این امر نیز هست، که بتوان برای نظرات خود اسلوبی علمی نیز یافت. بتوان سیستم همه‌جانبه نظری-مبتوریک ایجاد نمود. بتوان محتوای بدیده مورد نظر را تعریف کرد، شکل مناسب با آن را ارائه داشت، تناسب ضروری بین آئو و بین علت و معلول، عمده و غیرعمده و... را در آن تعیین کرد و بدین ترتیب در سیستم فکری خود رده‌بندی منطقی و علمی را بیان داشت و بر چنین پایه‌ای سخن گفت و اندیشه خویش را توضیح داد.

یکی از نظریه پردازان می‌گوید: «امروز در این چرخش‌گاه راه چندین ساله، نتیجه‌ای که من می‌خواهم آن را مورد تأکید قرار دهم، این است که آری می‌توان از طریق عکس (تکیه از راه توده) سوسیالیسمی که در شوروی، چین، کوبا و دیگر جاه‌ها تجربه شد ... به سمت عدالتی که سوسیالیسم مارکسیستی ... وعده تحقق آن را می‌داد، سمت‌گیری کنیم...» این همان «تعمیر» و «مهندسی اجتماعی» «پوپر» است. آموختن از اشتباهات، به معنای تعهد به رفتن به راهی که راه قبلی و یا حرکتی پاندولی نیست، اینها اسارت در شکل نام دارد. آموختن از اشتباهات، شناختن علل درونی بدی، بیرونی، عینی وقوع اشتباه و ساختارهای مؤثر در شکل‌گیری اشتباه است. طفره رفتن از این علل علی‌اشتباه حتماً نباید از طریق انتخاب «عکس» در گام‌های بعدی ممکن باشد.

بنیان سوسیالیسم علمی با بررسی واقعیت موجود، محتوا و ساختار جامعه سرمایه‌داری و چگونگی رشد آن تا اواسط قرن گذشته - لنین در مرحله امپریالیستی آن در اوایل این قرن - سیستم سرمایه‌داری را کالبدشکافی کردند و رده‌بندی سیستماتیک و علمی ساختار آن را توضیح دادند. بر پایه چنین ارزیابی علمی، آنها توانستند محتوای تاریخی-نگارایی سیستم برون آمده از روابط تولیدی ماقبل سرمایه‌داری را کشف کنند، قوانین رشد و تغییر آنرا بشناسند و توضیح دهند، و همچنین راه برون رفت از آنرا به عنوان قانونمندی علمی ناشی از عوامل درونی سیستم پرشمرند. می‌توان این اسلوب علمی بررسی واقعیت را «سیاست و اقتصاد کلان» نامید، و آنرا با جواب ضروری «خرد» و «اقتصاد و سیاست تکمیل کرد، اما نمی‌توان پایه علمی آنرا بطور جدی مورد تردید قرار داد.

اشتباهات گذشته را می‌توان مطرح ساخت و مدعی شد که به کمک شیوه «تعمیر» و «مهندسی اجتماعی» و اجرای «عکس» جهت رفته شده، به هدف رسید! این می‌تواند به عنوان یک نظر طرح شود، اما نمی‌توان آنرا «هویت چپ» معرفی کرد تغییر شکل سازماندهی تولید سرمایه‌داری بدون تغییر هدف محتوایی دستیابی به سود حداکثر، نه تنها تغییری در ماهیت استثمارگرانه و غارتگرانه سیستم بوجود نمی‌آورد، بلکه حتی تعمیری نیز نیست، که بتواند «تعادل میان انسان و طبیعت» را ممکن سازد.

دسترسی به تغییر کیفی و یا انقلابی و خروج از بن‌بستی که بشریت اکنون با آن روبروست، صرفنظر از شکل آن - که متناسب با تناسب قوای طبقاتی در جامعه در لحظه معین تاریخی تغییر در هر جامعه‌ای خواهد بود - تنها با نفی مالکیت فردی بر ابزار تولید به عنوان وسیله سودورزی و تصاحب تولید اجتماعی و استثمار نیروی کار انسان ممکن است. از اینرو «چپ» خواستار عدالت اجتماعی و سوسیالیسم، نمی‌تواند خواستار برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید نباشد، خواستار تصاحب مواهب تولید شده به نفع کل جامعه نباشد، نمی‌تواند پایان بخشیدن استثمار انسان از انسان را هدف خود و میز «هویت امروزین» خویش نماند!

* شماره‌های ۱۷۱-۱۷۲ «آیا چشم‌اندازی برای وهایی از سرمایه‌داری می‌توان کشور؟»

جنبش سراسری "بیکاران" در فرانسه!

حزب کمونیست آمریکا از تصمیمات کنگره سندیکاها کارگری آمریکا استقبال کرد! برپایه کنگره سراسری سندیکاها کارگری آمریکا

«مقایسه سندیکاها آمریکا در سال‌های ۱۹۵۵-۹۶ با موقعیت امروز این سندیکاها، مانند مقایسه شب با روز است.»
"جورج مایرز"، مسئول کمیسیون کارگری حزب کمونیست آمریکا، ارزیابی خود را از سندیکاهای آمریکا و کنگره اخیر سندیکاها آمریکا، در نشریه "پولیتیکا افیز" اینگونه آغاز می‌کند.

رهبری جدید سندیکاها آمریکا AFL-CIO و در راس آن "جون سونی" توانستند برای تقویت نقش سندیکاها و سیاست مستقل آن، برنامه نویسی را به تصویب برسانند. بیش از ۹۰۰ نماینده کارگران در جلسه سه روزه خود مسایل سندیکایی و سیاسی را مورد بررسی قرار دادند. پیام کنگره خطاب به کارگران و زحمتکش اینگونه است: «تو حق رای داری، از آن استفاده کن!»
اعتصاب موفقیت آمیز رانندگان کامیون‌های شرکت حمل و نقل UPS، که خبر آن در سراسر جهان پخش شد، و همچنین چند اعتصاب موفقیت آمیز دیگر، اعتماد بنفش سندیکالیست‌های آمریکا را تقویت کرد.

تصمیم مهم دیگری که در این کنگره گرفته شد، لغو بند ضد کمونیستی در اساسنامه AFL-CIO بود که از سال ۱۹۵۵، مانع فعالیت کمونیست‌ها در سندیکاها بود. "جورج مایرز" این اقدام را به شرکت کنندگان در کنگره تبریک گفت و در عین حال تأکید کرد، که کمونیست‌ها برای خود موقعیت ویژه‌ای را در سندیکاها و یا در دیگر سازمان‌های دموکراتیک، نمی‌خواهند، بلکه خواهان حقوق دموکراتیک خود هستند.»

اصلی ترین مسئله ای، که در نخستین روز کنگره در دستور کار قرار گرفت چگونگی ونحوه پذیرش اعضای جدید به سندیکاها بود. در دومین روز کنگره این نکته که چگونگی ورود نمایندگان کارگران به صحنه سیاسی، به ویژه در ارتباط با انتخابات کنگره آینده بود.

انتقاد شدید کنگره از نظرات معاون رئیس جمهور آمریکا، "الگور"، که از برنامه صرفه جویی دولت کلینتون به دفاع برخاسته است، با استقبال همه شرکت کنندگان در کنگره روبرو شد. کنگره برنامه صرفه جویی دولت کلینتون را، تشدید فشار علیه مردم و طبقات کم درآمد ارزیابی کرد و از قرارداد "نفثا" نیز انتقاد کرد. کنگره با صراحت خواستار همکاری‌های بین المللی سندیکاها شد. "جورج سونی" در این باره گفت:

«ما نیازمند اتحادهای جدید با سندیکاهای دیگر کشورهای داریم. من گامی فرا تر گذاشته و نیاز زحمتکش و همه حقوق بگیران و مزد بران، به یک سندیکای جهانی را مطرح می‌کنم. در مرحله نخست، می‌توان در رشته‌های کلیدی صنعتی و شرکت‌ها، چنین سندیکای جهانی را پایه ریزی کرد.»

در جریان کار کنگره، نمایندگان سندیکاها کارگران وابسته به کنسرن "ژنرال الکتریک" که در کشورهای متعددی فعال است، در رابطه با پیشنهاد پایه ریزی سندیکای جهانی، بعنوان مثال و نمونه گفتند: کنسرن‌های فراملیتی در بیش از ۱۰۰ کشور جهان حضور دارند، چرا کارگران نتوانند به شکل‌های خود اشکال جهانی بدهند؟

از جمله طرح‌های "جورج سونی"، در کنگره ضرورت برقراری ارتباط با سندیکاها کارگران در اندونزی، مکزیک، برزیل و... بود.

اعداد های دسته جمعی در عراق ادامه دارد!

نشریه ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان "UZ" خبر از قتل عام زندانیان سیاسی در عراق می‌دهد. این نشریه نوشت:

دولت عراق در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۹۷، حداقل ۱۰۹ زندانی سیاسی را در زندان آبیو قریب این کشور اعدام کرده است. این جنایت، که تحت عنوان «تغلیه زندان‌ها» صورت گرفته است و جنایت مشابه را در جمهوری اسلامی تداعی می‌کند.

حزب کمونیست عراق در نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد، رئیس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و سازمان‌ها جهانی حقوق بشر، خواستار اعتراض به دولت عراق و فشار بین المللی برای جلوگیری از ادامه این جنایات شده است.

جنبشی که از دو ماه پیش بدینسو بیکاران فرانسه تشکیل داده‌اند، اکنون سر تا سر کشور را فرا گرفته است. این جنبش که با تظاهرات و سپس اشغال دفاتر سازمان‌های کارایی و ادارات بیکاران در شهر ماریسی آغاز شده بود، بسرعت به دیگر شهرهای بزرگ فرانسه سرایت کرد. بنابر اطلاعات رسمی که مطبوعات فرانسه منتشر ساخته‌اند، تا ۷ ژانویه بیش از ۲۰ دفتر سازمان‌های بیکاران یا کمک‌های اجتماعی تحت اشغال بیکاران قرار گرفته است.

روزهای ۱۷ دسامبر و ۷ ژانویه، دو تظاهرات بزرگ در سطح کشور برگزار شد که هزاران تن از بیکاران سراسر فرانسه در آنها شرکت کردند. هم چنین بیکاران این کشور بارها به نشانه اعتراض به برنامه‌های اتحادیه کارفرمایان، در برابر مقر این اتحادیه اجتماع کرده و به تظاهرات پرداختند. ساختمان اتاق بازرگانی پاریس نیز ساعتها در اشغال بیکاران قرار گرفت که خسارتی را متوجه این ساختمان و آتاقیه آن کرد.

جنبش بیکاران فرانسه خشم کارفرمایان را برانگیخته است، اما در میان مردم، این جنبش بسرعت از حمایت برخوردار شده است. در محافل اجتماعی فرانسه، از جمله در پارلمان و در میان اعضای کابینه دولت، نیز این جنبش حمایت‌هایی را جلب کرده است. از جمله وزیر کمونیست حمل و نقل، در کابینه فرانسه، با نمایندگان سازمان‌های بیکاران ملاقات کرده و ضمن مشروع خواندن خواست‌های آنان، چگونگی مجانی کردن رفت و آمد متقاضیان شغل را در حومه پاریس با آنها مورد بررسی قرار داد. وزیر محیط زیست فرانسه، از حزب سبزها نیز حمایت خود را از جنبش بیکاران اعلام کرده است. در حزب سوسیالیست نیز، علیرغم سکوت اولیه برخی مسئولین این حزب، پس از مواجهه با گسترده‌گی و تداوم جنبش و اعتراضات، بتدریج هواداری از این جنبش شروع شد. تا آنجا که دبیرکل حزب سوسیالیست فرانسه، ضمن مشروع خواندن مبارزه بیکاران، از اتحادیه کارفرمایان بشدت انتقاد کرد. بنظر هفته نامه اکسپرس چاپ فرانسه، جنبش بیکاران، جناح چپ در درون حزب سوسیالیست را تقویت کرده و مواضع طرفداران تغییر سمت ساختمان اروپایی را محکم تر نموده است. تاکنون پیشنهادات دولت فرانسه، از جمله اختصاص بودجه بیشتر، تلاش برای جذب کسانی که از حداقل معیشت استفاده می‌کنند، کمک‌های همبستگی ویژه و غیره نتوانسته است رضایت بیکاران را جلب کرده و جنبش آنان را متوقف کند. بنابر آمار موجود ۸۰ درصد بیکاران فرانسه از حقوقی کمتر از حداقل تعیین شده اجتماعی برخوردارند و این وخامت وضع بسیاری از آنان را نشان می‌دهد.

روز ۱۰ ژانویه، نخست وزیر فرانسه که می‌کوشید خود را از ماجرا برکنار نگاه دارد، سرانجام ناچار به مداخله شده و با نمایندگان سازمان‌های بیکاران ملاقات کرد. بدین ترتیب برای نخستین بار در تاریخ فرانسه اتحادیه‌های بیکاران این کشور به طور رسمی و بعنوان طرف مذاکره مورد شناسایی قرار گرفتند. بسیاری از مفسران ابعاد جنبش کنونی بیکاران فرانسه را با جنبش‌های اعتراضی اواخر قرن گذشته و دوران بحران دهه ۳۰ مقایسه می‌کنند.

جنبش بیکاران فرانسه، به بحث‌های وسیعی در سرتاسر این کشور دامن زده است، که نشانه‌ای دیگر از وضعیت ویژه مبارزات اجتماعی کنونی در فرانسه است. بنظر نیروهای مترقی فرانسه اگر جنبش بیکاران برای یک حکومت دست راستی، ضعف محسوب می‌شده است، برای حکومت چپ علیرغم ایجاد برخی نابسامانی‌ها، باید یک بخت و اقبال به حساب آید. بنظر آنها، تنها پیوند میان جنبش‌های اجتماعی، فعالین و مبارزات سیاسی، و دولت خواهد توانست جامعه را در مبارزه برای تحول بسیج کند و آن پویایی و دینامیک اصلاحات بنیادین را بوجود آورد که بتواند کشور را از بحران خارج سازد و موفقیت چپ را تضمین کند.

حزب کمونیست فرانسه نیز که علیرغم حضور در دولت، اعضا و فعالین آن وسیعا در جنبش‌های کنونی شرکت دارند، خواهان آن شده است، که دولت در عین پاسخگویی به نیازها و پریشانی‌های جامعه و در پیوند با آن، انجام اصلاحات ساختاری و بنیادین را آغاز کند. دادن قدرت نظارت و کنترل و اداره واحدهای تولیدی به کارگران و زحمتکش و مزدبگیران، پایان دادن به پول فرمائی و تغییر جهت ساختار اقتصادی به سوی برآورده ساختن نیازهای مردم، به جای کسب سود، افزایش دستمزدها و بالا بردن قدرت خرید مردم، پایان رقابت طلبی، سازمان دادن همکاری‌های بین المللی و تغییر سمت ساختمان اروپایی، از جمله گام‌های نخست، در این سمت اعلام شده است.

بقیه از ستون مقابل

حزب کمونیست عراق، در نامه خود تصریح کرده است، که در حال حاضری صدها زندانی در سلول‌های مرگ بسر می‌برند و خطر قتل عام آنها توسط دولت عراق وجود دارد.

نامه های دریافتی

در ماه های اخیر، بدلیل تراکم مطالب مربوط به رویدادها و تحولات ایران، نامه های را که دریافت کرده بودیم، نتوانستیم منکشف کنیم. البته، در این مدت از برخی نامه ها بصورت مقالات وارده و یا گزارش های دریافتی استفاده شده بود، اما، بنا بر نامه های کلاسه آمیزی که دریافت داشته ایم، این امر پاسخگو نبوده است. بنابراین، راه توده، همانگونه که در شماره ۶۷ عمل کرد، تمام تلاش خود را خواهد کرد، که صفحاتی از هر شماره به نامه های دریافتی -- چه از داخل کشور و چه از خارج کشور -- اختصاص یابد. برخی نامه ها حاوی برخی اطلاعات تشکیلاتی و حزبی است، که ما هنوز انتشار آنها را صلاح نمی دانیم. این عدم انتشار به معنای نادیده انگاشتن این نوع نامه ها نیست و ما آنها را در آرشیو راه توده حفظ کرده و خواهیم کرد. امیدواریم در شرایطی مناسب، همه این نوع نامه ها، مجور یک بررسی همه جانبه درباره آشناسازی کنونی قرار گیرد.

درباره کمک های مالی دریافتی نیز، بار دیگر تاکید می کنیم، که همچنان تابع خواست یاری دهندگان هستیم. چنانچه یاری کنندگان به تداوم انتشار راه توده، مایل به اعلام نام واقعی، نام مستعار، شمار و یا هر علامت دیگری باشند، ما بدان عمل خواهیم کرد.

به ایران باز می گردم، اما به خاطر داشته باشید...

* ... به ایران باز می گردم. راه توده را اینجا دیدم و همراه خیلی از نشریات دیگر، که نامشان برابرم از ایران سالهای انقلاب آشناست، خواندم. خیلی تعجب کردم که درباره جزئیات و ارقام شهدای آن کشتار بزرگ مطلبی را پیدا نکردم. درباره این فاجعه که مخاطبانی در وسعت ایران و جهان دارد، اطلاع یافته ام که ریفیسی دارد کارهایی می کند، آدرس شما را در اختیارش گذاشتم تا تماس بگیرد. هنوز خیلی ابهامات درباره سیاست حزب در سالهای اول انقلاب در ذهن امثال من در ایران وجود دارد، که امیدوارم شرایطی بوجود بیاید که این ابهامات را بتوان به کمک همدیگر حل کنیم. از این رفت و آمدها بعنوان یک موقعیت باید استفاده کرد... شعری را که برایتان می فرستم، زنده یاد درباردار "فضلی" ضمیمه وصیتنامه اش کرده بود. اگر یادنامه ای از یاران به خون خفته حزب نوشتید، این شعر را هم فراموش نکنید...

با من بمان!

بعد از آن خزان دراز
که لب فرو بسته به مهر بودم و راز
بال و پرشکسته به کنجی بی پرواز
اینک چو لاله گلگون
شکفته و لبخند می زنم
با مهر تازه دمیده
امروز نو رسیده را، پیوند می زنم.
من نغمه های زنده امروز
فریاد مرده دیروز
فردای نیامده هستم
با آرزوی زمانه "تن" ها
با من ترانه دلها را بخوان
با من شکوفه لبها را بمان

ایران- دوستان عزیز!

میراث انقلابی ما، متعلق به همه ماست. از هر سازمان و حزب و گروهی. حتی چهره های هنری و ادبی کشورمان. بنابراین، باید چنان آغوش باز کرد، که بتوان همه را بغل کرد. این را هیچ وقت از نظر دور نداشت، که خون زیادی از تن چپ انقلابی ایران رفته است و آرایش دوباره و صف آرانی رزمی ما نیازمند چنین آغوشی است. دموکراسی و آزادی در کشورهای توسعه نیافته ای مانند ایران، صبر و تحملی را همطراز دشواری نهادینه شدن آن، در جامعه می طلبد، چرا که روابط اجتماعی ما، اساسا بر اساس امنیت اجتماعی تنظیم نشده است. نیروهای صاحب اندیشه و بورژوا آنها که برای آینده طرحی نو در سر دارند، به انزوای سیاسی کشیده شده اند و با کمال تاسف، در سالهای گذشته، این نیروها از سیر رویدادهای نوین جهانی عقب مانده و از این آگاهی محروم مانده اند. این محرومیت، آن بافت عقب نگذاشته شده اجتماعی و بی اطلاعات تحمیل شده، در ارتباط با هم، شرایط پیچیده ای را برای فعالیت سیاسی

در داخل کشور فراهم آورده است. نمی خواهم نقش حاکمیت سرکوبگر و بیم و هراس اجتناب ناپذیر عملکرد حکومت و احتیاطی را که روش های حکومتی بوجود آورده، برای چنین فعالیت هایی انکار کنم، می خواهم تاکید کنم که همه این مجموعه را بعنوان دشواری کار سیاسی در داخل کشور باید در نظر داشته باشیم. بیم و نگرانی از یورش و سرکوب دیگری، حتی سهمگین تر از سال های ۶۱-۶۲ همچنان وجود دارد. گرچه قدرت حکومت و تمرکز نیروی حکومتی، برای مسلط ساختن این شیوه عمل بر جامعه، مانند سالهای گذشته نیست، اما نمی توان منکر آخرین پنجه انداختن حیوان زخمی و درنده ای شد، که مرگ را در برابر خود می بیند. همانقدر احتیاط ضروری است، که حضور در جامعه ضروری است. همه هنرمان را باید بکار بگیریم، تا بتوانیم راهمان را از میان این احتیاط و ضرورت پیدا کنیم.

... شما می دانید، که ما در اینجا، برای حفظ آرمان های خویش، حفظ سلامت خویش و تامین زندگی خانواده خود، در سالهای گذشته چه رنج و مشقتی را تحمل کرده ایم. چون خواسته ایم شرافت و آرمان خود را حفظ کرده و آلوده فساد حکومتی نشویم، در بدترین وضعیت اقتصادی، شکم خود و خانواده را سیر کرده ایم. تا رسیدن به این لحظه که برایتان نامه می نویسم، خودمان را به هر آب و آتشی زده ایم! ... این پایان بیستمین شبی است، که برای نوشتن نامه و ارسال آن برای شماها با خود در جدال بوده ام. زندگی حقیرانه، شکم نیمه سیر زن و فرزند و پایداری ۲۰ ساله بر سر ایمان و راه دشواری که پشت سر گذاشته ایم، در تمام این شبها در برابر چشم هایم بوده است. سرانجام تصمیم گرفتم بنویسم و دستم را بار دیگر در دستتان بگذارم. انتخابات و موضعگیری هایی که کرده بودید، به همه تردیدهام پایان داد. بعد از انتخابات، این موضعگیری ها بدستم رسید، اما دیدم همانگونه اندیشیده و عمل کرده ام، که ما در اینجا اندیشیده و عمل کرده ایم.

بقول هوشنگ ابتهاج (سایه):

دیگر برای عشق و حکایت مجال نیست!

سرتان را درد نمی آورم. جوانه های امید را زنده کرده اید.

"د.ک" - تهران

رفقا!

ایران... نمی دانیم، درباره مشکلات جوانان و تشکلهایی که جوانان می توانند داشته باشند، مطالبی در نشریه تان منتشر می کنید یا نه، چون همه صفحات و همه شماره های آن بدست ما نمی رسد. اگر به این مسئله تاکنون نپرداخته اید، حتما آن را فراموش نکنید و حتما هم به اینجا برسائید. مسئله جوانان و دانشجویان را یک لحظه هم فراموش نکنید. تا می توانید، پیشنهادهای مشخص و یا تجربه کشورهایی مثل کشور خودمان را در این مورد بدست ما برسائید.

تهران-ک.ک

در دانشگاه ها وضع چگونه است!

ایران... مشکلات دانشجویی و دانشگاهی، برخی ناشی از اختیاتی است که حکومت از بیم اوج گیری جنبش دانشجویی در دانشگاه ها برقرار کرده و برخی ناشی از تحجر فکری مسئولان و تشکلهای سازمان های حکومتی. حکومت تمام تلاش خود را می کند تا از شکل گیری هسته های مستقل دانشجویی جلوگیری کند. این وظیفه را نهادهای سرکوبگر مستقر در دانشگاه ها دنبال می کنند. مهمترین ارگان سرکوبگر در دانشگاه ها، "حراست" است که مانند عنکبوت تارهای خود را به همه قسمت های دانشگاه گسترش داده و برکل دانشگاه، دانشجویان و عملکرد استادان، رفتار کارکنان و... نظارت شدید دارد. این ارگان، گزینش ها را برای جلوگیری از راه یابی دانشجویان باصطلاح "مسئله دار" به دانشگاه سازمان داده است. وظیفه گزینش تحقیق در مورد دانشجویان و کارکنان، پیش از ورود به دانشگاه است. همچنین بسیج دانشجویی توسط "دفتر فرهنگ اسلامی"، بعنوان ارگان تبلیغاتی و ایدئولوژیک سازماندهی شده است. کار این تشکل، گماردن خبرچین در میان دانشجویان و ایجاد جو رعب و وحشت و فضای بی اعتمادی در بین دانشجویان است تا بدین وسیله مانع ایجاد تشکلهای مستقل دانشجویی و رشد حرکت های آنها شود. بسیج در مورد نحوه پوشش و رفتار دانشجویان در محیط دانشگاه دخالت پلیسی دارد. برای گسترش کنترل پلیسی دانشگاهها، مامورین امنیتی در پوشش "کارکنان دانشگاه" استخدام می شوند. برخی از سهمیه های گوناگون، مانند "زمندگان"، "جانبازان"، "خانواده شهدا" و... به عنوان چشم و گوش حراست شناخته می شوند. البته از میان همین جمع هم حالا یا عده ای به دانشجویان معترض پیوسته اند و یا نقش دوگانه ایفاء می کنند، یعنی در عین حال که مورد اعتماد حراست هستند، با دانشجویان هم ارتباط دارند و خبرهایی را به آنها می رسانند... برای گسترش نهادهای ارتجاع و اختناق، در هر گوشه ای نمازخانه ایجاد کرده اند، اما باور کنید، که هم در زمان شاه بچه مذهبی ها بیشتر بودند و هم در همان مسجد دانشگاه تهران جمعیت بیشتر بود. هر چه ظاهر ماجرا را غلیظ تر کرده و نمازخانه و مسجدها را بیشتر کرده اند، از تعداد مذهبی ها واقعا منغی و نه حقوق بگیر کاسته شده است. در ساعت نماز تمامی کلاس ها و قسمت های اداری تعطیل می شود و کارکنان اجبارا باید به نمازخانه بروند. خیلی ها توی راه بی پروا ناسزا می گویند و می روند! صدا بلند گوهنا، هنگام نماز جماعت و

...یکی از شهرهای اطراف تهران، "خلیج" است که یک میلیون نفر جمعیت دارد. اکثریت ساکنان این شهر، کارگران و زحمتکشانی هستند که در کارخانه‌های اطراف کار می‌کنند و یا با انواع کارهای غیر حرفه‌ای در تهران بزرگ نانشان را در می‌آورند. این شهر یک میلیون نفری همسایه اسلام شهر معروف است. شهرهای جدید اطراف تهران، هر کدام به یک بمب ساعت شمار شبیه هستند که تهران را در حلقه محاصره خود گرفته‌اند. فقر عمومی، نبود مدارس، سرگردانی نوجوانان در خیابان‌ها و گذرگاه‌ها، بی‌کاری، اعتیاد، یکه تازی باندهای باج گیر و چاقو کش که خودشان را به پیش نمازها و مساجد بسته‌اند، مشخصه خلیج و همه شهرهای مشابه آنست. برسر هر گذرگاهی یک شیر آب وجود دارد که مردم آب خوردن خود را از آنها تهیه می‌کنند و در اطراف آن، زنان و دختران خانواده‌ها رخت می‌شویند. خیلی از حرف و نقل‌های این مردم، کارهای خاتمی و برداشت‌های عامیانه و درعین حال درستی است که از کارشناسی بازندگان انتخابات در ارتباط با خاتمی وجود دارد. این برداشت‌های عامیانه اغلب در نفرین‌ها و دعاهاست که با استفاده از عامیانه‌ترین جملات و اصطلاحات منعکس است. همه اینها به محمد خاتمی رای داده‌اند و چنان جوی در حمایت از او وجود دارد، که من فکر می‌کنم، اگر امروز بلای سر او بی‌آورد، مردم این شهرها، بزرگ‌ترین شورش را خواهند کرد.

بهار من!

(دو شعر رسیده از ایران "ه.ع")

طلوع روشن خورشید
انتظار من است
هر آن درجه که بریاغ خاطره‌ها باز شود
سرود سبز روزگار من است

به بوته بوته این باغ شب گرفته ما
شکوه خنده خورشید سایبان من است
ای عاشقان!
تمام سبزی این باغ
برگ و بار من است
هر آن ترانه که گل کند به سینه خلق
همان بهار من است.

ای توده بی نام!

یک زمین و هزار بنر
یک جان و هزار مرگ
این توده بی نام!
یک کلبه و یک تاقچه
یک تنور و یک نان
شادی‌ات اندک
غمت بسیار
این توده بی نام!
سائیده می‌شود، تیغه داس و
فرسوده می‌شود بازوی تو
می‌نشانی گل کینه
در کنار گل‌های پینه
صیقل می‌زنی خنجر خویش
ای توده بی نام!
سجده می‌برم برخروش تو
آنگاه که همگام می‌شوی
با توده بی نام
این توده بی نام!

آلمان-شهر آخن- علاتمندان راه توده که ساکن شهر آخن و یا شهرهای کوچک اطراف آن می‌باشند، از این پس می‌توانند نشریه "راه توده" را از فروشگاه تازه تاسیس "سوپر همدان" تهیه کنند.

پلژیک دوست گرامی "م. ز" نامه شما دریافت شد. از اطلاعاتی که درباره زنده یاد "مرتضی کمپانی" در اختیارمان گذاشتید، بسیار سپاسگزاریم. لطفاً اگر مطالب دیگری در این زمینه دارید، برای ما بنویسید و چنانچه مایل به انتشار آن نیز می‌باشید، اطلاع دهید. نشریات همانگونه که خواسته‌اید، فعلاً ارسال خواهد شد. ارتباط خودتان را با ما حفظ کنید.

آلمان-مالبروک ... درباره وضع اسف بار ارتباط‌های حزبی و اصولاً سیاسی باقی ماندن مهاجرین حزبی، هر چه برایتان بنویسم، جز تکرار مکررات نیست. بنظر من، پیش از اینکه روحیه حزبی را در بروجه‌ها زنده کنیم، باید بکوشیم علاقه‌ها را به

مراسم دعای کمیل و ... بلندتر می‌شود و خیلی‌ها علناً به باعث و بانی اینکار فحش می‌دهند، مخصوصاً موقع امتحان‌ها که دانشجویان می‌خواهند در سکوت آرامش، در یک گوشه خلوتی از دانشگاه مطالعه کنند. در دیوار دانشگاه را با تبلیغات ایدئولوژیک پر کرده‌اند. تابلوها، اعلامیه‌ها و سخنان این و آن را روی در و دیوار نوشته‌اند. البته ضد تبلیغ هم جریان دارد. اغلب زیر این شعارها و گفته‌ها و سخنان، دانشجویان با مائزیک شعار خودشان را نوشته‌اند و یا با نوشتن یک سؤال و یا یک افشاگری درباره فساد و رشوه‌گیری و اختلاس و دروغ‌گویی این و یا آن مقام اضافه کرده‌اند. اینکار گاه چنان بجا و دلنشین انجام شده که باعث خنده و شادی دانشجویان می‌شود. موقع انتخابات ریاست جمهوری، این جنگ دیواری در دانشگاه‌ها دیدنی بود. عکسهای پاره شده ناطق نوری روی در و دیوار دانشگاه با باد اینسو و آنسو می‌شد و یا چشمپاشی را با چاقو درآورده بودند. تعجب آور است، که نه خود ناطق نوری و نه طرفداران او نتوانستند این کینه و نفرت را از روی همین حرکات خود جوش جوان‌ها حدس زده و آینده را حدس بزنند. در سرانجام این خیره سری، همان بلای سرشان که همگان دیدند.

برای جلوگیری از ایجاد رابطه میان دختر و پسرهای دانشجو، در ابتدا کلاسها را به دو بخش "قسمت خواهران" و "قسمت برادران" تقسیم کردند، تا کلاسهای مختلط از میان برداشته شود و سپس در روزهای حضور دختران و پسران در دانشگاه را تفکیک کردند. این طرح‌های با شکست روبرو شد و در واقع این مسئولان بودند که در برخی دانشگاهها عقب نشینی کردند و تسلیم شدند. محدودیت‌هایی نیز در دانشگاهها وجود دارد که ناشی از جمود فکری و وابستگی حاکمیت است که از آن جمله می‌توان به ممنوعیت پذیرش دختر یا پسر در رشته‌هایی خاص، آن هم به دلائل شرعی اشاره کرد.

کتاب درسی سطح کیفی نازلی پیدا کرده‌است. با طرح اسلامی کردن دانشگاهها بخش زیادی از مطالب آموزشی، به مطالب غیر ضروری ایدئولوژیک و مذهبی اختصاص یافته‌است که یا ربطی به مطالب اصلی درسی ندارند و یا ربط آنها جزئی و بی اهمیت است.

ک. داریوش- تهران

جنبش جوانان را نمی‌توان ندیده گرفت!

ایران... تا پیش از انتخابات، جوان‌ها را باصطلاح "به بازی نمی‌گرفتند" و آنها را در خور بازی بزرگان نمی‌دانستند و هنوز هم هستند محافظانی که جنبش جوانان را سطحی، گذرا و موقت تلقی می‌کنند. این برداشت آخری عمدتاً ریشه در رکود، انفعال، نوسانات و اشتباهات جنبش‌های دانشجویی دارد. اما ادامه جنبشی که از انتخابات شروع شده و روز به روز اوج می‌گیرد، نشان داد که "آزادی" و ستیز با ارتجاع مذهبی به نقطه‌ای از آگاهی عمومی جوانان رسیده، که جلوگیری و یا حتی منحرف ساختن آن دیگر آسان نخواهد بود. البته تردید نیست که بحران اقتصادی و فرهنگی سالهای گذشته و سرکوب فعالیت‌های سیاسی در کشور، برخی سطحی نگری‌ها، بی‌اطلاعی‌ها، تخیل پروری‌ها و حتی ماجراجویی‌ها را در دامان جنبش جوانان کشور گذاشته‌است، اما حوادث انتخاباتی و دوران پس از انتخابات و بیرون ریختن چندین میلیون از جوانان ایران برای شادی از پیروزی فوتبالیست‌ها نشان داد، که بر این ضعف‌ها می‌شود غلبه کرد. جنبش جوانان، در مجموع، جنبشی است علیه ماهیت ارتجاعی حکومت، اعتراض به استبداد، تبعیض، نگرانی از آینده، بی‌کاری. یادتان باشد، که خشم و نفرتی که علیه ثروت اندوزی حکومتی‌ها و دورو بری‌های آن، چنان است، که واقعا نمی‌توان شد انفجار خشم جوانان را حدس زد. در بررسی وضع جوانان و ارزیابی کم و کیفیت آن، البته باید اشاعه فرهنگ نیهلیستی، سالها فعالیت دستفروشی و دلالی، اشاعه اعتیاد گسترده و عواملی این دست را نباید فراموش کرد. برای ارتقاء سطح جنبش جوانان، چاره‌ای جز آگاهی بر این واقعیات نیست.

(نقل از یک نامه دریافتی از داخل کشور)

در مدارس چه خبر است!

ایران- در خیلی از مدارس شهری، دانش‌آموزانی که نمره قبولی نمی‌آورند، با شرکت در نماز جماعت، که صبح‌ها در مدارس برگزار می‌شود و یا ثبت نام در لیست ثابت شرکت کنندگان در تظاهرات بخشنامه‌ای، نمره قبولی می‌گیرند. درعین حال، اگر دانش‌آموزی نخواهد عضو انجمن اسلامی و یا بسیج مدرسه شود، از نمره انضباطش کم می‌شود. دانش‌آموزان پسر، اگر ریش تازه درآمده‌شان را بتراشند تنبیه می‌شوند و حتی از مدرسه اخراج می‌شوند. در مدارس، برای دانش‌آموزانی که ریششان را بتراشند مزاحمت‌هایی از سوی بسیج مدرسه ایجاد می‌کنند و حتی آنها را کتک می‌زنند.

... شهری برای خودش یک شهر بزرگی شده‌است. در حالیکه همه جور محدودیت مذهبی برای جوان‌ها درست کرده‌اند و از دست منکرات نمی‌توان تکان خورد، انواع مواد مخدر، سرهر گفتری به فروش می‌رسد و باج گیرها جان مردم و مغازه دارها را به لبشان رسانده‌اند. حاکم واقعی شهری، حجت الاسلام ریشه‌ری است، که نایب تولیت حضرت عبدالعظیم را برعهده دارد.

(بقیه صادق هدایت از ص ۸)

استاد بود. با این حال هدایت بارها او را به فرار و شکست واتی داشت. همه این ها در محیطی بی پرخاش و بی تنبش انجام می گرفت و ابتدا رنجشی ایجاد نمی نمود و جزء شیوه محفل بود و رسم کار بود.

هنگام مرگ ۴۹ سال داشت. لذا در تمام مدتی که او را می دیدیم جوان و شاداب بود. ریشه اشرافی در او هیستی خوشایند و تا حدی با شکوه ایجاد کرده بود. از تمدن اروپا عمیقاً خبر داشت. از شیوه زندگی آسیانی به شدت بدش می آمد. او و نوشین در این سلیقه شریک بودند. با این حال هدایت در نویسندگی به دنبال شناخت و پرداخت نمونه های انسانی اصیل ایرانی رفت. همیشه این کارش از روی عشق نبود؛ گاه به قصد نشان دادن زشتی ها و ابتذال روحی این نمونه ها بود. انسان ها در نوشته های هدایت معمولاً نازیبا و مسخ شده اند. در "سگ ولگرد" محبت هدایت به سگ گاه بیش از محبت او به برخی انسان ها است. این نفرت در چهره "حاجی آقا" به حد اعلا می رسد. انسان دوستی مثلاً در "آبجی خانم" به صورت دل سوزی چندش آمیز به روزگار کسانی است که در اعماق خرافه و ناآگاهی دست و پا می زنند.

برخی آثار هدایت خوش بینانه و به سود زندگی و مبارزه است. این آثار کم و حتی گاه ضعیف اند. بهترین آثار او که در جهت فلسفه درونی او سیر کرده، بد بینانه و گاه انسان دشمنانه است؛ البته نه هر انسان، بلکه انسان های فرومایه و بی محتوی. هدایت در سرشت خود زندگی و انسان را دوست داشت، ولی از شگرذ آسمان رنجیده خاطر بود؛ رنجشی خیامی و حافظی، شاعرانه که بسیار می پسندید.

او از این جهت آدمی یگانه بود. من انسانی با این حد دل خوری از زندگی و با چنین طنز گزنده ندیده بودم و بعدها نیز ندیدم. ولی زجری که هدایت می کشید، جز در طنزش بروز نمی داشت. خود دار و متین بود و با شوخی و شنگولی بر شکنجه اش پرده می کشید.

کافه نشینی او و نوشین ارنیه زندگی آن ها در فرانسه و به قصد گریز از خانه بود. آن ها ساعت های دراز در کافه می نشستند و بدون اندک سسختی با هم، هر یک به کار خود مشغول بودند. هدایت خواننده حریض و پی گیری بود. از کتاب های کلاسیک چین قرون وسطانی تا "کاماسوترا" هندی گرفته، تا برسیم به رمان ها و کتاب های علمی و ادبی معاصر، همه چیز را می خواند. کتاب ضخیم و تجریدی و دشوار فهم "هستی و نیستی" سارتر را خواند و مرا واداشت که آن را بخوانم. گاه مطالب کتاب ها را برای من با شیوه جذابش نقل می کرد. کتاب ها غالباً به فرانسه بودند، زبانی که آن را ماهرانه می دانست و بدان آثار ادبی می نوشت. گذاردن دست نویس نوشته هایش در اختیار دوستان و شنیدن نقد آن ها، عادت دائمی اش بود و جز من چند تن مورد مشورت او قرار می گرفتند.

دو اتاق او را در تهران دیدم. یکی در خانه پدریش و سپس، پس از کوچیدن، در خانه نوسازی که هنوز سیم کشی برق نداشت و آن هم در خانه پدریش بود. وقتی کتاب "حاجی آقا" چاپ شد و پول فراوان آن گرد آمد، ناشر که دوست هدایت و یک بارزگان زرتشتی به نام "فریدون فروردین" بود، به من گفت: من با پول فروش کتاب رادیوی تازه ای خردم زیرا هدایت رادیو ندارد. بیا تا آن را با هم به خانه تازه اش ببریم! من موافقت کردم. وقتی به خانه دور افتاده و تازه هدایت رفتیم، اواسط روز و خود او هم در خانه بود. وقتی آگاه شد که ما رادیوی برای او خریده ایم با تلخی گفت:

« بگذارین توی آفتاب بترکد

اینرا برای آن گفت که خانه اش برق نداشت و ما بدون اطلاع از این مساله، رادیوی خریده بودیم که نمی توانست مورد استفاده اش قرار گیرد. این جمله او ما را بور کرد.

پس از حادثه آذربایجان که هدایت از ناتوانی جنبش برای موجو سلطنت ناراضی بود و نمی توانست در این مساله واقع بینانه قضاوت کند و مقدمه کتاب "گروه محکومین" را در ۴۰ صفحه نوشته بود، من با او در میدان توپخانه بر خوردم. با محبتی که بین ما بود سر صحبت را باز کردم و از مقدمه او ابراز ناخرسندی نمودم و وارد بحث فلسفی طولانی در باره اصالت انسان و پیروزی نهائی اش بر همه چیزهای ضد انسانی شدم. از توپخانه تا اواسط اسلامبول سخنان مرا شنید و کلمه ای جواب نداد. من گفتم: تو که همه اش ساکت هستی، آدم وحشت می کنی. هدایت با لبخند کوچکی گفت:

« اصلاً شما خوش وحشتید!

و با این جمله یک بار دیگر ناخرسندی خود را از ناتوانی ما در نبرد با سلطنت و ازبانش بیان داشت و یک بار دیگر مرا بور کرد.

ایران و حوادث آن جلب کنیم. گاهی فکر می کنم، باید از صفر و آنهم از داخل کشور شروع کرد. بعد از انتخابات ریاست جمهوری، شکانی در بعضی ها بوجود آمد و موجی ایجاد شد، اما متأسفانه انسجامی وجود نداشت تا این موج به یک حرکت منجیده در جهت نیاسی شدن برو بچه ها ختم شود. در این اطراف، به غیر از این چندتانی که هستیم بندرت بتوان کسی را پیدا کرد که حتی مقدار کمی علاقه نشان بدهد، به مسائل ایران. ببخشید که این خط آخر شبیه حرف زدن آقای خمینی شد! دو خبر کوتاه برایتان ترجمه کرده ام که می فرستم:

راهپیمائی زاپاتیست ها

حدود هزار زاپاتیست ماسک به صورت، بدنبال یک تظاهرات اعتراض آمیز، از "چیاپاس" راهی مکزیکو سیتی شدند. آنها در واقع راهپیمائی خود را از مرکز فقیرترین ایالت مکزیک، یعنی "سن کریستوبال د لاس کازاز" شروع کردند. آنها در "اسلوگانی" خواستار حقوق بیشتر برای خلق سرخپوستی که در آنجا زندگی می کنند شدند. آنها در پایان این راهپیمائی ۱۲۰۰ کیلومتری، وارد مکزیکو سیتی شدند و از حکومت ارنستو زدیولس خواهان اجرای معاهداتی شدند که بدنبال قیام ۱۹۹۴ بین حکومت و انقلابیون بسته شده است.

حکومت نظامی برای جوانان امریکائی

در ۲۷۶ شهر امریکا، جوانان حق ندارند بین ساعات ۱۱ تا ۶ صبح در میادین و خیابان های مرکزی راه بروند و یا دور هم جمع شوند! این تصمیم بنا به خواست شهرداران این شهرها گرفته شده و شامل شهرهایی می شود که بیش از ۳۰ هزار نفر جمعیت دارند. در شهرهایی نظیر دالاس، لاس آنجلس، دیترویت، فیلادلفیا، واشنگتن، نیواولان، کلیولان و... این تصمیم به اجرا گذاشته می شود. این ممنوعیت در شهرهای نیواولان و کلیولاند در روز نیز بین ساعات ۸ تا ۳ بعد از ظهر، این مقررات درباره جوانان برقرار است.

این تصمیمات، همزمان با اوج گیری حوادث جنائی در سراسر امریکا، بویژه در شهرهای بزرگ اتخاذ شده است، درحالی که هیچ برنامه و تصمیمی برای مقابله جدی با ریشه و انگیزه این جنایات در امریکا وجود ندارد. مثلاً درباره بیکاری، خشونت پلیسی که خشونت متقابل را تشدید می کند، نقش رسانه های تصویری در اشاعه فرهنگ پلیسی و خشونت و... هرگز برنامه ای از سوی مقامات امریکائی اعلام و عنوان نمی شود. شهرداران و پلیس شهرهای بزرگ امریکا، معتقدند که با این تصمیم، از تعداد گروه های سرگردان جوانان در خیابان ها کاسته شده است و ساکنین و فروشگاه ها احساس امنیت بیشتری می کنند. علیه جوانانی که این مقررات را نقض کنند، جریمه سنگینی وضع شده است، از جمله حبس و جریمه والدین آنها تا ۵۰۰ دلار!

آلمان-مونستر... با خواندن گزارش هایی که درباره کشتار زندانیان سیاسی نوشتید، تصمیم گرفتم آنچه را خود شاهد بودم برایتان بنویسم: ... من شاهد بختاک سپاری عده ای از اعدامیان بودم، که بصورت مخفیانه و شبانه در شهرستان... انجام شد. من و یکی از دوستان توده ای ام، مخفیانه خودمان را به محل خاکسپاری رساندیم. قبلاً با بولنوز محوطه ای را تقریباً نیم متر گود کرده بودند و اجساد را در آن قرار داده و سپس بتون روی آنها می ریختند. بعد روی این بتون ها شماره ها می نوشتند و این شماره ها را به خانواده شهیدان دادند. بعداً فهمیدیم که آنها با بتون ریختن روی شهیدان، از بیرون کشیده شدن آنها توسط خانواده هایشان و شناسائی آنها و پی بردن به نحوه کشتار آنها جلوگیری کردند. البته این شماره ها را هم به این آسانی به خانواده ها ندادند، پس از بارها مراجعه به زندان و دادستانی، سرانجام این سنگدلان به مادران، پدران، همسران شهدا شماره ای را داده و می گفتند زندانی شما با این شماره دفن شده است. تا هفته ها، زن ها می رفتند در این محل و دسته جمعی، برای همه آنها که با شماره های متفاوت در زیر خاک خفته بودند گریه می کردند و فاتحه می خواندند. اسم این محل را گذاشته بودند "لغت آباد" اما بعداً خیلی از مردم مرده های عادی خود را در این محل دفن کردند و نام محل هم معروف شد به "شهید آباد". در گزارش های راه توده درباره قتل عام شدگان توده ای، نام یکی از رفقای بسیار نزدیک خود را در آن یافتیم. او رفیق حسن صرافپور است که حتی خانواده او را هم خوب می شناسم. همه خانواده و اهل محل می دانستند که او در زندان دلیران به پایبازی کرده است. او از طریق خانواده اش برای ما پیغام فرستاده بود، که با بچه هایی که آزاد می شوند برخورد سرد نکنید، آنها را منزوی نکنید، بالاخره هر کس ظرفیستی دارد. از او خواسته بودند توبه کند؛ او در پاسخ گفته بود، مگر خدمت کردن به مردم توبه بردار است؟ برادرش که پس از اعدام زندانیان، برای گرفتن اثاثیه حسن صرافپور رفته بود، حاج آقایی که خبر را به خانواده ها می داد، از او پرسیده بود: مثل اینکه از اعدام برادرت ناراحت نیستی؟ و او جواب داده بود: چرا ناراحت باشم؟ راهی را که انتخاب کرده بود تا پایان رفت. سپس ساک کهنه ای را که حاوی اثاثیه محقر و ناچیز صرافپور بود، تحویلش داده بودند. یادش گرامی باد!

(الف...)

مقالات وارده

ایران در آستانه "رنسانس"!

ف. ع (امضاء محفوظ)

انقلاب مسالمت آمیز سکوت کردگان، نامشروع بودن آن سیستم حکومتی را در جمهوری اسلامی برملا ساخت، که ۱۸ سال پشت انواع عوامفریبی ها و توطئه ها پنهان بود. شاید هنوز زود باشد، اما بهر حال می توان، پس از گذشت چند ماه از انتخابات دوم خرداد، گذشته ای را مرور کرد؛ گذشته ای که دوم خرداد نوزاد آن بود.

تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری، ظواهر امر حکایت از ادامه روندی داشت که ۱۸ سال در ایران ادامه یافته بود. اما کم نبودند چشمان تیز بینی، که در داخل کشور شاهد فروریز تدریجی توهّمات توده مردم، طی این سالها و رشد و اعتلای جنبش آزادی خواهی و تحول طلبی مردم بودند. برای آنان که در دل حوادث داخل کشور زیسته بودند، آنچه در دوم خرداد روی داد، غیر مترقبه نبود. این تحول کیفی، در شناخت و قضاوت توده ها نسبت به حاکمیت و آنچه در جمهوری اسلامی روی داد، نتیجه تغییرات کمی طولانی مدتی بشود که مردمی را از سطح مقلدان مطیع به انتخاب کنندگان آگاه و عاصی ارتقاء داد. در جریان رویداد انقلابی، دوم خرداد، دو جریان به ظاهر ایستاده در برابر هم غافلگیر شدند: اپوزیسیون خارج از کشور و سران رژیم. روند جدایی مردم از رژیم، علیرغم عمق و وسعتی که یافته، در این سالها از دید هر دو جریان یاد شده در بالا پنهان ماند. نه حکومتیان توانستند بنی تفاوتی و مقابله مردم را با آنچه در عرصه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، کار، اشتغال... و در سایه حمایت حکومتی روی می دهد ببینند و نه اپوزیسیون خارج از کشور توانست چشم خودش را به روی واقعیات جامعه باز کند. آنچه مربوط به جریان دوم، یعنی اپوزیسیون می شود، با تلخی دل آزاری باید از آن سرخورده گی، ناامیدی، تشتت و از هم گسیختگی یاد کرد، که در واقع از فردای جدایی از جبهه رویدادهای داخل کشور و برگزیدن جبهه مضحک حقوق بشر مورد نظر مبلغان سرمایه داری، گریبان آن را گرفت. جبهه و تبلیغاتی، که پیش از دلسوزی برای مردم ایران، غارت کشور و نابودی استقلال آن را هدف گرفته است!

مواضع اپوزیسیون، پس از برگزاری انتخابات و اعلام نتایج آن، مقوله ایست که جداگانه باید بدان پرداخت، آنچه هدف من است، نگاهی به اوضاع کشور و مواضع حکومتیان، پس از این رویداد است. توطئه ها، عکس العمل، ادعاهای دروغ و رقابت های کودکانه بسیاری از حکومتیان و بویژه شخص رهبر جمهوری اسلامی، خود گویای حال و روزی است، که در پشت صحنه جریان دارد. وقتی کار رهبری به آنجا می کشد، که مدعی می شود، شبها برای فوتبالیست ها دعا می کرده تا پیروز شوند! و همه مردم می دانند، اینها عوامفریبی است، نیاز به ذکر نشانه دیگری برای اثبات آشفتگی حکومتیان هست؟

آنچه که در انتخابات دوم خرداد بروز کرد، آن روی دیگر سکه ای بود، که در سالهای ۷۰-۷۴ بصورت شورش های کور مردم در شهرهای گوناگون و از جمله در تهران بزرگ روی داد و حکومت به بهانه دفاع از انقلاب، آنرا به خون کشید و سرکوب کرد. این شورش های کور سرکوب شده، در انتظار نخستین فرصت برای نشان دادن مقاومت وسیع تر خود بود. سالهای ۷۴-۷۶ را شاید بتوان سالهای تعمق و شناخت بیشتر مردم نسبت به توان حکومت و یافتن راه های مقابله کارسازتر با آن، از سوی مردم دانست. شکست سیاست های اقتصادی و تعدیلی بانک جهانی و صندوق بین المللی، عمل سیاسی و برخورد های درون حکومتی را از محدوده بالا و حکومتی به وسعت پائینی و مردمی کشاند.

بدین ترتیب، و با انتقال صحنه عمل سیاسی از بالا به سطح جامعه و تعمیق بی وقفه آن، که ناشی از شناخت مرحله به مرحله مردم از ساختار حکومتی است، رفم ها، بعنوان یک عقب نشینی اجباری به مجموعه جمهوری اسلامی تحمیل شد. تحمیل این رفم ها که از آستانه انتخابات ریاست جمهوری تاکنون شاهد آن هستیم، همچنان با مخالفت از بالا و مقاومت در برابر این مخالفت، از پائین روبروست.

بدین ترتیب و تحت تاثیر مستقیم همین فشار و مقاومت از پائین است که تصمیمات اقتصادی متأثر از برنامه های صندوق بین المللی پول، کم رنگ می شوند، انتقال ارز تخصیصی از بخش عمران و صنعت به بخش مصرف انتقال می یابد، طبقه بندی سراسری مدازس حذف می شود، تیغ سانسور مطبوعات و هنر کمی کند می شود و گام هایی کوتاه در جهت فاصله گیری از ماجراجویی در سیاست خارجی برداشته می شود، و اینها هنوز فرسنگ ها با خواست و نیاز جامعه امروز ایران و جنبش مردم ایران فاصله دارد. گام های نخستینی که برای پاسخگویی به خواست مردم باید برداشته شود، کمتر از این نمی تواند باشد:

- رای مردم در دوم خرداد، رای به یک دگرگونی انقلابی در تمامی ساختار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در جمهوری اسلامی بود. بنابراین هر نوع رفرمی اگر گامی در این جهت نباشد، با انگیزه شرکت وسیع مردم در انتخابات دوم خرداد همخوان نخواهد بود. توان و باور مردمی دولتی که با رای مردم در دوم خرداد سکان قوه مجریه را در اختیار گرفته است، در برداشتن گام های عملی برای تغییر ساختار کنونی جمهوری اسلامی به ارزیابی گذاشته می شود. ساختاری که متکی به ارتجاع مذهبی و سرمایه داری دلال صفت و بازاری است.
- برداشتن گام های عملی، برای متشکل ساختن مردم، در برابر همه تشکلهای درهم پیچیده ای که حاکمیت ارتجاعی-بازاری برای خود در جمهوری اسلامی برپا ساخته است.
- کاستن از حجم گسترده دستگاه دولتی و مبارزه با رشوه و فساد و اختلاس دولتی، که تمامی این دستگاه را دربر گرفته است؛ که این نیز ممکن نیست، مگر بازگرداندن کنترل افکار عمومی بر تمامی اعمال و تصمیمات حکومتی، از طریق آزادی مطبوعات و دیگر رسانه های همگانی.
- افشای وابستگی های همه گروه ها و باندهای فشار به تشکلهای نیمه علنی و علنی حکومتی.

تعلل در برداشتن این گام های اولیه و برتری یافتن فشار نیروهای مقاومت در برابر رای و رویداد دوم خرداد، درعین حال که می تواند از اعتبار دولت کنونی نزد مردم بکاهد، مردم را به یافتن جانشین های احتمالی نیز تشویق می کند. بدین ترتیب است که می توان، با نگاهی به حوادث ماه های گذشته، از خود پرسید: ایران به کدام سو می رود؟

این خطر که دسته بندی ها، وجود گروه های وابسته فکری به ارتجاع مذهبی و وابسته اقتصادی به سرمایه داران بازار، خیره سری حکومت برای تن نسپردن به خواست و نظر مردم و دیگر عوامل وابسته به آن، کشور را بسوی حوادثی نظیر افغانستان هدایت کند، آنقدر محتمل است، که حتی از زبان برخی سران جمهوری اسلامی -از جمله هاشمی رفسنجانی- نیز مطرح شده است؛ اما در کنار این احتمال حکومتی، این گمان نزدیک به یقین نیز در جمهوری اسلامی وجود دارد، که سرانجام مردم برای رسیدن به آن چه که به خاطر آن به پای صندوق های رای رفتند، راه و روشی متناسب با مقاومت حکومت را انتخاب کنند. این مرحله از جنبش مردم، هر اندازه که مقاومت حکومت در برابر مردم و تشدید توطئه ها بیشتر می شود، بیش از پیش خود را نشان می دهد. آنچه مسلم است، ایران در آستانه سال دو هزار و رنسانسی را برای رسیدن به عدالت اجتماعی، آزادی و استقلال پشت سر خواهد گذاشت. نحوه و اشکال غیر مسالمت آمیز این گذار و این رنسانس، بیش از آنکه به خواست مردم بستگی داشته باشد، به ایستادگی زور مدارانه و قلدرمآبانه حکومت در برابر مردم بستگی دارد.

نظرات و دیدگاه های "راه توده" را از هر طریق ممکن به داخل کشور منتقل کنید!

در تدارک دو انتخابات پیش رو!

تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران، با شعار: مرگ بر "استبداد"!

دو هزار تن از دانشجویان خوابگاه‌های دانشگاه تهران در اعتراض به موقعیت و امکانات نامناسب این خوابگاه‌ها و ستیز مدیریت دانشگاه تهران با دانشجویان، دست به یک اعتصاب و اعتراض همگانی زدند. این اعتصاب و اعتراض، پس از یک سلسله مکاتبات و مراجعات دانشجویان بمنظور جلب توجه مقامات دانشگاه برای رفع مشکلات خوابگاه‌ها و بی‌اعتنائی و ادامه ستیز مقامات دانشگاهی با دانشجویان صورت گرفت. اعزام واحدهای ضد شورش سپاه پاسداران به محل خوابگاه، اشغال خیابان‌های اطراف خوابگاه و سرانجام مقابله خشن و یورش واحدهای اعزامی به دانشجویان اعتراضی، منجر به مقاومت و عکس العمل متقابل شد. اعتراض‌ها، که با خواست‌ها و شعارهای صنفی و جلب توجه به مشکلات خوابگاه همراه بود، پس از یورش واحدهای اعزامی به دانشجویان، تبدیل به شعارهای سیاسی شد و شعار "مرگ بر استبداد" بعنوان شعاری محوری، شعار این اعتراض‌ها شد. در تهران، این اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها، بعنوان بخشی از جنبش دانشجویی و جنبش جوانان کشور ارزیابی شده است.

جنبش دانشجویی کشور در حال حاضر و در مجموع خود (علیرغم تشکلهای گوناگونی که دارد)، جنبشی است در حمایت از برنامه‌های دولت محمد خاتمی و در تقابل و مقابله با مخالفان حکومتی این برنامه‌ها و شخص محمد خاتمی. ستیز مدیریت دانشگاه تهران با هر نوع خواست صنفی و سیاسی دانشجویان نیز جدا از ستیز طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری با جنبش مردم نیست. دانشگاه‌ها نیز در سالهای گذشته، مانند دیگر ارگان‌ها اقتصادی و فرهنگی و سیاسی در جمهوری اسلامی، تحت سیطره ارتجاع مذهبی بوده است و بازستاندن آنها از طرد شدگان مردم با انواع مقاومت‌ها و توطئه‌ها روبروست. بخشی از بی‌اعتنائی به اصولی‌ترین خواست‌های صنفی دانشجویان، ریشه در کینه و نفرتی دارد که مدیریت وابسته به طرد شدگان انتخابات نسبت به دانشجویان طرفدار تحولات، حامی دولت خاتمی و مخالف ارتجاع مذهبی دارد. روزنامه سلام، بعنوان یگانه روزنامه‌ای که گزارش نسبتاً مشروحی را در ارتباط با این اعتراض‌ها منتشر ساخت، از جمله خواست‌ها و اعتراض‌های دانشجویان را واحدهای امنیتی "حراست" و دیگر انواع سازمان‌های تفتیش عقاید در دانشگاه‌ها اعلام داشته است. (در این باره، به نامه رسیده از ایران که در همین شماره راه توده و در صفحه "نامه‌ها" منتشر شده مراجعه کنید!)

آنچه را در زیر می‌خوانید برگرفته شده از گزارش روزنامه سلام از این اعتصاب و اعتراض است، که در شماره ۱۷ دیماه این روزنامه منتشر شده است. اهمیت انتشار این گزارش در روزنامه سلام، از این واقعیت نیز حکایت دارد، که دیگر سانسور و بی‌اعتنائی به اخبار و رویدادهای جنبش در داخل کشور ممکن نیست و روزنامه‌ها و نشریاتی که همچنان به این نوع سانسورها پایبند مانده‌اند، هر چه بیشتر رسوا شده و بعنوان حامیان اختناق و مزدبگیران طرد شدگان مردم، توسط مردم طرد می‌شوند.

روزنامه سلام می‌نویسد:

«تجمع یکشنبه دانشجویان، با حضور بیش از ۲ هزار دانشجوی ساکن خوابگاه‌های فیض کاشانی ۷۱-۷۲ واقع در کارگر شمالی صورت گرفت و دانشجویان با راهپیمایی در خیابان و مسدود کردن خیابان‌های تقاطع شهید گمنام و کارگر شمالی و بزرگراه چمران اعتراض خود را نسبت به مستولان خوابگاه و دانشگاه نشان دادند. در این خوابگاه جمعاً ۴ هزار دانشجو ساکن هستند، که به گفته یکی از دانشجویان، فاقد هر گونه امکانات بهداشتی و سیستم دفع فاضلاب است و آب و برق آن نیز مرتب قطع می‌شود. دانشجویان برخورد نگهبانان خوابگاه را نیز مطرح ساختند که تناسبی با شخصیت دانشجویان ندارد و آنها قبل از آنکه به عنوان انتظامات عمل کنند، رفتار نظامی دارند و این امر ناشی از خواست و شخصیت خود رئیس دانشگاه است، که خود نیز همیشه از موضع قدرت با دانشجویان برخورد می‌کند. رئیس دانشگاه تهران "خلیلی عراقی" نام دارد. در دانشگاه کسانی هستند که می‌خواهند در کار دولت کارشکنی کنند و علیرغم مراجعات مکرر دانشجویان، دانشجویان را تمرداً در مضیقه نگه می‌دارند...»

روزنامه "سلام" در شماره ۱۵ دیماه خود، برای نخستین بار و در پاسخ به تلفن یکی از خوانندگان خود درباره انتخابات میان دوره‌ای مجلس و احتمال کاندیدا شدن حجت الاسلام مهدی کروبی نوشت:

«طبق اخبار غیر رسمی، جناب حجت الاسلام والمسلمین کروبی با وجود اصرار فراوان از طرف بعضی گروههای سیاسی و نیز علاقمندان ایشان، هنوز نپذیرفته‌اند در انتخابات میان دوره‌ای مجلس شورای اسلامی ثبت نام و شرکت کنند.»

مهدی کروبی، رئیس مجلس دوره سوم بود، که همراه با بسیاری از همکاران قدیمی آیت الله خمینی، پس از درگذشت وی، از صحنه سیاسی ایران کنار گذاشته شده و راه برای جناح راست، ارتجاع مذهبی و موفقه اسلامی برای قبضه قدرت اجرایی، قضائی و مقننه همراه شد.

همین روزنامه، در شماره ۱۶ دیماه خود، مسئله بسیار مهم تأثیر رای مردم در تعیین مقام رهبری را مطرح ساخت و بدین ترتیب اهمیت انتخابات مجلس خبرگان را عنوان کرد.

روزنامه سلام در پاسخ به سؤال یکی از خوانندگان که پرسیده بود، در خصوص قوه قضائیه و تکلیف مردم با آن چیست و چه نقشی می‌توانند داشته باشند، نوشت:

«قانون اساسی برای حفظ هر چه بیشتر استقلال قوه قضائیه، عزل و نصب رئیس این قوه را بر عهده رهبری قرار داده است. چون قضاوت تنها در صلاحیت مجتهد عادل است و بدیهی است که در یک جامعه نظام مند و دارای ساختار حکومتی شرعی، هر مجتهد عادل خود به خود چنین حقی ندارد، بلکه تنها رهبری است که حق قضاوت مخصوص اوست و او فردی مجتهد را برای قضاوت منصوب نماید. به هر حال اگر این نظریه فقهی هم دلیل انتصابی بودن نه انتخابی بودن رئیس قوه قضائیه باشد، باز جانی برای دخالت مردم باقی نمی‌ماند، مگر به صورت غیر مستقیم و سه مرحله‌ای. به این بیان که مردم خبرگان رهبری را انتخاب کنند و خبرگان نیز رهبر را انتخاب می‌کند و رهبر رئیس قوه قضائیه را منصوب می‌کند. پس باز هم مردم هر چند غیر مستقیم، در قوه قضائیه نقش دارند.»

با توجه به شناخت دم افزونی که مردم ایران نسبت به عملکرد قوه قضائیه، بعنوان اهرمی در دست بازار و ارتجاع مذهبی می‌یابند، و همچنین با توجه به شناختی که مردم نسبت به رای و اهمیت شرکت در انتخابات بدست آورده‌اند، طرح دقیق نحوه انتصاب و انتخاب مقامات جمهوری اسلامی اهمیتی چند باره یافته است. مردم بتدریج با نقش، اختیارات و عملکرد مقام رهبری، دلیل باقی ماندن طرد شدگان انتخابات اخیر، بسر سر پست و مقام‌های کلیدی خود، یک تازی بازار و ارتجاع مذهبی بیش از پیش آشنا می‌شوند. درعین حال مردم در می‌یابند که با رای و نظر خویش می‌توانند به مقام رهبری در جمهوری اسلامی (فارغ از اینکه چه کسی باشد) نشان دهند که او باید سخنگو و مجری خواست مردم باشد، چرا که درغیر اینصورت و از طریق شرکت در انتخابات خبرگان، می‌توانند سکان رهبری را از او گرفته و در اختیار دیگری (فردی و یا جمعی) قرار دهند. بدین ترتیب یک تازی‌ها و خود محور قرار دادن‌ها، در جمهوری اسلام، در صورت ادامه افشاگری‌ها، دفاع از برگزاری انتخابات، بازگشت آزادی‌ها به جامعه و بسیج آگاهانه عمومی، می‌رود تا از کیفیت نوینی برخوردار شود. اهمیت ورود روزنامه "سلام" به کارزار دو انتخابات پیش رو میان دوره‌ای مجلس و خبرگان رهبری از این نظر اهمیت دارد و باید دامننه آنرا، از هر طریق ممکن در ایران گسترش داد.

این همان عرصه ایست، که بازندگان انتخابات ریاست جمهوری، بازاری‌ها و ارتجاع مذهبی با توسل به انواع توطئه‌ها و جنجال آفرینی‌ها، قصد دارند مانع از ورود آگاهانه مردم بدان شوند، زیرا می‌دانند، که بازنده قطعی خواهند بود.

برگزاری کنگره چهارم موتلفه اسلامی در تهران!

چهارمین کنگره جمعیت موتلفه اسلامی، در تهران و در حسینیه ارشاد برگزار شد. نشریه "شما" ارگان مطبوعاتی این جمعیت، تاریخ برگزاری این کنگره را چهارم دیماه ذکر کرده و نوشت: «کنگره با حضور جمع کثیری از مسئولین کشوری، لشگری و روحانیون حوزه علمیه، اعضاء و هواداران موتلفه اسلامی برگزار شد و در مراسم افتتاح کنگره، استاد عسکراولادی دبیرکل موتلفه اسلامی، پیام شفاهی ولی امر مسلمین (علی خامنه‌ای) را قرائت کرد.»

همانگونه که در متن خبر رسمی این کنگره و به نقل از نشریه "شما" تصریح شده است، مقامات لشگری و کشوری و روحانیون حوزه علمیه در این کنگره حضور داشته‌اند. همین خبر، خود باندازه کافی گویای نقش و موقعیت "موتلفه اسلامی" در جمهوری اسلامی، در حد حزبی حکومتی، که نیروهای نظامی و کشوری نیز در آن حضور دارند، می‌باشد. به نوشته "شما" نخستین سخنران مراسم افتتاح کنگره، "علی اکبرپوروش" جانشین دبیرکل موتلفه اسلامی (از سران شناخته شده "حجتیه") بوده است. با آنکه در گزارش منتشر شده، در باره این کنگره، به وضاحت مطرح نمی‌شود، اما از آنجا که بیشترین بخش گزارش دبیرکل موتلفه را، دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری و همچنین حوادث اخیر (قربورش به خانه آیت الله منتظری) به خود اختصاص داده، مشخص است، که دلیل تشکیل کنگره شکست در دو انتخابات مذکور و اعتراض‌هایی است که در حوزه‌های مذهبی و از سوی برخی مقامات حکومتی، در ارتباط با حوادث قم، متوجه موتلفه اسلامی است! عسکراولادی در گزارش خود، در باره دو انتخابات گفت: در هر دو انتخابات، موتلفه اسلامی حضور چشمگیری داشته و هر دو انتخابات هم، به نوبه خود امتحانی بزرگ برای موتلفه اسلامی بوده است. نتیجه انتخابات اگرچه به ظاهر برابر پیش‌بینی‌ها نبود، نتیجه را به جان پذیرفته و همکاری و همدلی را با مجلس شورای اسلامی و رئیس‌جمهور منتخب و دولت مورد اعتماد مجلس پذیرا شدیم. در باره حوادث نفرت‌انگیز قم، که گفته می‌شود، موتلفه اسلامی صحنه گردان اصلی آن بوده است، عسکراولادی در گزارش خود، در این باره از جمله گفت: «... موتلفه اسلامی، حرکت‌های جنبی و احساسی گروه‌های پراکنده را تائید نمی‌کند. اما هیجانات مردمی که عمده‌ا از روی خلوص نیت است، برای همیشه قابل کنترل نیست، لذا موتلفه اسلامی اعلام می‌کند که هیجانات گروه‌هایی از مردم نباید سبب شود که همه به ولایت فقیه را کوچک و پدیده حرکت‌های احساسی را به تحریک دشمنان اسلام جلوه دهند. قبح حمله به ولایت فقیه و کم رنگ کردن اصل ولایت باید جدا تقبیح شود تا شیاطین از انجام کارهای متشابه مایوس گردند...» حتی از فحوی همین گزارش موتلفه اسلامی، کاملاً مشهود است، که موتلفه در تظاهرات و یورش به خانه آیت الله منتظری دست داشته و سازمانده آن بوده است. لحن این گزارش، همچنین نشان می‌دهد، که موتلفه اسلامی، بدلیل دست داشتن در این ماجرا، با انتقادهایی در حکومت روبرو شده است. عسکراولادی، در بخش دیگری از گزارش خود، اشاره به مصاحبه محمد خاتمی با "سی‌ان‌ان" کرده و با گرفتن چهره ضد آمریکایی به خود گفت: «کسانی که تصور می‌کنند مذاکره با دولتمردان آمریکا که سبب رابطه شود مشکلات ما را حل می‌کند ساده اندیش و خوش خیال هستند و یا از جریانی که در دنیای اسلام می‌گذرد بی‌خبر هستند.»

نشریه "شما" طی سرمقاله‌ای، از اینکه برگزاری جمهوری اسلامی و مطبوعات غیر وابسته به جناح راست، خبر این کنگره را منتشر نکرده‌اند، گلّه کرده است. در همین سرمقاله اعتراف شده است، که موتلفه اسلامی، چهارمین کنگره خود را آشکارا تشکیل داده است. افشای وجود تشکیلاتی در این کمیت و کیفیت در جمهوری اسلامی، تا آستانه انتخابات مجلس پنجم پنهان نگاهداشته می‌شد و حتی نشریه "بهار" در آستانه انتخابات مجلس پنجم، بدلیل افشای نام و چاپ عکس چند تن از رهبران این حزب، توقیف شد و از ادامه انتشار آن جلوگیری بعمل آمد. اینکه موتلفه اسلامی، نتوانسته است، بیش از این به نقش مخفی از مردم، در جمهوری اسلامی ادامه دهد، خود یکی از پیروزی‌های جنبش مردم در این مرحله است.

نشریه "شما" بدون آنکه نام اعضای جدید شورای مرکزی موتلفه اسلامی را بنویسد، فقط گزارش داده است، که اعضای شورای مرکزی از ۳۰ نفر به ۳۵ نفر افزایش یافت. (۳۰ عضو اصلی و ۵ عضو علی‌البدل) براساس همین گزارش ۲ روحانی با درجه اجتهاد عضو شورای مرکزی شده‌اند. همچنین

چهار دبیرکل از تشکیلات‌های اسلامی نیز عضو شورای مرکزی شده‌اند و ۱۵ نفر از اعضای شورای مرکزی دارای تحصیلات حوزوی هستند. سه تشکیلات اسلامی که نشریه شما، اسامی آنها را، مانند اسامی اعضای شورای مرکزی پنهان نگاهداشته، انجمن اسلامی مهندسان، انجمن اسلامی بازار و اصناف، انجمن اسلامی کارمندان است و تشکیلات چهارم احتمالاً، انجمن اسلامی دانشجویی باید باشد، که اخیراً موتلفه سازمان داده است.

در تهران گفته می‌شود، در ترکیب جدید رهبری موتلفه اسلامی، "محسن رفیق‌نوست" رای نیآورده است و این امر بدلیل نقش او در سازماندهی گروه‌های اوباش و ضربت، حوادثی که در قم سازمان داد و اظهارات اخیر است که در رابطه با سپاه پاسداران و واجب القتل بودن آیت الله منتظری بیان داشته است. همچنین گفته می‌شود، شهلا حبیبی، همسر معاون اول ریاست جمهوری به ترکیب شورای مرکزی موتلفه اسلامی اضافه شده و "آمانی" لیبر تشکیلات‌های بازار نیز از ترکیب شورای رهبری حذف شده است. این تغییرات و محتوای گزارش عسکراولادی را در تهران، گام‌هایی در جهت کاهش نقش تشنج آفرین موتلفه اسلامی در برابر دولت خاتمی ارزیابی کرده‌اند. این گمان، با ملاقات شورای رهبری موتلفه با محمدخانی، پس از پایان کنگره و در ساختمان ریاست جمهوری تقویت شده است. عسکراولادی در این ملاقات، به نیابت از سوی رهبری موتلفه اسلامی، اعلام حمایت و همکاری با دولت خاتمی کرده است.

دکتر پیمان و دکتر یزدی جریمه شدند!

دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران، پس از رهائی از بازداشت موت، از سوی مجتمع قضائی تهران به جریمه نقدی محکوم شد و دکتر پیمان، رهبر جنبش مسلمانان مبارز نیز با اتهام تکثیر غیر قانونی جزوات پرسش و پاسخ این جنبش، از سوی همین مجتمع قضائی به ۱۵۰ هزار تومان جریمه محکوم شد. دکتر پیمان نیز به دادگاه احضار شده بود. در تهران تمام این نمایشاتی که از سوی جناح شکست خورده انتخابات و قوه قضائیه ترتیب داده می‌شود، تلاش بی‌وقفه این جناح برای جلوگیری از بازگشت احزاب به صحنه سیاسی کشور ارزیابی شده است. این درحالی است، که حزب بازار "موتلفه اسلامی" بعنوان حزب حاکم و حزب حکومتی در تهران و در حسینیه ارشاد کنگره برگزار کرده است!

کنگره فدائیان اکثریت

دبیرخانه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، طی اطلاعیه‌ای به تاریخ دیماه ۷۶، اعلام داشت، که در فاصله ۱۳ تا ۱۸ دیماه ۷۶ پنجمین کنگره این سازمان تشکیل شده است. کنگره "مخالفت فدائیان خلق با حکومت جمهوری اسلامی و تلاش برای برقراری یک حکومت دموکراتیک در شکل جمهوری به جای حکومت فعلی رامورد تائید مجدد قرار داد. بررسی اوضاع تازه‌ای که در کشور شکل گرفته در مرکز کار کنگره قرار داشت. کنگره مردم ایران را به مبارزه فعالانه در جهت تحقق رای تاریخی خود در دوم خرداد برای قطع دست جناح خامنه‌ای از قدرت و استقرار آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در ایران، فراخواند.

Rahe Tude No. 68

Jan. 1998

Postfach 45, 54574 Berresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No.

0517751430BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه، ۳ مارک آلمان ۵۰ دلار آمریکا

از فاکس و شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) می‌توانید برای تماس سریع با "راه توده" و ارسال اخبار و گزارش‌های خود استفاده کنید.